



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

سند حضرت عبدالعظیم رضی  
عنه السلام

تالیف

عزیز اللہ عطاردی

علی رضا ہزار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیہ السلام

نویسنده:

عزیزالله عطاردی قوچانی

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۶	درآمد
۱۶	سخنی در مسند و مسند نویسی
۱۷	مُسْنَد
۱۸	معنای اصطلاحی «حدیث مُسْنَد»
۲۰	کتاب مُسْنَد
۲۱	مُسْنَدی
۲۲	پیشینه وجه تسمیه «مُسْنَد»
۲۳	آغاز مسند نویسی
۲۵	تعداد مسندها
۲۵	مسند عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۲۶	زندگانی عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۲۹	مقام او نزد ائمه اطهار
۲۹	سخن امام هادی علیه السلام درباره وی
۳۰	نظر دانشمندان شیعه درباره او در سده چهارم هجری
۳۱	سده پنجم هجری
۳۲	سده هفتم
۳۳	سده هشتم
۳۴	سده نهم
۳۴	سده یازدهم
۳۵	سده دوازدهم

۳۶	سده سیزدهم
۳۶	سده چهاردهم
۳۸	مشایخ و راویان حضرت عبدالعظیم علیه السلام :
۳۸	۱ _ ابراهیم بن ابی محمود
۳۹	۲ _ ابراهیم بن علی
۴۰	۳ _ ابراهیم بن هاشم قمی
۴۵	۴ _ احمد بن حسن
۴۷	۵ _ احمد بن محمد بن خالد برقی
۵۱	۶ _ احمد بن مهران
۵۳	۷ _ بکار بن کردم
۵۳	۸ _ حرب بن حسن
۵۴	۹ _ حسن بن ابی زیاد
۵۵	۱۰ _ حسن بن عبدالله بن یونس
۵۷	۱۱ _ حسن بن محبوب
۶۰	۱۲ _ حسین بن ابراهیم علوی نصیبی
۶۰	۱۳ _ حسین بن حسین عرنی
۶۱	۱۴ _ حسین بن حکم
۶۲	۱۵ _ حسین بن علی
۶۸	۱۶ _ حسین بن میاح
۶۹	۱۷ _ حسین بن یزید نوفلی
۷۰	۱۸ _ حمزه بن قاسم علوی
۷۱	۱۹ _ سلیمان بن جعفر جعفری
۷۳	۲۰ _ سلیمان بن حفص مروزی
۷۷	۲۲ _ سهل بن جمهور
۷۸	۲۳ _ سهل بن زیاد آدمی
۸۲	۲۴ _ سهل بن سعد

۸۳	۲۵ _ صالح بن فیض عجلی
۸۴	۲۶ _ صفوان بن یحیی
۸۸	۲۷ _ عبدالله بن محمد عجلی
۸۹	۲۸ _ عبیدالله بن موسی ابو تراب رویانی
۸۹	۲۹ _ علی بن اسباط
۹۱	۳۰ _ علی بن جعفر بن محمد علیهما السلام
۹۶	۳۱ _ عمر بن محمد بن اذینه
۹۷	۳۲ _ مالک بن عامر
۹۷	۳۳ _ محمد بن ابی عمیر
۱۰۴	۳۴ _ محمد بن خالد برقی
۱۰۶	۳۵ _ محمد بن عمر بن یزید
۱۰۶	۳۶ _ محمد بن فضیل
۱۰۷	۳۷ _ محمود بن ابی بلاد
۱۰۹	۳۸ _ موسی بن محمد عجلی
۱۱۱	۳۹ _ هشام بن حکم
۱۲۶	۴۰ _ یحیی بن سالم
۱۲۹	مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام
۲۷۶	فهرست آیات
۲۸۲	فهرست روایات
۲۹۰	فهرست اعلام
۳۱۲	فهرست مصادر
۳۲۰	فهرست موضوعات
۳۲۱	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : عطاردی قوچانی، عزیزالله، 1307-

عنوان و نام پدیدآور : مسند حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام/ تالیف عزیزالله عطاردی، علی رضا هزار.

مشخصات نشر : قم : دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، 1382.

مشخصات ظاهری : 311 ص.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 1.

یادداشت : کتابنامه: ص. 303 - 310؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، - 25؟ق.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 14.

شناسه افزوده : هزار، علی رضا، 1353-

شناسه افزوده : دارالحديث

رده بندی کنگره : BP53/5/ع2 ع66

رده بندی دیویی : 297/984

شماره کتابشناسی ملی : م 84-45998

ص : 1

اشاره



مسند حضرت عبدالعظیم حسنی سعد من بعده

تألیف:

عزیز اللہ عطاردی - علی رضا ہزار

1. مجموعہ آثار کنگر و بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیہ السلام

ص: 2

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سازمان چاپ و نشر مؤسسه فرهنگی دارالحدیث

ص: 3



تاریخ بشر را همواره ستارگانِ فروزانی مشعلدار بوده اند، تا آدمی بر جهالت و تاریکی فائق آید و بتواند ودیعه خداوندیِ نهفته در درونش را پیورَد و خویشتن را از نادانی، درنده خوبی و پستی برهاند.

طلایه داران این منظومه فروزان، پیامبران الهی و جانشینان پاک نهاد و معصوم آنان اند و در صف بعد، دست پروردگان آنها، یعنی عالمان دین، محدثان، مفسران و... که در دانش و سلوک، پای در جای پای آنان نهادند.

شهری به عنوان یکی از پایگاههای کهن تشیع، مَهْدِ رشد و بالندگی عالمانی از این تبار (چون ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابوالفتح رازی و...) بوده است، و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را می توان پایه گذار این مَهْد و حرکت علمی و فرهنگی دانست.

آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث (دانشکده، پژوهشکده، انتشارات)، طرحی را با عنوان «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» در دست گرفت تا در پرتو شناساندن این چهره های ماندگار، برخی فعالیتهای پژوهشی و فرهنگی نیز سامان یابد.

در این طرح، نخست چهار تن از بزرگان و عالمان ری انتخاب شدند که در صدر آنان حضرت عبدالعظیم علیه السلام جای می گیرد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشعل فروزانی است که از دوران حیات خویشتن تاکنون بر تاریخ تشیع و ایران، پرتو افکنده و بر معنویت، دانش و فرهنگ شیعه در این مرز و بوم، تأثیرگذار بوده است. از این رو، نخستین گام در اجرای طرح، کنگره بزرگداشت ایشان خواهد بود.

اهدافی که برگزاری این کنگره دنبال می کند، عبارت است از:

1. معرفی و بزرگداشت شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیه السلام؛
3. تحقیق و پژوهش در میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
4. شناخت جایگاه آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تأثیر آن بر تحولات تاریخ تشیع در ایران.

این طرح، در آبان ماه 1380 در نخستین جلسه شورای سیاستگذاری \_ که از عالمان و فرزندان و نخبگان فرهنگی اند \_ به تصویب رسید و کمیته علمی کنگره از خرداد 1381 کار خود را آغاز کرد.

کمیته علمی با فرصت اندکی که در اختیار داشت، برنامه های خود را در پنج حوزه ساماندهی کرد:

1. تألیف، تصحیح و گردآوری آثار مربوط به حضرت عبدالعظیم و شهر ری (کتاب و مقاله).

2. سفارش و فراخوان نگارش مقاله.

3. سفارش انتشار ویژه نامه هایی از سوی نشریات، همزمان با برگزاری کنگره.

4. انتشار لوح فشرده (CD) تولیدات علمی کنگره.

5. انتشار خبرنامه.

با یاری خداوند و مدد قدسی روح حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در حوزه نخست، بیش از بیست و دو جلد کتاب آماده شد که همزمان با برگزاری کنگره، توزیع می گردد. همچنین مقالات منتخب و تأیید شده علمی در سه جلد، عرضه خواهند شد.

دو ویژه نامه از سوی مجلات علمی و نیز خبرنامه کنگره در پنج شماره عرضه خواهد شد.

همه این آثار، علاوه بر نشر مکتوب، بر روی يك لوح فشرده (CD) تا هنگام برپایی کنگره در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

گفتنی است با فرصت اندک و حجم گسترده برنامه های علمی، وجود نقایص، امری طبیعی است که اهل فضل و دانش آن را بر ما خواهند بخشید و ما را از نصایح عالمانه خویش بهره مند خواهند ساخت. امید است این مجموعه، مقبول درگاه الهی و مورد عنایت روح بزرگ و قدسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار گیرد و در گسترش و بالندگی فرهنگ و معارف تشیع، سودمند افتد.

در پایان از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این برنامه ها سهم وافر داشتند؛ تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، شورای عالی سیاستگذاری، مدیران محترم آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث و به ویژه فاضل گرانقدر جناب آقای علی اکبر زمانی نژاد \_ که بار عمده بر دوش ایشان بود \_ سپاسگزاری می شود.

مهدی مهریزی دبیر کمیته علمی بهار 1382

تقدیم به: ساحت قدسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیہ السلام . امید کہ عرض ارادت حاضر، نیل سعادت آجل را رقم زند.

ص: 7



مجموعه های حدیثی گوناگون اند؛ برخی از آنها به «صحیح» مشهورند (مثل: صحاح ستّه) و بعضی به «اصول» (مثل: أصول أربعمأة)؛ دسته ای «سنن» نامیده می شوند (مانند: سنن ترمذی و سنن ابو داوود) و گروهی نیز عنوان «جامع» دارند (مثل: جامع الأحادیث جعفر بن احمد قمی و الجامع الصغیر سیوطی). برخی عناوین دیگر این مجموعه ها، عبارت است از: «معجم»، «مستدرک»، «مستخرج»، «جزء» و غیره.

گونه ای از مجموعه های حدیثی هم «مسند» نام دارد. گفتنی است که گاه چند نام (از نامهای ذکر شده) یکجا و در کنار هم، عنوان يك اثر واقع می شوند؛ چنانچه ابن کثیر، کتابش را جامع المسانید والسنن (1) نامیده است.

ص: 9

---

1- جامع المسانید والسنن، ابن کثیر أبو الفداء اسماعیل بن عمر القرشی الدمشقی، با تصحیح و حاشیه دکتر عبدالمعطی امین قلعبجی، دارالکتب العلمیة، بیروت، 1415 ق .



سند، نزد حدیث شناسان، طریق متن یا زنجیره به هم پیوسته را بیان است که یکی پس از دیگری، حدیث را روایت می کنند تا به معصوم علیه السلام برسد؛ (1)

و نیز به منزله ستونی است که متن حدیث بر آن استوار است. (2)

واژه «مُسْنَد» اسم مفعول از باب افعال و جمع آن، مَسَانِد و مَسَانِيد است. (3) این واژه، هم معانی گوناگون لغوی و هم معانی متعدّد اصطلاحی دارد. ابن فارس و زمخشری در معنی لغوی آن می نویسند: مُسْنَد در لغت به معنای دهر و روزگار و یا خَطّ «حَمِير» است. (4)

در وجه تسمیه خَطّ حمير به مسند گفته اند: لَأَنَّ حُرُوفَهَا تَرْمُ عَلَى هَيْئَةِ خُطُوطِ مُسْتَنْدَةٍ إِلَى أَعْمِدَةٍ. (5)

قبل از این دو، خلیل بن احمد فراهیدی می گوید: مسند، یعنی روزگار؛ زیرا اشیا به آن نسبت داده می شود. می گویی: فلان حادثه در فلان وقت بود. (6)

ص: 10

1- نهاية الدراية، سيد حسن صدر، ص 12 .

2- أساس البلاغة، زمخشری، ص 310 .

3- بلقینی گوید: مسانید بهتر است و در این باره رساله ای نوشته ام به نام «ذكر الأسانيد في لفظة المسانيد» (محاسن الإصطلاح، ص 112).

4- مجمل اللغة، ابن فارس، ج 1، ص 474؛ اساس البلاغة، زمخشری، ص 310 .

5- تاريخ اللغات السامية، ص 243؛ المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، ج 8، ص 202 \_ 248، که بحث گسترده ای در این باره دارد.

6- العين، ج 7، ص 228 .

ابن منظور، مسند را اسم ابزار هم معنی کرده است: هرچه شیئی را بدو نسبت دهی، آن مسند و مسند نامیده می شود و جمعش مساند است. (1)

اگر «مسند» را اسم ابزار بدانیم، حدیث مسند، حدیثی است که به آن استناد و بر آن اعتماد می شود، و دلیلی به حساب می آید. در این صورت، به قول زمخشری، لفظ «مسند» در مجاز استعمال شده است.

اگر مسند را اسم مفعول باب افعال بگیریم، حدیث مسند، حدیثی خواهد بود که زنجیره روایانش تا به اولین گوینده، رسانیده شده است. در این صورت، استعمال «مسند» در حقیقت است و نه بر مجاز.

گاهی هم «مسند» به صورت مصدر میمی و به معنای «اسناد دادن» به کار می رود.

### معنای اصطلاحی «حدیث مسند»

حدیث مسند \_ که به آن موصول و متصل نیز گویند \_ در برابر حدیث مرسل، منقطع، مرفوع، موقوف و معضل است. یعنی اگر سلسله سند حدیث تا گوینده اصلی آن کاملاً یاد شود، آن حدیث مسند، وگرنه مرسل خواهد بود. در نظر شیعه، اگر يك حدیث نبوی (با سند متصل) به یکی از معصومین برسد، مسند محسوب می شود و نیازی به ذکر سند امام معصوم علیه السلام تا پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؛ زیرا در دیدگاه شیعه، سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، از حیث حجیت، تفاوتی ندارند و آنان، نور واحد شمرده می شوند.

ص: 11

---

1- لسان العرب، ابن منظور، ج 6، ص 387؛ قیومی نیر در المصباح المنیر (ص 351) همین گونه گفته است.

هشام بن سالم و حمّاد بن عثمان و دیگران می گویند: سمعنا أبا عبد الله عليه السلام :

يقول حديث أبي، و حديث أبي حديث جدّي، و حديث جدّي حديث الحسين، و حديث الحسين حديث الحسن، و حديث الحسن حديث أمير المؤمنين، و حديث أمير المؤمنين حديث رسول الله صلى الله عليه و آله \_ ، و حديث رسول الله قول الله عزّوجلّ. (1)

در روایتی دیگر آمده است:

روى عن الباقر عليه السلام ، أنه سئل عن الحديث يرسله و لا يسنده. فقال: إذا حدّث الحديث فلم أسنده، فسندي فيه: أبي عن جدّي عن أبيه عن جدّه رسول الله صلى الله عليه و آله عن جبرئيل عليه السلام عن الله عزّوجلّ. (2)

اما در نظر اهل سنت، چنین احادیثی، مُرسَل شمرده می شود، مگر آن که امام علیه السلام، سند خویش (تا پیامبر) را متذکر شود. شیعیان، سخنان امامان معصوم علیه السلام را همچون سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله حجّت و همتای سنت می دانند؛ از این رو، اگر يك مؤلف شیعی بخواند «مسند الإمام الصادق علیه السلام» را گرد آورد، تمام روایات و سخنان حضرت صادق علیه السلام را جمع آوری می کند. اما اگر نویسنده سنی باشد، تنها به گردآوری سخنانی می پردازد که آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده است.

ص: 12

---

1- الإرشاد، مفید، ج 2، ص 186 \_ 187 ، به نقل از اصول کافی (ج 1، ص 42، حدیث 14)؛ وسائل الشیعة، چاپ بیروت، ج 18، ص 58، حدیث 26 و چاپ آل البيت، ج 27، ص 83 .

2- الإرشاد، مفید، ج 2، ص 186 \_ 187 ، به نقل از اصول کافی (ج 1، ص 42، حدیث 14)؛ وسائل الشیعة، چاپ بیروت، ج 18، ص 58، حدیث 26 و چاپ آل البيت، ج 27، ص 83 .

واژه «مسند» در برابر «مصنّف» است و در اصطلاح حدیث شناسان، دانشواژه تسمیه پاره ای از مجموعه های روایی و در هر حال، وصف آن کتاب است که گاه به نام مؤلف کتاب و گاه به نام راوی آن، اضافه می شود (مثل: مسند احمد بن حنبل و مسند علی بن ابیطالب علیه السلام).

تفاوت «مصنّف» و «مسند» در نحوه چینش روایات است. در مصنّفات، به دنبال هر بابی، تنها احادیث مربوط به همان موضوع نقل می شود، هر چند از طرق مختلف روایت شده باشد. بدین ترتیب، در يك مصنّف، کلیه احادیث مرتبط با (مثلاً) نماز، در يك جا گرد می آید. اما در شیوه مسند نویسی، احادیث را بر حسب راویان، ترتیب می دهند. مثلاً آنچه را از طریق جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است، در يك فصل جداگانه می آورند (خواه موضوع حدیث نماز باشد یا زکات یا قصّه یا تفسیر) و آنگاه که مؤلف از نقل احادیث يك صحابی فراغت یافت، به نقل احادیث صحابی دیگر می پردازد، و به همین ترتیب پیش می رود. بنابراین، محور احادیث در مصنّف، «وحدت موضوع» و در مسند، «وحدت ناقل» است. (1)

ص: 13

1- برای توضیح بیشتر، ر.ک: به مسند الرضا علیه السلام، داوود بن سلیمان بن یوسف الغازی، تحقیق سید محمد جواد حسینی جلالی، مقدمه محقق؛ چهل مقاله، رضا استادی، ص 147 \_ 172؛ مسند الحبري، سید محمّد رضا جلالی، ص 7؛ کلیات معارف اسلامی، سید علی مدرّس موسوی، ص 165 \_ 169؛ علم الحدیث، کاظم مدیر شانه چی، ص 219؛ درایة الحدیث، همو، ص 28؛ لغت نامه دهخدا، واژه مسند؛ احادیث رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله، عبدالمنعم النمر، ص 75؛ تدریب الراوی، سیوطی، ج 1، ص 42؛ الرسالة المستطرفة، محمّد بن جعفر الکتّانی، ص 36؛ قواعد التحدیث، جمال الدین القاسمی، ص 123 و 202؛ ضحی الإسلام، احمد امین، ج 2، ص 109 و 121؛ یادداشتها، محمّد قزوینی، ج 7، ص 99؛ أضواء علی السنّة المحمّدیة، محمود أبو ریّة، ص 216؛ مجمع البحرين، طریحی، به تحقیق حسینی، ج 3، ص 71؛ مجمع اللغة العربیة؛ مجمع الوسیط، ج 1، ص 456؛ محاسن الإصطلاح، بلقینی، ذیل مقدمه ابن اصلاح، ص 112؛ القاموس المحيط، فیروزآبادی، باب الدال؛ البدایة، شهید ثانی، ج 1، ص 98 \_ 99 و ج 2، ص 98؛ الرواشح السماویّة، میرداماد، ص 127؛ الکفاية في علم الرواية، بغدادی، ص 21؛ معرفة علوم الحدیث، حاکم نیشابوری، ص 18؛ مقباس الهدایة، مامقانی، ج 1، ص 203 \_ 205؛ التذکرة، ابن مُلقّن، ص 14 .

کتاب های مسند، گوناگون اند؛ برخی طبق حروف تهجی در نام صحابه ترتیب یافته اند، بعضی بر حسب سابقه صحابه در صدر اسلام، یا شرافت در نسب، یا نام قبیله و...؛ برخی منحصر به احادیث يك شخصیت اند (مثل: مسند علی بن ابی طالب علیه السلام)؛ و دسته ای شامل احادیث اشخاصی هستند که در صنفی اشتراك دارند (مانند: مسند الأربعة، مسند العشرة، مسند الصحابة الذين نزلوا مصر).

از جهتی دیگر، برخی مسندها به نام مؤلف نامیده می شوند (مثل: مسند احمد بن حنبل، مسند اسحاق بن راهویه، مسند ابن ابی شیبۀ) (1) و بعضی به نام راوی (مانند: مسند علی بن ابی طالب علیه السلام). گاهی نیز به مجموعه ای از سندها و مشیخه ها «مسند» می گویند (مثل: مسند الفردوس در چهار جلد که شامل سندهای کتاب فردوس الأخبار است و مسند الشهاب که سندهای کتاب شهاب الأخبار است). (2)

## مُسْنَدِي

مسندی، شخصی است که منسوب به مسند باشد؛ همانند استاد دانشور «ابو جعفر

ص: 14

- 
- 1- مسند أبي يعلى الموصلي، تحقيق حسين سليم أسد، دارالمأمون للتراث، دمشق، چاپ دوم، ج 1، ص 7\_8، مقدمه محقق.
  - 2- كشف الظنون، حاجي خليفه، ج 2، ص 1067؛ إيضاح المكنون، اسماعيل پاشا، ج 2، ص 482؛ مسند الشهاب، در دو جلد در بيروت منتشر شده است (ر.ك به: مسند الرضا عليه السلام، تحقيق حسيني جلالی، مقدمه كتاب)؛ تدریب الراوی، سیوطی، ج 1، ص 42

عبدالله بن جعفر بن الیمان المسندیّ الجعفی» از اهالی بخارا، که چون فقط در پی احادیث مسند بود، او را «مسندی» لقب داده اند. (1)

### پیشینه و جه تسمیه «مسند»

ابو علی جبّایی، گفته است: حق تعالی سه نعمت را به این امت اختصاص داده که به امت های پیشین، عنایت نفرموده است و آنها عبارتند از: اسناد، انساب و اعراب. (2)

از تعبیرهای معصومان در برخی از روایات، به دست می آید که این واژه از لسان خاندان وحی سرچشمه گرفته و میان حدیث شناسان، يك اصطلاح رایج شده است. این واژه را در آئینه روایات ذیل بنگرید: الف \_ قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إذا كتبتم الحديث، فاكتبوه باسناده، فإذا يك حقًا، كنتم شركا في الأجر وإن يك باطلاً، كان وزره عليه. (3)

هرگاه می خواهید حدیثی بنویسید، آن را با سندهایش ثبت کنید؛ اگر مطابق واقع و حقیقت بود، شما هم در پاداشش شریکید؛ و اگر باطل بود، گناهش به گردن سلسله سند خواهد افتاد.

ب \_ عن السكونی، عن أبي عبدالله صلى الله عليه وآله قال: قال امير المؤمنين عليه السلام : إذا حدّثتم بحديث،

ص: 15

---

1- الأنساب، سمعانی .

2- کلیات معارف اسلامی، ص 156 \_ 159 .

3- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج 10، ص 408؛ السبعیّات، ابو نصر السنجری، خطّی، ص 195؛ تاریخ قزوین، الرافعی، خطّی، ص 18؛ میزان الاعتدال، الذهبی، ج 4، ص 98 (نقل از چهل مقاله، ص 138).

فأسندوه إلى الذي حدّثكم؛ فإن كان حقاً فلكم، وإن كان كذباً فعليه. (1)

اگر حدیثی بازگو می کنید، آن را با استناد به گوینده ای که برای شما گفته، نقل کنید؛ در این صورت، اگر درست بود، به سود شماست و اگر دروغ بود، به عهده اوست.

ج\_ عن جابر، قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام: إذا حدّثني بحديث فأسنده لي. فقال: حدّثني أبي عن جدّي، عن رسول الله صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عليه السلام، و كل ما أحَدَثَك، بهذا الاسناد. وقال: يا جابر! لحديث واحد تأخذه عن صادقٍ خبر لك من الدنيا و ما فيها. (2)

د\_ قال أبو عبد الله عليه السلام: إياكم والكذب المفتزع. قيل له: و ما الكذب المفتزع؟ قال: أن يحدّثك الرجل بالحديث فتركه و ترويه عن الذي حدّثك عنه.

پرهیزید از دروغ خود ساخته. گفته شد: دروغ خود ساخته چیست؟ فرمود: انسان حدیثی را بی سند نقل کند و آن را به گوینده اصلی استناد دهد. (3)

## آغاز مسند نویسی

ابن حجر گوید: برخی پیشگامان حدیث نگاری، در سال 200 ق، تصمیم گرفتند تألیفی را تنها به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص دهند. از این رو، عیبدالله بن موسی عبسی کوفی (م 213 ق)، مسدّد بن مسرهد بصری (م 228 ق)، اسد بن موسی اموی (م 212 ق)، و نعیم بن

ص: 16

1- وسائل الشیعة، ج 18، ص 56، حدیث 14.

2- أمالی، شیخ مفید، مجلس پنجم (چاپ آخوندی، ص 42، ح 10).

3- وسائل الشیعة، چاپ بیروت، ج 18، ص 57، ح 22.

حمّاد خزاعلی (م 228 ق) هر کدام مسندی فراهم کردند.

در پی آنان، دیگر حدیث نویسان و حفاظ حدیث، چونان: احمد بن حنبل (م 241 ق)، اسحاق بن راهویه (م 238 ق)، عثمان بن ابی شیبه (م 239) و دیگران، این راه را پی گرفتند و مسندهایی تهیه کردند. (1)

آقای حسین سلیم آسد نیز، در مقدمه مسند ابی یعلی الموصلی، اوایل قرن سوم هجری را آغاز مسند نویسی می داند. (2)

ولی مرحوم سید صادق بحر العلوم معتقدند مسند ابو داوود سلیمان بن داوود الطیالسی الفارسی (م 204 ق) پیش از اینها تهیه شده است و ترتیب تاریخ وفاتهای اینان، مؤید همین سبقت است. (3)

آقای فؤاد سزگین، بر این عقیده است که «مسند» در اواخر قرن دوم هجری پدیدار شد که در آن زمان، طبق نام صحابه، مجموعه هایی فراهم آمد که هر کدام نام مسند به خود گرفت. (4)

با تتبع در کتب حدیثی، درمی یابیم که مجموعه های حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق یکی از امامان معصوم علیهم السلام - که مسند نامیده شد - در دوران حضرت باقر (م 114 ق) و حضرت صادق علیه السلام پدید آمده اند.

تالیفات بسیاری از محدثان (که در هر کدام، روایات یکی از بزرگان متأخر از عهد صحابه به طریق متصل، از پیامبر ذکر شده) از این قبیل است؛ چنانچه 300 مسند،

ص: 17

---

1- الرسالة المستطرفة، محمّد جعفر کتّانی، ص 7.

2- مسند ابی یعلی الموصلی، ج 1، ص 7-8.

3- مسند الرضا علیه السلام، حسینی جلالی، مقدّمه کتاب.

4- تاریخ التراث العربی، فؤاد سزگین، ج 1، ص 227.



## تعداد مسندها

در شمارش مسندها، حاجی خلیفه، 58 مسند (2) و اسماعیل پاشای بغدادی، 10 نمونه افزون بر آنها (3) و شیخ آقا بزرگ تهرانی، 21 مورد دیگر (4) را معرفی کرده اند. مرحوم سید محمد صادق بحرالعلوم نیز 12 مورد بر این شمار افزوده است. جمله این یافته ها، در مقاله محقق گرانقدر آقای محمد جواد حسینی جلالی (در مقدمه «مسند الرضا علیه السلام») گرد آمده است. ایشان، در مجموع، 102 اثر را که عنوان «مسند» گرفته اند، با ذکر نام مؤلف، به ترتیب سال وفات صاحب مسند یا جمع آورنده آن، معرفی نموده است.

و نهایت اینکه، جناب آقای سید کاظم طباطبایی در کار پژوهشی مهمی که با نام «مسند نویسی در تاریخ حدیث» منتشر کرده اند، به شناسایی و معرفی بیش از 560 اثر با عنوان «مسند» پرداخته اند. (5)

## مسند عبدالعظیم حسنی علیه السلام

عبدالعظیم حسنی علیه السلام، شخصیتی است که روایات بسیاری از طریق او نقل شده

ص: 18

---

1- مسند الرضا علیه السلام، تحقیق: حسینی جلالی، مقدمه کتاب.

2- کشف الظنون، ج 2، ص 1678 \_ 1685 .

3- ایضاح المکنون، ج 2، ص 481 \_ 483 .

4- الذریعة، ج 21، ص 25 \_ 28 .

5- ر.ک: مقاله «مسند و مسند نویسی» علی مختاری، مجله علوم حدیث، ش 4 .

است. با اینکه پیش از این کتاب، مسند عبدالعظیم حسنی علیه السلام، به شکل مستقل و جدا تدوین نشده است، ولی در کتاب هایی که در شرح حال ایشان نگارش شده اند، بخش هایی را می توان دید که به جمع روایات عبدالعظیم علیه السلام اختصاص داده شده است. مثلاً اسماعیل فدایی کزازی (م 1263 ق) در کتاب «جئات النعیم»، شصت روایت را گردآوری کرده است. ملا محمد باقر کجوری (م 1313 ق) در کتاب «روح و ریحان»، 57 روایت، و محمد ابراهیم کلباسی (م 1362 ق)، در «التذکرة العظیمیة»، 40 روایت و محقق ارجمند جناب آقای عطاردی در کتاب قیم «عبدالعظیم الحسنی حیاة و مسنده 78 روایت از عبدالعظیم علیه السلام را جمع آوری کرده است. در اثر حاضر، کوشش شده است تا کتب مختلف روایی جستجو شده و از امکانات رایانه ای هم استفاده شود. نتیجه این جستار، دست یافتن به حدود 120 روایت است که ناقل آنها عبدالعظیم حسنی علیه السلام است.

### زندگانی عبدالعظیم حسنی علیه السلام

عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن اَبیطالب علیه السلام، صاحب کتاب «خطب امیرالمؤمنین» و «الیوم و اللیلة»، مشهور به حضرت عبدالعظیم و شاه عبدالعظیم، از سادات حسنی و از بزرگان این خاندان، و مورد احترام امامان عصر خود و از راویان موثق است.

به موجب روایتی که امام هادی علیه السلام در باب فضیلت زیارت او آمده، روشن می شود که پیش از شهادت این امام بزرگوار (254 ه.ق) در گذشته است و می توان گفت در آغاز دهه ششم از سده سوم هجری و در خلافت «المعتز» زندگانی را بدرود گفته است.

مؤلف کتاب «جنة النعم» با آنکه نام زوجه آن جناب را هم نوشته، (1)

متعرض تاریخ ولادت، سن و سال دقیق رحلت او نشده و تنها نویسد: «پس باید وفات حضرت عبدالعظیم، اوایل 250 هجری، چند سال قبل از شهادت حضرت امام علی النقی علیه السلام باشد». (2)

از امامان بزرگوار، با امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام معاصر بوده است. اما آیا محضر حضرت امام علی بن موسی علیه السلام را هم درک کرده و حدیثی شنیده است؟

مؤلف الذریعه در این باره می نویسد: «عصر امام رضا و امام جواد علیهم السلام را درک نمود و ایمان خود را بر امام هادی علیه السلام عرضه کرد. و از برخی کتاب ها نقل است که وفات او در نیمه شوال سال 252 هجری است». (3)

ابن بابویه در «من لا یحضره الفقیه» در باب روزه یوم الشک، روایتی از او از امام رضا علیه السلام آورده و ذیل آن نوشته است: «مصنف کتاب گوید حدیثی است غریب و آن را جز از طریق عبدالعظیم حسنی نمی شناسم». (4)

همچنین در تعلیقه شهید ثانی بر «خلاصه» آمده است که حضرت رضا علیه السلام بر زیارت او توصیه فرموده است. (5) لیکن عالم رجالی معاصر جناب آقای شوشتری نویسد:

ص: 20

---

1- جنة النعم و العیش السلیم، المولی باقر بن اسماعیل المازندرانی (م 1313 ه.ق) ص 444 چاپ سنگی تهران.

2- جنة النعم، ص 402 .

3- الذریعه، ذیل عنوان خطب امیرالمؤمنین علیه السلام .

4- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 80 .

5- روضات الجنّات، محمدمباقر الخوانساری، ج 4، ص 210 .

«ظاهر این است که روایت حضرت رضا علیه السلام در وجوب بهشت برای زیارت فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام است، نه برای عبدالعظیم».<sup>(1)</sup>

استاد بزرگوار آیه الله خویی (ره)، آنچه را که در کتاب «اختصاص» آمده است که امام هشتم به عبدالعظیم فرمود: «سلام مرا به اولیای من برسان»، به خاطر ارسال حدیث نامعتمد دانسته و نوشته اند: «متحصل از کلمات اصحاب ما این است که عبدالعظیم، امام رضا علیه السلام را ندیده است، تا چه رسد که در حیات آن امام در گذشته باشد».<sup>(2)</sup>

پس ظاهراً بلکه مطمئناً وی محضر امام هشتم را درك نکرده و مستقیماً از او روایتی نشنیده است.

سید عبدالعظیم حسنی مورد احترام امامان عصر خویش بوده است و عالمان انساب و تذکره نویسان در طول زمان او را به جلالت قدر ستوده اند. و روایتهای او در کتابهای علمای شیعه آمده است؛ از جمله، روایتی که از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در بیان (الذین یستمعون القول فیتبغون أحسنه) در کافی است.<sup>(3)</sup>

ص: 21

---

1- قاموس الرجال، التستری، ج 5، ص 374.

2- معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 49.

3- اصول کافی، ج 1، ص 392. برای اطلاع از مجموع روایتهای رسیده از وی به «معجم رجال الحدیث» مراجعه شود.

آنچه جلالت قدر این بزرگوار و امامزاده عالی مقدار را هرچه بیشتر آشکار می سازد، و عظمت مقام او را نشان می دهد، فرموده امام عصر اوست درباره اش و همین سخنان است که دانشمندان علم رجال را به تکریم او واداشته است.

### سخن امام هادی علیه السلام درباره وی

ابوتراب رویانی از ابوحامد رازی آرد که بر علی بن محمد علیه السلام در «سَدْرَ مَنْ رَأَى» درآدم. و او را از مسائل حلال و حرام پرسیدم و مرا پاسخ گفت. چون او را وداع گفتم فرمود:

«حماد! اگر برای تو مشکلی در دین پیش آید، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان».<sup>(1)</sup>

همچنین این امام بزرگوار درباره او دعا کرده و دین او را درست خواند. صدوق به اسناد خود از وی نویسد:

بر امام خویش علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام درآدم. چون مرا دید فرمود: «مرحبا بر تو ای ابوالقاسم! تو به حق دوست مایی». گفتم: «پسر رسول خدا! می خواهم دین خود را بر تو عرضه کنم تا اگر پسندیده است بر آن ثابت بمانم تا خدا را دیدار کنم». فرمود: «بگوا!» و چون

ص: 22

---

1- رساله صاحب بن عباد به نقل ری باستان، حسین کریمان، ج 1، ص 356؛ روضات، ج 4، ص 208، حضرت آیه الله خویی نوشته اند این روایت لااقل از جهت مرسل بودن ضعیف است (معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 49).

عقیدت خویش عرضه کردم امام فرمود: «ابوالقاسم، به خدا این دین خداست که آن را برای بندگانش پسندیده است. بر آن پایدار باش. خدایت در دنیا و آخرت بر آن پایدار بدارد». (1)

نیز صدوق آورده است که مردی بر ابوالحسن علی بن محمد هادی علیه السلام در آمد. امام علیه السلام از او پرسید کجا بودی؟ گفت به زیارت حسین علیه السلام رفته بودم. فرمود:

«اگر قبر عبدالعظیم را که نزد شماست زیارت می کردی، چون کسی بودی که قبر حسین علیه السلام را زیارت کرده است». (2)

## نظر دانشمندان شیعه درباره او در سده چهارم هجری

نظر دانشمندان شیعه درباره او در سده چهارم هجری (3)

(1) صدوق، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه (م 381 ه.ق) کتابی درباره این بزرگوار به نام «اخبار عبدالعظیم» (4) دارد که در آن خبرهای روایت شده از او را آورده است. وی درباره عبدالعظیم نوشته است: عابد، پارسا و مرضی بود. (5)

(2) صاحب، اسماعیل بن عبّاد، ادیب و دانشمند معروف (متوفای 385 ه.ق)، وزیر مؤیدالدوله و فخرالدوله دیلمی، مشهور به صاحب بن عبّاد، به تقاضای شخصی، رساله ای در نسب این بزرگوار نوشته و در ضمن آن چنین آورده است:

پارسا و دین دار و عابد و شناخته به امانت و صدق لهجت بود، و عالم به امور دین، و

ص: 23

---

1- توحید، ص 81\_ 82، روضات، ج 4، ص 207 و 208.

2- روضات، ج 4، ص 211 به نقل از ثواب الاعمال، ص 460؛ قاموس الرجال، ج 5، ص 346.

3- ترتیب قرن بر حسب درگذشت نویسنده است.

4- ریحانة الادب، محمدعلی مدرّس تبریزی.

5- جنة النعیم.

قائل به توحید و عدل، و روایت بسیار از او نقل است. از ابو جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام و پدرش ابوالحسن صاحب عسکر علیه السلام روایت کند و آن دو امام را برای او نامه هاست. (1)

(3) ابو نصر [سهل بن عبدالله] بخاری مؤلف کتاب «سر الانساب» که به نقل مؤلف الذریعه از دانشمندان سده چهارم هجری است، او را به زهد و علم ستوده و گوید در ری، در مسجد شجره مدفون است. (2)

## سده پنجم هجری

(1) علم الهدی والتقی سید مرتضی (م 436 ه.ق) وی را با صفت‌های «سید پارسا، عالم زاهد، بلند مرتبت، بزرگ منزلت» ستوده و نویسد:

از امامان، امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را درک کرد و شیعه از حدیثها و روایت‌های او تاکنون بهره برده است. (3)

(2) دانشمند رجالی مشهور ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن عباس معروف به نجاشی (م 450 ه.ق) در کتاب رجال خود داستان آمدن این سید بزرگوار را به ری و مخفی زیستن و به عبادت پرداختن او را آورده (چون این داستان در بیشتر کتابها و از جمله کتابهای زیارت آمده، از نوشتن آن صرف نظر می کنیم)، سپس سلسله روایت خود را از وی از طریق احمد بن علی تا به ابوتراب رویانی می آورد و می نویسد:

ص: 24

---

1- روضات، ج 4، ص 208.

2- سرالانساب، ص 10، به نقل ری باستان، ج 1، ص 389.

3- جنة النعیم، ص 479؛ ری باستان، ج 1، ص 387.

عبدالعظیم بن عبدالله، همه روایتهای خود را برای ما حدیث کرد. (1)

(3) شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی (م 460 ه.ق) نویسد: عابد، پارسا و مرضی بود. (2)

(4) سید عالم نسب دان ابو اسماعیل ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن علی شاعر، صاحب کتاب «منتقلة الطالبيه»، (3) در زمره طالبانی که به ری آمده اند درباره عبدالعظیم نویسد:

ابوالقاسم، عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید، محدث و زاهد بود. او را مشهدی است در شجره ری و قبر او زیارت کنند. مادر او ام ولد است.

### سده هفتم

در کتاب «الشجرة المباركة في الانساب الطالبيه» که آن را از امام فخر رازی (4) دانسته اند آمده است:

عبدالعظیم در ری کشته شد و مزار او بدان جا معروف و مشهور است. (5)

آنچه در باب کشته شدن حضرت عبدالعظیم در این کتاب (منسوب به امام فخر) آمده، در کتابهای دیگر نیست. تنها مؤلف «جنة النعیم» نویسد:

بناء علی هذا استبعادی نمی رود که حضرت عبدالعظیم به امر سلطان جائر و خلیفه

ص: 25

---

1- رجال نجاشی، چاپ سنگی، تهران، 1317 ه.ق.

2- جنة النعیم، ص 471.

3- منتقلة الطالبيه، نسخه عکسی کتابخانه لغت نامه دهخدا.

4- امام فخر رازی (م 606 ه) از دانشمندان اهل سنت است.

5- الشجرة المباركة، ص 64، منشورات کتابخانه آية الله مرعشی.



معاصر مقتول شده باشد و این بعد از اجتماع شیعیان و محبین و نشر احوال و فضایل و مآثر شریفش بوده است. (1)

ولی آیا کتاب «الشجرة المباركة» از فخر رازی است؟ چنانکه مصحح محترم در مقدمه کتاب نوشته اند، هیچ کس از تذکره نویسان، چنین کتاب را در شمار تألیفات فخر رازی نیاورده است.

## سده هشتم

(1) تقی الدین، حسن بن علی بن داود حلّی؛ [مرحوم سید جلال الدین محدث نویسد:

وی ظاهراً متوفی در نیمه اول سده هشتم هجری است چه کتاب خود را در هفتصد و هفت به پایان رسانیده است.]

تقی الدین درباره او نویسد: ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبداللّه بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب، عابدی پارسا و پسندیده بود. (2)

(2) حسن بن یوسف بن علی بن مطهر معروف به علامه حلّی (م 726 ه.ق) در کتاب «خلاصه» درباره او گوید: عالم، عابد و پارسا بود و او را حکایتی است که دلالت بر حسن حال او کند و ما آن حکایت را در کتاب کبیر آورده ایم.

ص: 26

---

1- جنة النعیم، ص 401.

2- کتاب الرجال، چاپ مرحوم محدث، ص 226.

مؤلف «روضات» نویسد: شاید مقصود از حکایت، داستان عرض دین است بر امام عصر خویش. (1)

### سده نهم

(1) مؤلف کتاب «عمدة الطالب»، سید احمد بن علی داودی حسنی (م 828 ه.ق) نویسد:

از عبدالله بن علی شدید، عبدالعظیم متولد شد. سیدی زاهد که در مسجد شجره ری مدفون است و قبر او را زیارت کنند و فرزند او محمد است و محمد را اولادی نبود. (2)

و هم این مؤلف در کتابی دیگر نویسد: و نسل علی الشدید بن الحسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام از عبدالله بن علی است و نسل عبدالله از احمد بن عبدالله و عبدالعظیم و حسن... و عبدالعظیم زاهدی بزرگ بود و پسر او محمد نیز. (3)

### سده یازدهم

(1) محمدباقر بن محمد استرآبادی مشهور به میرداماد (م 1041)؛ وی در «الرواشح السماویة» گفته است:

از سخنان ذایع شایع این است که طریق روایت از جهت ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله

ص: 27

---

1- روضات، ج 4، ص 210 .

2- عمدة الطالب في انساب آل ابی طالب، ص 75 .

3- الفصول الفخریة، چاپ مرحوم محدث، ص 107 .

حسنى، مدفون به مشهد شجره رى \_ رضى الله تعالى عنه و أرضاه \_ حسن است، چه او ممدوح است و نصى بر توثيق او نيست. ليكن در نظر من، ناقد بصير و متبصر خبير اين نظر را مستهجن و قبيح مى شمارد و اگر درباره او جز حديث عرض دين و حقيقت معرفت او و فرموده امام هادى ابوالحسن ثالث عليه السلام كه «توبه حق دوست ماى» و نسب شريف وى كه از سلاله نبوت است نبود، او را كفايت مى كرد. (1)

مرحوم نورى نويسد:

محقق داماد در «رواشح» در شرح حال و در فضل زيارت او روايتهاى متضافره آورده؛ از جمله اينكه كسى كه او را زيارت كند بهشت براى او واجب است. (2)

### سده دوازدهم

1) شيخ محمد بن حسن حر عاملى (م 1104) مؤلف كتاب «وسائل الشيعه» نويسد: ابوالقاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن حسن بن زيد بن حسن بن على بن ابى طالب عليه السلام، عابد و پارسا بود و او را حكايى است كه دلالت بر حسن حال او كند. ابن بابويه گفته است او مرضى بود. علامه و نجاشى نيز چنان گفته اند. صدوق در «ثواب الاعمال» آورده است كه زيارت او چون زيارت حسين عليه السلام است. (3)

2) علامه مجلسى (م 1110 ه.ق) ذيل عنوان «فضل زيارت عبدالعظيم» روايت

ص: 28

---

1- روضات، ج 4، ص 209 و آن از الرواشح .

2- مستدرک الوسائل، ج 10، ص 367 .

3- وسائل، چاپ دار احياء التراث، ج 20، ص 228 \_ 229 .

منقول از امام هادی علیه السلام را که زیارت عبدالعظیم برابر زیارت حسین علیه السلام است از «ثواب الاعمال» صدوق و «کامل الزیارات» و نیز داستان در آمدن او را به ری تا به خاک سپرده شدنش در باغ عبدالجبار نقل کرده است.

3) محمد بن علی اردبیلی (تاریخ ولادت و وفات او به تحقیق معلوم نیست و چون اجازه مجلسی برای او در سال 1098 صادر شده پس می توان او را از عالمای سده یازدهم و متوفای سده دوازدهم به شمار آورد).

اردبیلی درباره عبدالعظیم نویسد:

عبدالعظیم بن عبدالله حسن علوی... عابد و پارسا بود و او را حکایتی است که بر نیکویی او دلالت کند (سپس همان روایتی را که مردی از اهل ری نقل کند آورده است). (1)

### سده سیزدهم

1) محمد بن اسماعیل حائری (م 1215 ه.ق) در کتاب «منتهی المقال فی علم الرجال» درباره او نویسد:

او راست کتاب «خطب امیرالمؤمنین» [علیه السلام] . وی مردی عابد و پارسا بود.

### سده چهاردهم

1) حاج میرزا ابوالقاسم نراقی مؤلف کتاب «شعب المقال فی احوال الرجال» نویسد:

ص: 29

ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبداللہ بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب ثقہ ای جلیل القدر بود. گریزان از سلطان به ری درآمد و در آنجا بمُرد و به خاک سپرده شد. امام هادی علیه السلام به بعضی از اصحاب خود فرمود: اگر قبر عبدالعظیم را زیارت می کردی چون کسی بودی که حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده است. (1)

ص: 30

---

1- شعب المقال، النراقی، ص 70 \_ 71؛ ر.ك: مقاله «عظمت شخصیت عبدالعظیم حسنی علیه السلام»، سید جعفر شهیدی، مجله علوم حدیث، ش 1.

### 1\_ ابراهیم بن ابی محمود

ابراهیم بن ابی محمود از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهم السلام است. این راوی از اهل خراسان بوده و از ثقات محدثین و جلیل القدر است. علمای رجال در کتب خود وی را توثیق و تجلیل کرده اند.

شیخ الطائفه در رجال خود او را از اصحاب حضرت کاظم و رضا علیهما السلام شمرده و او را از اهل خراسان و موالیان و از ثقات ذکر نموده است.

نجاشی در فهرست خود گوید: ابراهیم بن ابی محمود خراسانی از ثقات مشایخ است و از حضرت رضا علیه السلام روایت می کند، و کتابی هم تالیف نموده است.

کشی در رجال خود گفته: نصر بن صباح گوید: ابراهیم بن ابی محمود نابینا بود، و احمد بن محمد بن عیسی مسائلی از طریق او از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده، و این مسائل در حدود بیست و پنج صفحه بود، ابراهیم بن ابی محمود تا مدتی بعد از حضرت رضا علیه السلام زندگی می کرد.

حسن بن موسی خشاب (1) روایت کرده که ابراهیم بن ابی محمود گفت: بر حضرت ابو جعفر علیه السلام وارد شدم و نامه هایی از طرف پدرش برای او داشتم، هنگامی که نامه ها را باو دادم. وی آنها را قرائت می کرد و به چشمهای خود می گذاشت و می فرمود: به خداوند سوگند این خط پدرم می باشد. و در این حال می گریست

ص: 31

---

1- حسن بن موسی الخشاب از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، شیخ در فهرست او را از مؤلفین و اصحاب اصول شمرده است، نجاشی گوید: حسن بن موسی از وجوه اصحاب امامیه بوده و کثیر الحدیث می باشد، وی دارای کتب و تألیفاتی است، علامه نیز او را در قسم اول خلاصه، عنوان کرده، علمای رجال او را مدح و تجلیل کرده اند.

واشککش از دیدگانش جاری بود.

گوید: عرض کردم: قربانت گردم پدرت به من مکرر می فرمود: خداوند تو را در بهشت مکان خواهد داد، حضرت جواد فرمود: من هم می گویم خداوند تو را در بهشت مقام مرحمت خواهد نمود، گوید: عرض کردم: فدایت گردم دخول مرا به بهشت تضمین می فرماید؟ فرمود: آری، من در این هنگام پای مبارکش را بوسیدم.

علامه در قسم اول خلاصه از ابراهیم بن اُبی محمود سخن گفته و او را از موالیان و اصحاب حضرت رضا ذکر نموده و بعد فرمود است: ابراهیم از ثقات مشایخ حدیث محسوب می باشد و من به روایات او اعتماد دارم.

روایات حضرت عبد العظیم از ابراهیم بن اُبی محمود در من لا یحضره الفقیه، باب وجوب الجمعة و فضلها \_ ذکر شده است.

## 2\_ ابراهیم بن علی

در کتب رجال چند اسم تحت عنوان فوق ذکر شده است، تشخیص اینکه کدام یک از آنها راوی حضرت عبد العظیم بوده اند مشکل است، ما اکنون راجع به دو نفر از آنها که ممکن است راوی وی باشند، ذیلاً بحث می کنیم.

1\_ ابراهیم بن علی بن عبد الله جعفری، که از فرزندان جعفر بن ابی طالب بوده و از روات حضرت رضا علیه السلام است، این محدث که از حضرت عبد العظیم علیه السلام نقل حدیث می کند از معاصرین او بوده است، در کتب رجال از این ابراهیم بحثی نشده و حالات او کاملاً مجهول می باشد.

2\_ ابراهیم بن علی کوفی که شیخ در رجال خود وی را از کسانی که محضر امام علیه السلام

را درك نكرده اند و از آن بزرگواران روايت ندارند ذكر نموده و بعد از اين فرموده: وي از مصنفين و روايت و از اهل زهد و دانش و فضيلت بشمار مي رفت و از حالات اين شخص نيز اطلاع درستي در دست نيست، و زندگي او مجهول است.

عده اي از علمای رجال از قول شيخ كه فرموده: وي از زهاد و اهل علم و دانش بوده استفاده کرده اند كه شيخ به روايات او اعتماد کرده و اين كلمات در واقع حاكي از جلالت و بزرگواري اوست و لذا وي را از ممدوحين شمرده اند.

در تنقيح المقال از « منهج » نقل کرده كه وي گويد: در رجال شيخ در باب اصحاب حضرت هادي عليه السلام از شخصي به نام ابراهيم بن علي اسم برده شده ليكن در اكثر نسخه هاي رجال شيخ در ميان اصحاب حضرت هادي عليه السلام، از اين راوي ذكری نشده است.

روايت ابراهيم بن علي از حضرت عبد العظيم در معاني الأخبار باب معنى التفث، نقل شده است.

### 3\_ ابراهيم بن هاشم قمی

يکي از روايت عالي مقام حضرت عبد العظيم « ابراهيم بن هاشم قمی » است. اين محدث بزرگ از مشايخ اهل حديث و مشاهير روايت شيعه است، در اكثر روايات و طرق احاديث و اخبار، نام گرامی اين راوي ارجمند آمده است. ما اکنون كلمات علماء و گفتار فقهاء و اقوال آنها را در اينجا ذكر مي كنيم.

شيخ الطائفة ابو جعفر طوسي در رجال خود، ابراهيم بن هاشم را از اصحاب



حضرت رضا علیه السلام ذکر نموده ، و او را از شاگردان یونس بن عبد الرحمن(1)شمرده است .

در فهرست گفته : ابراهیم بن هاشم ابو اسحق قمی ، اصل او از کوفه بوده ، پس از آن به قم منتقل شد. اصحاب ما گفته اند : ابراهیم بن هاشم اولین کسی است که اخبار کوفیین را در قم نشر داد . و گفته اند : که وی حضرت رضا علیه السلام را درک کرده و از وی روایت نموده است ، ابراهیم بن هاشم کتبی هم تألیف و تصنیف کرده ، اکنون آنچه از تألیفات وی در نظر هست : کتاب نوادر و کتاب قضایای امیرالمؤمنین علیه السلام است.

نجاشی گوید : ابو عمرو کشی گفته : ابراهیم بن هاشم شاگرد یونس بن عبد الرحمان است ولیکن در این قول کشی ، اهل فن نظر دارند ، زیرا گویند وی اولین کسی بود که اخبار کوفیین را در قم انتشار داد و او کتبی دارد که از جمله آنها است کتاب النوادر و کتاب قضایا امیرالمؤمنین علیه السلام .

علت اینکه نجاشی گفته : اهل فن در اینکه ابراهیم بن هاشم شاگرد یونس بن عبد الرحمان بوده نظر دارد ، برای این جهت است که محدثین قم اخبار یونس را قبول نداشته اند ، و او را مطعون دانسته اند ، اکنون آنان روایات ابراهیم بن هاشم را که شاگرد

ص: 34

---

1- یونس بن عبد الرحمان از موالیان علی بن یقظین است وی از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهما السلام بوده شیخ در رجال او را توثیق کرده و در فهرست گفته یونس بن عبد الرحمان کتب زیادی تصنیف کرده، از شیخ صدوق نقل شده که ابن الولید میگفت : روایات کتب یونس صحیح و معتمد هستند جز روایات محمد بن عیسی بن عبید که متفردات او مورد اعتماد نیستند. نجاشی گوید : یونس بن عبد الرحمان در زمان هشام بن عبد الملک متولد شد، و حضرت صادق را در بین و مروه ملاقات کرده ، لیکن از وی روایت نکرده و از حضرت کاظم علیه السلام روایت میکنند، حضرت رضا او را امر می فرمود که برای مردم مسائل شرعی بگوید و مقداری از موقوفات را نیز در اختیار او گذاشت ، ولی وی از اخذ موقوفات خود داری نمود.

او بوده و از وی اخذ حدیث نموده است چگونه مورد قبول قرار می دهند؟!.

می دانیم که ابراهیم بن هاشم از روایت حضرت رضا علیه السلام بوده، ولیکن عده ای بر این قول اعتراض کرده اند، علت این اعتراض این است که گفته اند ابراهیم بن هاشم در اکثر روایات با واسطه از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند، و اگر روایتی باشد که بدون واسطه از آن جناب روایت کرده باشد، در این جا واسطه حذف شده است.

البته معلوم است که این اعتراض وارد نیست، زیرا که در میان اصحاب ائمه علیهم السلام راویانی هستند که بعضی اخبار را بواسطه و بعضی را بدون واسطه نقل کرده اند، طرق روایات و مشیخات حدیثیه شاهد این گفتار است، زیرا ممکن است ابراهیم بن هاشم گاهی در محضر حضرت رضا علیه السلام حضور پیدا می کرده و از خود آن جناب اخذ حدیث می کرد و بعضی از اوقات که درک محضر شریفش را نمیکرده، گفتار آن حضرت را بواسطه دیگران نقل کرده باشد.

ابراهیم بن هاشم از روایت حضرت جواد علیه السلام نیز بوده و در کافی \_ کتاب الحجج باب الانفال \_ حدیثی از ابراهیم بن هاشم از ابو جعفر جواد سلام الله علیه نقل شده که دلالت کامل دارد به اینکه وی محضر شریف آن جناب را درک کرده است.

علمای رجال و فقهای عظیم الشان همگان این راوی بزرگ را مدح کرده اند اگر چه تصریح به عدالت و وثاقت او ننموده اند، لیکن در باب اخبار و روایات او اختلاف دارند، ما اکنون در این مورد عقائد و آراء آنها را درباره احادیث او ذکر می کنیم.

جماعتی گویند، ابراهیم بن هاشم جزء « حسان » است. مرحوم علامه و فخر المحققین (1)

فرزند او و سید مرتضی و سید ابو المکارم ابن زهره (2) و شهید و شیخ بهاء

ص: 35

1- محمد بن حسن بن یوسف فخر المحققین، فرزند ارجمند علامه حلی از فقهای بزرگ و اعیان شیعه، جلیل القدر و عظیم المنزله است، علمای امامیه در کتب خود از وی به عظمت و بزرگواری یاد می کنند، وی کتب زیادی را تصنیف و تألیف کرده که از آن جمله « قواعد » و حاشیه « ارشاد » و « کافی » در علم کلام می باشد ولادت او در سال 782 و وفاتش در سنه 771 واقع شده است.

2- حمزه بن علی بن زهره حسینی عز الدین ابو المکارم از فقهاء بزرگ و مجتهدین عالی مقام است، شیخ حر عاملی از وی تجلیل زیادی کرده و گوید: وی از ثقات و فضلالی بزرگ بشمار می رود، در تنقیح المقال از تاریخ ابن کثیر نقل کرده که آن سید بزرگوار در زمان سلطان صلاح الدین ایوبی دارای مقام ارجمند و موقعیت فوق العاده ای بوده، وی در سال 511 متولد شد، و در سنه 585 جهان را وداع کرد.

الدین عاملی وعده ای دیگر از این طبقه هستند و اخبار او را از حسان شمرده اند. عده ای دیگر از علماء و فقهاء \_ رضوان الله علیهم \_ که از جمله آنها است : مرحوم مجلسی که در « وجیزه » گفته : اخبار و روایات ابراهیم بن هاشم را باید « حسن کالصحیح » بشمار آورد.

بعضی نیز اخبار او را « صحیح » دانسته اند و آنها را مورد عمل قرار داده اند که از این طبقه است علامه طباطبائی رضوان الله علیه . این فقیه عالیقدر روایات او را مورد اعتماد قرار داده و احادیث ورا جزء « صحاح » دانسته است .

در تنقیح المقال از اربعین مرحوم مجلسی نقل کرده که وی توثیق ابراهیم بن هاشم را از جماعتی روایت نموده و همچنین از پدرش نیز این مطلب را ذکر کرده ، و خودش هم اقوال آنها را تقویت نموده است.

از محقق تفرشی (1) روایت شده که او در تعلیقات صحیفه سجادیه گفته : شیخ بهاء

ص: 36

---

1- مصطفی بن حسین حسینی تفرشی از رجال یون بزرگ و مورد توجه است ، در جامع الروات گفته : وی جلیل القدر رفیع الشان و عظیم المنزله و فاضلی متبحر بود ، فضائل و مناقب و مکارم اخلاق و فضل و کمال وی بیش از آن است که در مورد او گفتگو شود و کتاب او که در علم رجال نگارش یافته معرفت و شخصیت وی می باشد.

نقل می کند که وی می گفت: من شرم دارم که اخبار و روایات ابراهیم بن هاشم را از « صحاح » ندانم.

محقق داماد در رواشح گوید: عقیده من این است که طریق روایت از ابراهیم ابن هاشم « صحیح » باید شمرده شود، زیرا مقام او بزرگتر از این است که دیگران وی را تعدیل و یا توثیق کنند، بلکه وی باید دیگران را توثیق و تعدیل کند، زیرا مشایخ بزرگی مانند کلینی، صدوق، مفید و شیخ الطائفه و کسانی که در رتبه و درجه اینها هستند، شان و مقامشان اجل از این است که مشایخ دیگر درباره اینها اظهار نظر کنند.

اکنون ابراهیم بن هاشم که از مشایخ بزرگ حدیث و روات عالی مقام و اعلام محدثین و شیخ اجازه است، از توثیق و یا تعدیل دیگران بی نیاز می باشد.

روایت ابراهیم بن هاشم از حضرت عبد العظیم در عیون الاخبار باب ثواب

ص: 37

1- محمد بن حسین بن عبد الصمد بهاء الدین عاملی معروف به « شیخ بهایی » از نوادر روزگار و مشاهیر علماء شیعه در عصر صفویه بود، در امل الامل گفته: وی در علم فقه، اصول، ادبیات، سر آمد علمای زمان خود بشمار می رفت، بهاء الدین در تألیف و تصنیف نیز فوق العاده ماهر و خوش سلیقه بود، فضائل اخلاق و مکارم و محاسن وی در این مختصر نمیگنجد. در سلافة العصر گوید: وی در « بعلبک » متولد شد و باتفاق پدرش در حالیکه کودک بود، به طرف ایران آمد، وابتداء در نزد والد ماجدش تلمذ کرد، و بعد از علمای زمان کسب علم و دانش نمود، تا اینکه از بزرگان علما و مشاهیر زمان خود شد و در دولت صفویه به مقام ارجمندی رسید و سمت « شیخ الاسلامی » بر وی مستقر گردید. بهاء الدین عاملی در سال 953 متولد شد، و در سنه 1031 جهان را وداع نمود و در جوار حضرت رضا علیه السلام آرامید.

2- حسین بن عبد الصمد حارثی والد بزرگوار شیخ بهاء الدین از بزرگان علماء و فقهای زمان خود بشمار می رفت، وی از شاگردان شهید ثانی و از فضیله حوزة درس او بود، در « امل الامل » گوید: حسین بن عبد الصمد از نویسندگان، محققان، شاعران، ادیبان، محسوب و در کلیه علوم متبحر و از اهل تحقیق بود، وی کتب زیادی تألیف کرده و دیوان شعری نیز دارد.

#### 4\_ احمد بن حسن

یکی از روایات حضرت عبد العظیم « احمد بن حسن » است ، شیخ مفید در اختصاص از طریق احمد بن حسن روایتی از حضرت عبد العظیم نقل کرده است ، در کتب رجال اشخاص زیادی تحت عنوان « احمد بن حسن » ذکر شده اند ، در اینکه کدام يك مقصود است تشخیص آن مشکل است.

اولاً معلوم نیست که آیا احمد بن حسن از مشایخ مرحوم شیخ مفید است ، و واسطه او و حضرت عبد العظیم حذف شده ، و یا اینکه احمد بن حسن از روایات حضرت عبد العظیم است و شیخ مفید با حذف وسائط از احمد بن حسن روایت کرده است. در هر صورت موضوع روشن نیست ، ما اکنون نام چند نفر را که بعنوان احمد بن حسن ذکر شده اند و تقریباً همزمان با عبد العظیم و شیخ مفید بوده اند می نگاریم.

1\_ احمد بن حسن اسفراینی صاحب کتاب « مصابیح ».

2\_ احمد بن حسن بن إسحاق.

3\_ احمد بن حسن بن حسین لؤلؤی مؤلف کتاب « لؤلؤة ».

4\_ احمد بن حسن خزاز مؤلف « تقصیر ».

5\_ احمد بن حسن رازی.

6\_ احمد بن حسن بن سعید بن عثمان شرقی مؤلف کتاب « نوادر ».

7\_ احمد بن حسن بن عبد الله بن عبد الملك اودی.

این هفت نفر را شیخ در رجال خود در باب « من لم یرو عنهم علیهم السلام » ذکر نموده و اینان اکثراً از معاصرین مرحوم کلینی بوده اند ، لیکن کلینی اخبار حضرت عبد العظیم را بواسطه احمد بن مهران و یا سهل بن زیاد نقل می کند و خودش او را ملاقات نکرده ، لیکن ممکن است یکی از این اشخاص که احمد نام دارد حضرت عبد العظیم علیه السلام را درک کرده باشد.

از طرف دیگر ، باید گفت که چند نفر از اینها نیز همزمان ابو محمد هارون بن موسی تلعبری بوده اند ، و چون هارون بن موسی از مشایخ مرحوم مفید بوده ، احتمال می رود که این احمد بن حسن که در اول سند روایت اختصاص آمده ، از مشایخ مرحوم مفید باشد.

و نیز احتمال می رود که مقصود از این احمد بن حسن ، احمد بن حسن بن علی بن فضال یا احمد بن حسن بن اسحاق بن سعد باشد ، زیرا این دو نفر از روایت حضرت هادی علیه السلام و معاصر با عبد العظیم می باشند و شیخ در رجال خود این دو نفر را از اصحاب حضرت هادی علیه السلام ذکر نموده است.

احمد بن حسن بن علی بن فضال از موثقین اهل حدیث بشمار می آید . شیخ در فهرست و نجاشی در رجال خود ، وی را فطیحی مذهب ذکر کرده و به اخبار و روایات او اعتماد نموده اند . علمای رجال و فقها ، همگان او را موثق می دانند و احادیث او را مورد عمل قرار داده اند.

و اما احمد بن حسن بن اسحاق بن سعد غیر از اینکه از اصحاب حضرت هادی علیه السلام بوده ، مطلب دیگری از او نرسیده و حالات و زندگانی او کاملاً مجهول است .

روایت احمد بن حسن از حضرت عبد العظیم در اختصاص شیخ مفید ص 247 نقل شده است.

یکی از راویان حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، احمد بن محمد بن خالد برقی ، مؤلف کتاب محاسن است . این محدث بزرگ از روایت جلیل القدر و بزرگان شیعه در عصر خود بوده و از حضرت جواد و هادی علیهما السلام روایت می کند.

علمای رجال و مؤلفین تراجم در کتب خود از حالات و خصوصیات او بحث کرده اند . جامعترین مقال درباره زندگانی برقی \_ رضوان الله علیه \_ مقدمه ایست که به قلم استاد بزرگوار و دانشمند معظم مرحوم سید جلال الدین محدث ارموی در آغاز کتاب محاسن (1) چاپ شده و ما اکنون مختصری از آن را در اینجا می آمسیم.

علمای شیعه به وثاقت ابو جعفر احمد بن ابی عبد الله برقی اتفاق کرده و همگان وی را جلیل القدر و بزرگوار می دانند ، عظمت مقام این راوی ما را از تحقیق در حالات او بی نیاز می سازد ، و کتاب معروف و مشهور « محاسن » که از تألیفات این محدث ارجمند است ما را از وصف و تعریف او باز می دارد. جلالت مؤلف « محاسن » از اینجا معلوم است که مشایخ ثلاثه : کلینی ، صدوق و طوسی \_ رضوان الله علیهم \_ در کتب خود که از مصادر اولیه شیعه می باشند بروایات احمد بن محمد بن خالد برقی اعتماد کرده و اخبار و روایات این محدث جلیل را استخراج نموده اند.

ص: 40

---

1- محاسن از جوامع بزرگ حدیثی شیعه است ، این تألیف منیف از زمان مؤلف گرامیش مورد توجه و انظار محدثین بوده ، و همگان از این کتاب به عظمت یاد می کنند. محاسن برقی مجموعه بزرگی است که تمام موضوعات دینی در آن مورد بحث قرار گرفته ، ولی متأسفانه اکثر کتب و مطالب او از بین رفته و جز مختصری از وی باقی نمانده است.

ثقة الاسلام كلینی \_ رحمة الله عليه \_ در کافی ، از برقی احادیث فراوانی را تخریج کرده و توسط جماعتی از مشایخ خود از وی روایت می کند ، و از آنان به « عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد » تعبیر می نماید.

شیخ صدوق در اول « من لا يحضره الفقيه » گفته است : من در تألیف این کتاب بر طبق روش مصنفین که مقصودشان جمع آوری اخبار و روایات است عمل نکرده ام ، بلکه مقصودم از تدوین این کتاب فراهم آوردن روایاتی است که مورد اعتماد و محمل اطمینان باشد ، و من اکنون به کلیه اخبار و احادیث وارده در این کتاب اعتماد می کنم و بر طبق آنها فتوی داده و عمل می کنم و حکم به صحت صدور این روایت می دهم.

تمام روایات این کتاب را از مصادر اولیه و کتب مشهوره که مورد وثوق هستند و مرجع فقهاء و محدثین بوده اند اخذ کرده ام ، مانند کتاب حریز بن عبد الله ، و عبید الله بن علی حلبی ، علی بن مهزیار . \_ تا آنجا که فرموده \_ : و کتاب « محاسن » تألیف احمد بن ابی عبد الله برقی و سایر اصول و مصنفات اصحاب که در طرق من موجود هستند و من این کتابها را از مشایخ و اساتید خود روایت می کنم. (1)

شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی قدس سره در فهرست گوید : احمد بن محمد بن خالد برقی مکنی به ابو جعفر ، اصلش از کوفه بود . جد او محمد را ، یوسف بن عمر والی عراق به زندان افکند و این واقعه بعد از شهادت زید بن علی بن الحسین علیهم السلام اتفاق افتاد و پس از مدتی یوسف بن عمر محمد بن علی را از بین برد.

خالد جد احمد بن محمد که در این هنگام کودک بود به اتفاق پدر خود عبد

ص: 41



الرحمان بطرف « قم » فرار کردند و در محلی به نام « برقه » اقامت گزیدند . احمد بن محمد بن خالد شخصاً از ثقات بشمار می رود ، ولی از ضعفاء بسیار روایت کرده و مراسیل را مورد اعتماد قرار داده است.

احمد بن محمد بن خالد کتب فراوانی را تصنیف کرده که از آنجمله کتاب « محاسن » است ، ولی در محاسن حذف و نقصان و دخل و تصرفی شده ، شیخ علیه الرحمة پس از این گفتار فهرست کتب و مصنفات او را ذکر می کند ، و طرق خود را به آنها می رساند (1).

نجاشی در فهرست خود نظیر همین کلمات را که از شیخ نقل کردیم آورده است و از کتب و تألیفات او به تفصیل اسم می برد (2).

ابن شهر آشوب در معالم العلماء گوید : احمد بن محمد بن خالد برقی اصلاً از اهل کوفه بود و در رحبه « قم » اقامت داشت ، و از تصنیفات او کتاب محاسن است که در او زیادی و نقصان و حذف و اسقاطی پیش آمده است. (3)

ابن الندیم در فهرست خود گفته : ابو عبد الله احمد بن محمد بن خالد برقی قمی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بود و پس از وفات آن جناب با فرزندش ابو جعفر جواد علیه السلام مصاحب شد و کتب زیادی را تصنیف کرد ، ابن الندیم پس از این اسامی کتب او را با تفصیل و خصوصیات بیان داشته است (4).

علامه حلی در خلاصه فرموده : احمد بن محمد بن خالد بن عبد الرحمان بن علی

ص: 42

---

1- الفهرست ص 184.

2- رجال النجاشی ج 1 ص 91.

3- معالم العلماء ج 1 ص 193.

4- الفهرست ص 178.

برقی مکنی به ابو جعفر، اصلش از کوفه بود و در برقه قم اقامت داشت، این راوی از ثقات بشمار می رود، ولی از ضعفاء بسیار روایت می کند و مراسیل را مورد اعتماد قرار می دهد (1).

ابن الغضائری گوید: محدثین قم برقی را مورد طعن قرار داده اند، و اخبار او را ضعیف شمرده اند، ولیکن واقع اینست که وی خود مورد طعن نیست، بلکه افرادی مورد طعن هستند که برقی از آنان اخذ حدیث کرده، زیرا وی در نقل اخبار و روایات دقت زیادی نمیکرد.

احمد بن محمد بن عیسی برقی را از قم تبعید کرد و علتش هم این بود که وی اخبار ضعیف را نقل می کرد، ولی پس از مدتی او را بار دیگر به قم برگردانید و از وی معذرت خواست، و در هنگام وفات برقی احمد بن محمد بن عیسی با پای برهنه در تشییع جنازه او شرکت کرده، و باین وسیله خود را مبری داشت، ابن الغضائری در پایان گفته: من بروایات احمد بن محمد بن خالد برقی اعتماد دارم و آنها را مورد عمل قرار می دهم (2).

قاضی نور الله شوشتری در مصائب النواصب ضمن پاسخ به یکی از مدعیان که گفته: روایات شیعه منحصر به کتب اربعه است فرموده: انحصار اخبار شیعه به این چهار کتاب درست نیست، زیرا کتاب محاسن تألیف احمد بن محمد بن خالد برقی و قرب الاسناد تألیف محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری هم از کتب بزرگ حدیثی بشمار می روند (3).

ص: 43

---

1- الخلاصة ص 67.

2- رجال ابن الغضائری ص 268.

3- مصائب النواصب ص 76.

مرحوم محمد تقی مجلسی در شرح فارسی من لا یحضره الفقیه گفته است که ، این کتاب نزد ماهست ، چنانکه مشایخ نقل کرده اند بسیار بزرگ و ثقه و معتمد علیه بوده است. آنچه الحال هست ، شاید ثلث آن باشد و به غیر از این کتاب نود و سه کتاب دیگر تصنیف نموده است در فنون علوم ، و اسامی این کتابها و سایر کتابهای علمای ما در فهرست های ارباب رجال موجود است (1).

مرحوم علامه مجلسی \_ رضوان الله علیه \_ در مقدمه بحار الانوار فرموده : کتاب محاسن از اصول معتبره بشمار می آید و کلینی در کافی از وی بسیار روایت می کند و مؤلفین بعد از او نیز روایات او را نقل کرده اند (2).

به هر روی علمای رجال و مشایخ بزرگ حدیث ، احمد بن محمد بن خالد برقی را تجلیل و توثیق کرده اند و او را مورد اعتماد و محل اطمینان می دانند.

روایت احمد بن محمد بن خالد از حضرت عبدالعظیم علیه السلام در محاسن باب «عقاب من منع الزکات» ذکر شده است.

## 6\_ احمد بن مهران

از این راوی در کتب رجال ذکر نشده و جز در طریق کلینی در اوائل اسناد کافی در جای دیگر از او ذکر به میان نیامده است. در تنقیح المقال گوید : از ابن طاوس از خط ابن غضائری نقل شده که وی گفته : احمد بن مهران در نقل حدیث از ضعفاً بشمار رفته است ، علامه حلی و جزائری در

ص: 44

---

1- لوامع صاحبقرانی ج 2 ص 157.

2- بحار الانوار ج 1 ص 32.

رجال خود این راوی را در قسم ضعفا ذکر کرده اند و گفتار عضائری را در باره او نقل نموده اند (1).

محقق وحید در تعلیقه خود گفته: مرحوم کلینی در کافی بعد از ذکر نام او از خداوند برای وی طلب ترحم و آمرزش کرده، و از وی زیاد نقل می کند، به علاوه وی راوی حضرت عبدالعظیم حسنی جلیل القدر بوده، و این خود دلیل است که وی شخص قابل اعتمادی بوده است.

صاحب تنقیح المقال گفته: ما پس از تحقیق درباره احمد بن مهران به این مطلب بر خوردیم که کلینی نزد او تلمذ کرده و به وی اعتماد داشته است، پس بنابر این ما حدیث او را از «حسان» می شماریم و به تضعیف ابن الغضائری اعتمادی نمیکنیم (2).

نگارنده گوید: ما در ضمن ترجمه سهل بن زیاد در این باره مطالبی آوردیم و در آنجا متذکر شدیم که صرف روایت کلینی از شخصی دلیل خوبی او نمی شود چون ممکن است این گونه اشخاص از مشایخ اجازه باشند، و روایت امثال کلینی از کتابی بوده که توسط آنها رسیده نه اینکه حدیث از شخص آنها باشد.

اگر حرف صاحب تنقیح المقال که گوید: چون کلینی از وی حدیث اخذ کرده بنابر این وی آدم درستی است صحیح باشد، پس او چرا کتاب رجال می نویسد و درباره روات به تحقیق می پردازد؟ اشخاصی که در قرن سوم و چهارم بودند و از حالات روات و مشایخ حدیث اطلاع کافی داشتند گفتار آنها قابل قبول تر است تا اظهار نظر متاخرین که سالها با آنها فاصله داشته اند.

روایت احمد بن مهران از حضرت عبدالعظیم در کافی مکرر نقل شده است.

ص: 45

---

1- تنقیح المقال ج 1 ص 81.

2- همان.

## 7\_ بکار بن کردم

از مشایخ عبدالعظیم حسنی « بکار بن کردم (1) » است، از این محدث در کتب رجال ذکر مفصلی نیامده، و حالات و زندگانی او کاملاً مجهول می باشد، جز چند روایت که از وی نقل شده و نام او را باقی گذاشته، مطلب دیگری از وی دیده نمی شود.

شیخ در رجال خود وی را از اصحاب حضرت صادق علیه السلام شمرده و جز اسم و عنوان چیزی دیگر از وی ذکر نکرده است، در تنقیح المقال از تعلیقه نقل کرده که وی گفته: خال من این راوی را از ممدوحین شمرده زیرا که ابن ابی عمیر و یونس بن عبد الرحمان از وی اخذ حدیث نموده اند، و این خود می رساند که وی از ثقات بوده و به روایت او اعتماد داشته اند.

روایت حضرت عبد العظیم از بکار بن کردم در کافی باب « نکت و نتف فی التنزیل » نقل گردیده است.

## 8\_ حرب بن حسن

اهل کوفه بوده، و در کتب رجال با ذکر مختصری از وی گذشته اند، و شرح زندگی و حالات و خصوصیات او معلوم نیست.

شیخ نجاشی گوید: حرب بن حسن طحّان از اهالی کوفه است، وی کتابی تألیف کرده ولیکن روایات او را از عامه اخذ کرده است، این کتاب را یحیی بن زکریای

ص: 46

---

1- « کردم » به فتح کاف و سکون راء و فتح دال بر وزن « جعفر » به معنی مرد کوتاه قد قوی هیکل است.

لؤلؤی از وی روایت می کند، و نیز در ترجمه حسن بن محمد بن سماعه (1) قضیه ای مربوط به امام هادی علیه السلام را نقل کرده و در آن داستان از حرب بن حسن هم اسمی برده شده، و از این روایت معلوم می شود که این راوی صحیح العقیده بوده است (2).

بوعلی در رجال خود گوید: علامه حلی در خلاصه حرب بن حسن را « حرث » به ثناء مثلثه ضبط کرده و این اشتباه است، و در تنقیح المقال گفته: از گفتار نجاشی معلوم است که وی از امامیه بوده و بهتر است که او را از « حسان » بشماریم (3).

روایت عبدالعظیم علیه السلام از حرب بن حسن در علل الشرایع باب « نوادر العلل » نقل شده است.

## 9- حسن بن ابی زیاد

در امالی شیخ در طریق روایت حضرت عبدالعظیم به نام « ابو سعید حسن بن ابی زیاد آدمی رازی » ذکری به میان آمده، و در کتب رجال از این شخص عنوانی نشده و حالات او مجهول است.

نگارنده گوید: احتمال می رود که این راوی همان ابو سعید سهل بن زیاد آدمی

ص: 47

---

1- حسن بن محمد سماعه از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بوده، و این راوی از پیروان مذهب واقفیه بشمار رفته است. شیخ در رجال خود گفته: حسن بن محمد بن سماعه واقفی مذهب بود و در سال 263 در گذشت، و در فهرست گوید: اگر چه وی واقفی است، لیکن از فقهاء و مؤلفین محسوب است. نجاشی نیز در رجال خود او را عنوان کرده، و از وی به عنوان « ثقة » و « فقیه » یاد نموده و بعد گفته: حسن بن محمد بن سماعه از مشایخ واقفیه است، و در این عقیده بسیار متعصب بوده است.

2- رجال النجاشی ج 2 ص 51.

3- تنقیح المقال ج 1 ص 481.

رازی باشد، که از حضرت عبدالعظیم بسیار اخذ حدیث کرده است زیرا که در طرق روایات واحادیث از این گونه دخل و تصرف ها زیاد شده، و روات را به هم دیگر مخلوط ساخته اند. روایت حسن بن ابی زیاد از حضرت عبدالعظیم در امالی صدوق باب 64 ذکر گردیده است.

## 10\_ حسن بن عبدالله بن یونس

از این راوی به عنوان فوق در کتب رجال ذکری نشده و ما هرچه کوشش کردیم از این شخص به این عنوان مطلبی بدست نیاوردیم. در رجال شیعه و طبقات محدثین از سه نفر بنام حسن بن عبد الله عنوان شده است دو نفر از آنها در طبقه حضرت عبدالعظیم بوده و ممکن است که مقصود از حسن بن عبد الله بن یونس یکی از این دو نفر باشد و در کتب رجال نام جد آنها را حذف کرده اند.

یکی از این دو نفر حسن بن عبد الله قمی است، این راوی از اصحاب حضرت هادی علیه السلام می باشد و با حضرت عبدالعظیم که از خواص امام هادی بوده هم زمان است این حسن بن عبد الله را علمای رجال از غلات می دانند و روایت او را ترك کرده اند، و در ضبط پدرش که عبد الله و یا عبید الله است اختلاف دارند.

دوم شخصی است به نام حسن بن عبد الله که معاصر با حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بوده و در مدینه اقامت داشته و احتمال قوی دارد که مقصود از عنوان فوق همین شخص باشد، زیرا وی راوی عده ای از معاصرین حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام است.

مرحوم کلینی در کافی و شیخ مفید در ارشاد ضمن حالات موسی بن جعفر علیهما السلام

داستانی که مربوط به این حسن بن عبد الله است نقل کرده اند .

شیخ مفید از شخصی به نام « رافعی » روایت کرده که او گفت : مرا پسر عمی بود به نام حسن بن عبد الله . وی از زهاد و عباد زمان خود بشمار می رفت ، سلطان زمان او از وی واهمه داشت ، زیرا که او سلطان را همواره امر به معروف و نهی از منکر می کرد . گفتار حسن بن عبد الله موجب خشم و غضب و ناراحتی سلطان زمان شده بود ، و او از نظر مصلحت وقت و زمان ، جلوی زبان و گفتار او را نمی گرفت و او نیز از این موقعیت استفاده می کرد و مفاسد و مضار حکومت وقت را برای مردم بیان می نمود.

روزی وارد مسجد شد و خواست بار دیگر آغاز سخن کند ، در این هنگام حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در مسجد تشریف داشت ، وی را بطرف خود دعوت کرد او نیز خدمت امام رسید ، حضرت به او فرمود : من از این اعمال و افعال تو رضایت ندارم ، تو ابتدا وظیفه داری کسب معرفت نمایی ، پس از آن مردم را امر به معروف و نهی از منکر کنی و آنان را به طرق خیر و سعادت دعوت نمایی.

وی عرض کرد : قربانت گردم مقصود از معرفت چیست ؟ حضرت فرمود : مقصود از معرفت ، تفقه در دین و بصیرت در احکام قرآن و فهمیدن اخبار و احادیث است ، او گفت : من از کدام اشخاص اخذ فقه و حدیث کنم ، فرمود : از فقهای مدینه اخبار و احکام را یادگیر .

این شخص گوید : پس از این حضرت حدیثی بر من القاء فرمود : روز دیگر که خدمت حضرت رسید حدیثی را فراموش کرده بود ، حضرت بار دیگر به او گفت : برو معرفت پیدا کن ، این مرد همواره مترصد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بود تا از وی مطلبی یاد بگیرد.

در یکی از روزها که امام علیه السلام به مزرعه خود در اطراف مدینه تشریف برده بود این



مرد در بین راه حضور آن جناب رسید، وگفت: طرق معرفت را به من یاد بده، راوی گوید: در این هنگام حضرت حقوق امیرالمؤمنین علیه السلام و جریان امامت او را برای او تشریح کرد، و پس از آن دلائل امامت ائمة علیهم السلام را برای او روشن ساخت.

حسن بن عبد الله در این موقع عرض کرد: پس امام مفترض الطاعة امروز کیست؟ حضرت فرمود: اگر او را به تو معرفی کنم قبول می کنی؟ عرض کرد: آری، فرمود: این امر اکنون در دست ما می باشد، عرض کرد: آیا برهانی بر این موضوع داری؟ فرمود: نزد آن درخت برو و باو بگو موسی بن جعفر می گوید؟ نزد من بیا.

حسن بن عبد الله گوید: به خدا قسم دیدم درخت از زمین کشیده شده و به طرف آن جناب رفت، پس از آن حضرت اشاره کرد و درخت به جای خود برگشت، راوی گوید: حسن بن عبد الله بعد از این به امامت موسی بن جعفر معتقد شد و جانب عبادت و سکوت را گرفت.

روایت حضرت عبدالعظیم از حسن بن عبد الله در علل الشرایع باب « العلة التي من اجلها سميت فاطمة فاطمة » نقل شده است.

## 11 \_ حسن بن محبوب

یکی از مشایخ حضرت عبدالعظیم حسنی « حسن بن محبوب » معروف به « سراد » و یا « زراد » است، او از روایات و محدثین درجه اول و از مشایخ بزرگ شیعه است، ابن محبوب بسیار جلیل القدر و عظیم الشان و از ثقات اصحاب حضرت موسی ابن جعفر و علی بن موسی علیهم السلام میباشد، فقهای شیعه \_ رضوان الله علیهم بر صحت و اعتماد و عمل باخبار و روایات او اجماع دارند.

شیخ ابو جعفر طوسی در رجال خود، ابن محبوب را از اصحاب حضرت کاظم و

رضا علیهما السلام ذکر نموده و به توثیق او تصریح فرموده است، و در فهرست گوید: حسن بن محبوب سراد مکنی به ابوعلی از کوفیان است و از ثقات میباشد، وی از حضرت رضا علیه السلام روایت می کند و هم چنین شصت نفر از اصحاب حضرت صادق را درک نموده و از آنها نقل مینماید، وی عظیم الشان و از ارکان اربعه محسوب است، او کتب زیادی تألیف کرده، از جمله آنها است کتاب مشیخة، کتاب حدود، کتاب فرائض، کتاب نکاح، کتاب طلاق، و کتاب نوادر که قریب هزار ورق است، ابن الندیم گوید: وی کتاب تفسیری نیز دارد (1).

شیخ کشی در رجال خود گوید: علی بن محمد (2) قتیبی گفت: جعفر بن محمد بن حسن بن محبوب درباره نسب جدش چنین گفته است: وهب جد حسن بن محبوب غلامی بود از اهل سند و در خدمت جریر بن عبد الله بجلی (3) که به زره سازی اشتغال

ص: 51

1- الفهرست ص 248.

2- علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری ابو الحسن قتیبی از محدثین و روات قرن سوم هجری است، شیخ در رجال او را در باب اشخاصی که ائمه را درک نکرده اند ذکر نموده و او را از فضلا شمرده است. نجاشی گوید: علی بن قتیبه نیشابوری از کسانی است که کشی به او اعتماد کرده و در رجال خود از او نقل می کند، علامه او را در قسم اول خلاصه ذکر نموده و از وی به نیکی یاد می کند.

3- در اسد الغابه گفته است: جریر بن عبد الله چهل روز قبل از وفات حضرت رسول اسلام، اختیار کرد، وی هنگامی که به خدمت آن جناب وارد شد حضرت او را احترام نمود و فرمود: بزرگ هر قومی را گرامی بدارید، جریر بن عبد الله فوق العاده خوش صورت بود، عمر بن خطاب میگفت: جریر یوسف این امت است. جریر بن عبد الله ابتداء از طرفداران امیرالمؤمنین بود و آن حضرت نامه ای توسط او برای معاویه فرستاد، ابن ابی الحدید نقل کرده که حضرت رسول يك جفت از کفشهای خود را به جریر داد، و به او فرمود: این کفشها را نگهدار اگر اینها را گم کنی دینت را از دست خواهی داد، بعدا یکی از آنها در جنگ جمل گم شد و دیگری نیز هنگام رفتن شام از بین رفت، او پس از این از علی بن ابی طالب علیه السلام مفارقت کرد، و از مبغضین آن جناب شد.

داشت. وهب پس از این به خدمت امیرالمؤمنین منتقل گردید روزی آن حضرت از جریر ابن عبد الله خواست تا وهب را به او بفروشد، جریر راضی نبود وهب را از دست بدهد و از فروختن او خودداری میکرد، بالاخره روزی گفت: من غلام خود وهب را آزاد نمودم، در این هنگام که وی آزاد شده بود به خدمت امیرالمؤمنین آمده و از کار گزاران آن حضرت شد.

کشی گوید: حسن بن محبوب در آخر سال «224 ق» از دنیا رفت و سن او در هنگام مرگ به هفتاد و پنج سال رسیده بود، احمد بن محمد بن ابی نصر گوید (1): به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: حسن بن محبوب زراد از طرف شما برای ما نامه ای آورده است. حضرت فرمود: راست گفته است، ولیکن «زراد» نگوئید، بلکه «سراد» تلفظ کنید، زیرا خداوند در قرآن در قضیه حضرت داود علیه السلام فرموده است: «وقدر فی السرد (2)» نصر بن صباح (3) گوید: از اصحاب ما شنیدم که محبوب پدر حسن به هر حدیثی که وی از ابن رئاب (4) مینوشت يك درهم میداد.

علامه قدس سره ابن محبوب را در قسم اول از خلاصه ذکر نموده و گفتار شیخ طوسی و

ص: 52

- 
- 1- احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی از ثقات مشایخ شیعه و از اکابر اصحاب حضرت موسی بن جعفر و رضا علیهما السلام است وی از کسانی است که علماء و فقهاء اجماع به توثیق او دارند، و روایات و احادیث او را قابل اعتماد میدانند.
  - 2- مقصود این است که «سراد» و «زراد» از نظر معنی یکی است، و شما به همین عبارت که در قرآن آمده تلفظ کنید.
  - 3- نصر بن صباح ابو القاسم بلخی از روایت قرن سوم هجری است و ائمه علیهم السلام را درک نکرده، علمای رجال و فقهاء او را عالی المذهب و فاسد العقیده می‌شمارند و روایت های او را قابل اعتماد نمیدانند.
  - 4- علی بن رئاب ابو الحسن کوفی از موالیان «جرم» و یا «سعد بن بکر» است، شیخ در رجال خود او را از اصحاب حضرت صادق علیه السلام شمرده، و در فهرست او را از ثقات دانسته و از وی به جلالت قدر یاد می کند و پس از این از تألیفات او نام میبرد، نجاشی و علامه نیز از او به عظمت و بزرگواری یاد میکنند.

شیخ کشی را که ما قبلاً نقل کردیم آورده است و از او به عنوان « ثقه » و « عین » تعبیر کرده است.

بالجمله کلیه علمای رجال وی را توثیق کرده و او را به جلالت شان و عظمت مقام، و صدق گفتار توصیف و تعریف نموده اند، و او را مانند ابن ابی عمیر میدانند و از اصحاب اجماع شمرده اند. موضوع قابل توجه مایه تعجب نیز شده است عدم ذکر ابن محبوب در رجال نجاشی است.

شیخ نجاشی اصحاب اصول و مصنفین را در فهرست خود ذکر نموده، با اینکه ابن محبوب به اجماع علمای رجال دارای کتب و تصنیفات و از اصحاب « اصول » است، لیکن علت این اهمال و عدم توجه نسبت به این شخصیت بزرگ بر ما معلوم نیست.

روایت حضرت عبدالعظیم از حسن بن محبوب در معانی الاخبار باب « معنی التفث » نقل گردیده است.

## **12 - حسین بن ابراهیم علوی نصیبی**

از این راوی در کتب رجال ذکری نشده و حالات او معلوم نیست، در امالی ابن الشیخ از طریق این شخص حدیثی از حضرت عبدالعظیم نقل شده و ما هر چه کوشیدیم در هیچ یک از مصادر و مآخذ از وی ذکری نیافتیم.

## **13 - حسین بن حسین عرنی**

از این راوی در کتب رجال شرح حال مفصلی در دست نیست و حالات او مجهول است، در مآخذی که اکنون در دست است، به جز رجال نجاشی از وی ذکری

ص: 53

به میان نیامده است، و ما اکنون آنچه را که شیخ نجاشی درباره او گفته نقل میکنیم.

نجاشی در فهرست خود گوید: حسن بن حسین عرنی اهل مدینه است، وی کتابی در رجال حدیث که از حضرت صادق علیه السلام اخذ حدیث کرده اند تالیف کرده است.

نجاشی پس از این گفتار مختصر طریق خود را به این کتاب ذکر نموده و دیگر درباره این راوی چیزی نگفته است.

درباره این محدث جز این چند کلمه که از رجال نجاشی نقل کردیم مطلب دیگری نیامده و از جریان مذهب و عقیده وی اطلاع درستی در بین نیست، عده ای از علمای رجال او را جزء « حسان » نوشته اند ولیکن جمعی دیگر وی را از ضعفاء می‌شمارند. روایت عبدالعظیم از حسن بن حسین عرنی در کافی باب « أنه من عرف امامه لم یضره تقدم هذا الامر أو تأخر » نقل گردیده است.

#### 14 - حسین بن حکم

یکی از مشایخ حضرت عبدالعظیم حسنی « حرب بن طحّان » است، وی اصلاً از اهل کوفه بوده، و در کتب رجال با ذکر مختصری از وی گذشته اند، و شرح زندگی و حالات و خصوصیات او معلوم نیست.

شیخ نجاشی گوید: حرب بن حسن طحّان از اهالی کوفه است، وی کتابی تألیف کرده ولیکن روایات او را از عامه اخذ کرده است، این کتاب را یحیی بن زکریا لؤلؤی از وی روایت می‌کند، و نیز در ترجمه حسن بن محمد بن سماعه (1) قضیه ای مربوط به

ص: 54

---

1- حسن بن محمد سماعه از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بوده، و این راوی از پیروان مذهب واقفیه است. شیخ در رجال خود گفته: حسن بن محمد بن سماعه واقفی مذهب بود و در سال 263 در گذشت، و در فهرست گوید: اگر چه وی واقفی است، لیکن از فقهاء و مؤلفین محسوب است. نجاشی نیز در رجال خود او را عنوان کرده، و از وی به عنوان « ثقة » و « فقیه » یاد نموده و بعد گفته است: حسن بن محمد سماعه از مشایخ واقفیه است، و در این عقیده بسیار متعصب بوده است.

امام هادی علیه السلام را نقل کرده و در آن داستان از حرب بن حسن هم اسمی برده شده، و از این روایت معلوم میشود که این راوی صحیح العقیده بوده است.

بوعلی در رجال خود گوید: علامه حلی در خلاصه حرب بن حسن را « حرث » به ثاء مثلثه ضبط کرده و این اشتباه است، و در تنقیح المقال گفته: از گفتار نجاشی معلوم است که وی از امامیه بوده و بهتر است که او را از « حسان » بشماریم.

روایت عبدالعظیم علیه السلام از حرب بن حسن در علل الشرایع باب « نوادر العلل » نقل شده است.

## 15 - حسین بن علی

یکی از مشایخ حضرت عبدالعظیم « حسین بن علی » و یا « حسن بن علی » است و « روایتی که در این مورد رسیده نسخه ها با یکدیگر اختلاف دارند، در ثواب الأعمال و محاسن از عبدالعظیم حدیثی نقل شده که طریق آن از حسن بن علی میباشد، لیکن همین روایت در کافی کتاب الزکاة به همین سندی که در محاسن آمده به تمام نقل شده، و در این جا حسین بن علی ضبط گردیده است.

از مشکلاتی که تصحیح این سند را غیر ممکن ساخته مجهول بودن راوی امام علیه السلام است، طریق حدیث از این قرار است: « عبدالعظیم بن عبد الله، عن الحسين بن علی عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام »، این طریق روایت کافی است، لیکن در

محاسن ، حسن بن علی عن بعض اصحابنا آمده است.

وهمچنین مشکل دیگری که در بین است تعدد حسین بن علی و یا حسن بن علی در طریق روایات و احادیث است ، مجهول بودن مروی عنه نیز این موضوع را لا ینحل ساخته است ، ما در این مورد تحقیق لازم را کردیم ، اولاً به این روایت که در کافی نقل شده و در سند حسین بن علی ضبط شده برای اطمینان به سایر کتب پرداختیم در « وافی » و « مرآت العقول » نیز مانند کافی حسین بن علی آمده است.

اکنون یا « حسن بن علی » و یا « حسین بن علی » هر کدام از اینها باشد ، در کتب رجال و مشایخ حدیث اسامی زیادی به این عناوین ذکر شده و تعیین و تمیز حسین بن علی که حضرت عبدالعظیم راوی او بوده بسیار مشکل است.

در کتب رجال 45 نفر به نام حسن بن علی و 25 نفر به نام حسین بن علی ذکر شده اند ، جماعتی از اینها قبل از حضرت عبدالعظیم و عده ای هم بعد از زمان او بوده اند ، اینک اشخاص و افرادی که به نام حسین بن علی و یا حسن بن علی که همزمان با او بوده اند را ذکر می کنیم.

1 \_ حسن بن علی بن فضال : این محدث جلیل القدر از اصحاب حضرت رضا علیه السلام و از خواص آن جناب بوده و از ثقات شمرده شده است ، علمای رجال و فقهاء ، وی را تجلیل و تعظیم کرده اند ، و روایات و اخبار او را مورد عمل و اعتماد قرار داده اند.

کشی گوید : فضل بن شاذان گفته : من در « قطیعة الربیع » در مسجد زیتونه نزدیک نقر قاری به قرائت اشتغال داشتم ، در یکی از روزها که به قرائت مشغول بودم ناگهان متوجه شدم که چند نفر باهم نجوا میکنند ، در این بین یکی از آنها گفت در میان کوه ، مردی هست که وی را ابن فضال می گویند ، من مانند او عابدی را ندیده و نشنیده ام.

او هنگامی که به صحرا و بیابان می رود ، و به سجده می کند ، پرندگان می آیند و بر

روی او می نشینند و وی هرگز متوجه آنها نمیگردد، در این هنگام دردندگان و وحوش بیابان در اطراف او جمع میشوند، و با کمال آزادی و آرامش به چرا کردن مشغول میگردند، و از جهت انس و علاقه ای که با وی پیدا نموده اند از وی نمیرمند.

بعضی از اوقات گروه دزدان و غارتگران که برای غارت به جایی میروند، و یا برای جنگ و خون ریزی لشکر کشی میکنند، هنگامی که در میان کوه او را می بینند از هم دیگر پراکنده میگردند.

فضل بن شاذان گوید: من از سخنان این چند نفر این طور استنباط کردم که این مرد در سابق زندگی میکرد، و این ها از زمان های سابق سخن می گویند، در یکی از روزها که در «قطیعة الربیع» نشسته بودیم و پدرم نیز با ما بود، ناگهان پیر مردی سپید چهره و خوش صورت در حالیکه لباس قمیصی در برداشت وارد شد و بر پدرم سلام کرد.

در این هنگام پدرم به پا خواست، و به او خوش آمد گفت و تعظیم نموده، در این موقع وی از ما گذشت و برای دیدن ابن ابی عمیر به راه خود ادامه داد، من از پدرم پرسیدم این مرد خوش سیما که بود؟ پدرم جواب داد این حسن بن علی بن فضال است، گفتم این همان مرد عابد است، گفت آری. گفتم می گویند: وی در کوه زندگی می کند، گفت آری وی مدتی در میان کوه زندگی میکرد.

گفتم این مرد آن نیست که در کوه زندگی میکرده، پدرم گفت: تو کودکی، عقلت به این گفتارها نمیرسد، من جریان نجوای آن چند نفر را که در مسجد باهم نشسته بودند برای پدرم نقل کردم. او گفت مطلب همین طور است، این همان مرد است که آن ها درباره وی سخن میگفتند.

فضل گوید: وی بعد از این با پدرم آمد و رفت میکرد، من نیز در کوفه خدمت او



رسیدم و کتاب ابن بکیر (1) را در نزد او قرائت نمودم، وی نیز کتاب خود را بر میداشت و به حجره من می آمد و برایم قرائت میکرد.

روزی یکی از خویشاوندان طاهر بن حسین (2) که از ارکان دولت و اعیان مملکت بود از وی در خواست کرد که نزد او برود، هنگامی که این پیام را برای او بردند، وی گفت: مرا با آل طاهر چه کار است؟! و من با آنها کاری ندارم، من هرگز با آنها ارتباط پیدا نخواهم کرد، و با آنان کاری نخواهم داشت.

فضل گوید: من از این قضیه فهمیدم که او هنگامی که به حجره من میآمد و برایم درس میگفت فقط برای قصد قربت بوده، وی در مسجد کوفه نزدیک اسطوانه هفتم معروف به ستون ابراهیم نماز میخواند، و با ابو محمد عبد الله حجال و علی بن اسباط اجتماعی داشتند، حجال بسیار اهل جدل بود و ادعای علم کلام میکرد. فضل گفته: حسن بن علی بن فضال گاهی مرا با حجال به بحث و جدل وادار میکرد، و به من فوق العاده اظهار دوستی و محبت مینمود.

2\_ حسن بن علی بن زیاد و شاء: این راوی از بزرگان محدثین شیعه و از روایت

ص: 58

---

1- عبد الله بن بکیر بن اعین شیبانی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است و روایات زیادی نقل کرد و کتابی هم تألیف نموده است.

2- طاهر بن حسین معروف به «ذو الیمینین» از فرماندهان و امرای لشکر مأمون بود، هنگامی که «امین» مأمون را از خلافت خلع کرد، مأمون از این جریان سخت بر آشفت و لشگریان زیادی را تحت ریاست و فرماندهی «طاهر» بطرف بغداد فرستاد. امین هم علی بن عیسی بن ماهان را با افراد زیادی بسوی خراسان روانه کرد، تا «مأمون» را دستگیر کنند، این دو لشکر در «ری» بهم رسیدند و میان آنان جنگ خونینی در گرفت و علی بن عیسی کشته شده، طاهر با سرعت زیادی خود را به «بغداد» رسانید و آنجا را محاصره کرد، پس از چند روز بغداد را تصرف کرد و امین هم در این جریان کشته شد.

عالی مقام محسوب است، شیخ در رجال خود وی را از اصحاب حضرت رضا علیه السلام ذکر کرده، و نجاشی در رجال خود گوید: حسن بن علی بن زیاد و شاء بجلی از اهل کوفه بوده و از بزرگان شیعه بشمار میرود.

نجاشی گفته: احمد بن محمد بن عیسی (1) گوید: وارد کوفه شدم و با حسن ابن علی بن وشاء ملاقات کردم، از وی خواستم کتاب علاء بن رزین (2) و ابان بن عثمان (3) احمر را برای من بیرون بیاورد، وی آن دو کتاب را بیرون کرد و به من نشان داد، گفت اجازه روایت از این دو کتاب را به من میدهی؟

حسن بن علی گفت: خداوند تو را رحمت کند چرا عجله میکنی؟! اکنون این

ص: 59

1- احمد بن محمد بن عیسی بن عبد الله اشعری از بزرگان اهل حدیث و مشایخ عالی مقام شیعه بشمار رفته، شیخ نجاشی گوید: ابو جعفر شیخ محدثین قم و از فقهاء و اعیان این طائفه در قم بود، وی در نزد حکام و ولات بسیار معزز و محترم و با آنها آمد و شد داشت. احمد بن محمد بن عیسی حضرت رضا علیه السلام را ملاقات کرده و به محضر حضرت جواد و هادی علیهما السلام هم رسیده و کتبی نیز تألیف کرده است، علمای رجال و فقهای امامیه از این راوی جلیل القدر تجلیل فراوانی نموده اند.

2- علاء بن رزین از موالیان ثقیف و اهل کوفه است، شخصی در رجال خود گفته: علاء بن رزین از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بشمار میرود، و در فهرست گوید: علاء بن رزین از ثقات مشایخ حدیث و جلیل القدر است، وی کتابی هم تألیف کرده و در چهار نسخه توسط روات بزرگ شیعه از وی نقل شده است.

3- ابان بن عثمان احمر ابو عبد الله بجلی از اهل کوفه بود، شیخ او را از اصحاب حضرت صادق علیه السلام شمرده، نجاشی گوید: ابان بن عثمان از اهل کوفه بود و در همانجا سکنی داشت، و مدتی هم در بصره بود، ابو عبیده معمر بن مثنی و ابو عبد الله محمد بن سلام از وی اخباری مربوط به شعراء و انساب عرب اخذ کرده اند. پس از این گفته: وی از حضرت صادق و کاظم علیهما السلام روایت کرده، و کتابی هم در موالید و وفیات و مغازی تألیف نموده است.

کتابها در اختیار شما است بروید از روی آنها برای خود بنویسید، و برای دیگران هم بخوانید، گفتم: من میترسم این دو کتاب از بین بروند، گفت اگر میدانستی که این حدیث چه قدر ارزش دارد از وی نسخه های زیادی بر میداشتی، من در این مسجد نهصد نفر از مشایخ حدیث را دیدم که همه آنها از جعفر بن محمد روایت میکردند.

نجاشی در پایان گفته: حسن بن علی از اعیان این طائفه بشمار رفته و کتب زیادی هم تألیف و تصنیف کرده است، که از جمله آنها است: «ثواب الحج والمناسک» و «کتاب النوادر».

حسن بن علی و شاء ابتداء پیرو مذهب واقفیه بوده، پس از مدتی حضور حضرت رضا علیه السلام رسیده و از مذهب و طریقه خود دست برداشته و از معتقدین آن بزرگوار شده است در این مورد روایتی رسیده که در ذیل نقل میکنیم:

شیخ صدوق در عیون روایت کرده از علی بن حسن که وی گفت: پیش از آنکه بامامت حضرت رضا علیه السلام معتقد شوم از اخبار پدران آن جناب مجموعه ای فراهم کردم و مسائلی را نیز در کتابی نوشتم و آن ها را با خود برداشتم و به طرف منزل آن حضرت رفتم.

هنگامی که در منزل نشسته بودم منتظر بودم که مردم بروند و من از خلوت استفاده کرده گفتار خود را مطرح کنم، لذا در گوشه ای متفرکا نشستم، و در صدد ورود به محضر او بودم، ناگهان غلامی از منزل بیرون شد و نامه ای در دست داشت، در این هنگام فریاد زد علی بن حسن و شاء کجا است؟ گفتم: من هستم، وی نامه را به من داد من بگوشه ای رفتم و نامه را خواندم، حضرت تمام سئوالات مرا که در نزد خود داشتم پاسخ نوشته بود، من از این موقع بامامت او معتقد شدم و دست از افکار سابق خود برداشتم.

3- حسن بن علی بن یقظین - این محدث جلیل از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و رضا علیه السلام است، در کتب رجال از این راوی توثیق و تجلیل شده و همگان او را تکریم و تعظیم کرده و از او به جلالت و بزرگواری یاد میکنند.

نجاشی در فهرست خود گفته: حسن بن علی بن یقظین بن موسی از موالیان بنی هاشم و یا بنی اسد است، وی از فقهاء و متکلمین است و از حضرت موسی و رضا علیهما السلام روایت می کند، وی مسائلی از حضرت ابو الحسن موسی علیه السلام جمع آوری کرده که توسط مشایخ حدیث نقل شده است.

4- حسین بن علی بن یقظین: این محدث جلیل از روات حضرت رضا علیه السلام بوده و در کتب رجال و تراجم روات از وی توثیق و تکریم شده، و از وی به عظمت و جلالت قدر و منزلت بزرگ یاد میکنند. شیخ طوسی و علامه در رجال خود او را از اصحاب حضرت رضا علیه السلام شمرده اند و درباره این راوی اطلاع زیادی در دست نیست و شرح مفصلی از زندگی او ذکر نشده است.

## 16 - حسین بن میاح

علامه حلی قدس سره از ابن غضائری (1) نقل کرده که حسین بن میاح از غالیان است و

ص: 61

---

1- احمد بن حسین بن عبید الله غضائری از بزرگان علماء و رجال عالی مقام شیعه است، وی از معاصرین نجاشی و شیخ است، عده ای نیز عقیده دارند که وی استاد شیخ طوسی بوده، شیخ در فهرست خود از وی به عظمت یاد می کند و او را از مصنفین و مؤلفین شمرده. ابن الغضائری در حالات محدثین و رجال شیعه و روات اطلاعات زیادی داشته، وی در اظهار عقیده بسیار شجاع و قوی بوده و اعتراضات زیادی به روات و مشایخ نموده، و راجع به عقائد و افکار آنها بحث کرده است، بسیاری از علمای رجال و فقهاء به اقوال او درباره روات اعتماد کرده اند و گفتار او را در کتب خود آورده اند، عده ای نیز عقیده دارند که او در نظریات خود راه افراط را پیموده و جماعتی را بدون تحقیق « جرح » کرده است.

روایت او قابل اعتنا نیست، در رجال ابن داود نیز این مطلب از ابن غضائری نقل شده است.

در مورد این راوی جز این دو کتاب که اشاره شد در سایر کتب رجال عنوانی نشده، و حالات او روشن نیست، و معلوم نیست که وی به محضر کدام يك از ائمه عليهم السلام رسیده است، در روایتی که در کافی مذکور است وی به يك واسطه از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند.

این راوی جزء کسانی است که اخبار مربوط به « تحریف قرآن » را روایت می کند، گویا علت این که ابن الغضائری وی را از غلات شمرده همین موضوع باشد، زیرا اغلب روایات که از طرف او مطعون واقع شده اند این گونه اشخاصند، و شاید مقصود او از « غلو » نقل این گونه روایات باشد.

### 17 - حسین بن یزید نوفلی

یکی از روایات حضرت عبدالعظیم حسین بن یزید بن محمد بن عبد الملک نوفلی است، این محدث بزرگ از مشایخ اهل حدیث و از مؤلفین و مصنفین است.

شیخ در رجال خود حسین بن یزید را از اصحاب حضرت رضا علیه السلام ذکر کرده و در فهرست گوید: حسین بن یزید نوفلی کتابی تالیف کرده و احمد بن ابی عبد الله برقی این کتاب را از وی روایت می کند.

ص: 62

نجاشی گفته است: حسین بن یزید بن محمد بن عبد الملک نوفلی از موالیان نخع و از اهل کوفه است، وی مردی شاعر و ادیب بود و در شهر ری ساکن شد و در همانجا درگذشت، عده ای از محدثین قم گفته اند: وی در اواخر عمرش غالی شد، ولیکن ما در این مورد روایتی که بر غلو او دلالت کند ندیدیم.

نجاشی گوید: وی از مؤلفین نیز بوده، و کتابی در تقیه و سنت تألیف کرده و این کتاب را ابراهیم بن هاشم از وی روایت می کند، علامه حلی این راوی را در قسم دوم خلاصه عنوان کرده و گفتار نجاشی را در باره او نقل کرده است، و بعد از این گفته: من درباره این محدث متوقف هستم.

محقق داماد گوید: حسین بن یزید نوفلی از کوفیان است، علمای رجال به او قدحی وارد نکرده اند.

مطلبی که نجاشی از محدثین قم درباره او نقل کرده اعتباری ندارد، زیرا آنان عده ای از مشایخ حدیث را رمی به غلو کرده اند. روایت حسن بن زید از حضرت عبدالعظیم در کافی کتاب «العشرة» باب الجلوس نقل شده است.

### 18 \_ حمزة بن قاسم علوی

یکی از روایات حضرت عبدالعظیم علیه السلام «حمزه بن قاسم» علوی است این محدث جلیل القدر سلسله نسبش به حضرت أبو الفضل العباس علیه السلام میرسد.

نجاشی می گوید: او از ثقات و از بزرگان اصحاب امامیه محسوب می شود. بسیار کثیر الحدیث بود و چندین کتاب تصنیف کرده است که از جمله آنهاست کتاب توحید، کتاب زیارات، کتاب مناسک.

یکی از روایات جلیل القدر و محدثین بزرگوار « سلیمان بن جعفر جعفری » است ، این محدث عظیم المنزله از بزرگان مشایخ حدیث و ثقات روایت است ، وی از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار و ممدوح کلیه علماء رجال میباشد.

شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت کاظم و رضا علیهما السلام شمرده ، و او را توثیق و تجلیل کرده است ، نجاشی نیز او را در رجال خود از اصحاب حضرت رضا علیه السلام ذکر نموده ، و پدرش را از اصحاب و روایت حضرت کاظم علیه السلام شمرده است ، پس از این گوید : او و پدرش هر دو از ثقات محسوبند ، وی کتابی نیز تألیف کرده است.

کشی در رجال خود گوید : حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به سلیمان بن جعفر فرمود : حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم تو را متولد نموده ؟ عرض کرد : آری ، بار دیگر فرمود : امیرالمؤمنین علیه السلام تو را دو مرتبه متولد نموده ، عرض کرد : آری فرمود : تو فرزند جعفر بن ابی طالب هستی ؟ عرض کرد : آری.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام به سلیمان بن جعفر فرمود : اگر معتقد باین امر نبودی از این حسب و نسب سودی نمیبردی ، مقصود این است اگر معتقد به امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام نبودی و پیرو مذهب حق نمیشدی از این شرافت نسب نفعی به تو عاید نمی شد.

شیخ کشی در ضمن حالات علی بن عبید الله بن حسین (1) روایتی نقل کرده که

ص: 64

---

1- علی بن عبید الله بن حسین بن علی بن علی بن ابی طالب علیهم السلام از بزرگان سادات و بنی هاشم در عصر خود بوده است ، شیخ نجاشی گوید : وی از زهاد و عباد آل ابی طالب بشمار میرفت و از خواص و نزدیکان حضرت موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهم السلام بود ، وی کتابی هم درباره حج تألیف کرده و روایات و اخبار او را از موسی بن جعفر علیهما السلام نقل نموده است.

جلالت قدر و قرب منزلت سلیمان بن جعفر را در نزد حضرت رضا علیه السلام می رساند.

کشی گوید: سلیمان بن جعفر گفته: علی بن عبید الله بن حسین به من گفت: میل دارم به حضور حضرت رضا علیه السلام مشرف بشوم و خدمت حضرت سلام عرض کنم، گفتم: چرا حضور او نمیرسی و علت این که خود خدمت او نمیرسی چیست؟

وی گفت: عظمت و جلال و هیبت و شوکت او مانع است که به حضور وی برسم، و لذا از شرکت در مجلس او خود داری میکنم، سلیمان بن جعفر گوید: در این هنگام که وی اراده داشت خدمت آن جناب برسد، ناگهان حضرت رضا علیه السلام مریض شد.

در این موقع که حضرت مریض بود، مردم دسته دسته از وی عبادت میکردند من در این وقت علی بن عبید الله را دیدم، به او گفتم اکنون مناسب است که حضور آن جناب بررسی زیرا فعلاً مریض است و مردم از وی عبادت میکنند، شما نیز بعنوان عیادت از آن حضرت دیدن کن، و امروز حضور تو در نزد او بلا مانع است.

علی بن عبید الله در محضر حضرت رضا علیه السلام حاضر شد، و آن جناب وی را تجلیل و تکریم نمود، علی بن عبید الله از این ملاقات بسیار خوشوقت شد، پس از چندی وی نیز مریض گردید، در این هنگام حضرت رضا علیه السلام از وی عیادت فرمود من نیز در خدمتش بودم، حضرت در منزل او نشست و جلوس خود را ادامه داده تا آنگاه که همه حضار از مجلس بیرون شدند.

هنگامی که از منزل بیرون شدیم یکی از کنیزان ما گفت: موقعی که حضرت رضا علیه السلام در منزل نشسته بود، مادر علی بن عبید الله از پشت پرده باو نگاه میکرد همینکه حضرت از خانه خارج شد وی ناگهان از پشت پرده خارج شد، و محلی را که



آن جناب در آنجا نشسته بود بوسید.

سلیمان بن جعفر گوید: پس از این بر علی بن عبید الله داخل شدم و او نیز این جریان را شرح داد، و من نیز این قضیه را برای حضرت امام رضا علیه السلام نقل کردم فرمودند: ای سلیمان بدان علی بن عبید الله و مادرش از اهل بهشت هستند اکنون متوجه باش که فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام اگر معتقد به این امر باشند مانند سایر مردم نیستند (1).

علامه نیز او را در قسم اول خلاصه عنوان کرده و گفتار نجاشی را در باره او ذکر نموده است، علمای رجال و فقهاء، همگان او را تجلیل و تعظیم کرده اند و از وی به جلالت قدر و منزلت عظیم یاد نموده اند.

روایت حضرت عبدالعظیم از سلیمان بن جعفر جعفری در امالی صدوق \_ مجلس نهم \_ ذکر شده است.

## 20 \_ سلیمان بن حفص مروزی

وحید بهبهانی از جد خود نقل کرده که وی گفته: از روایات عیون الاخبار معلوم است که او از علمای خراسان و از بزرگان آن سرزمین بوده، وی با حضرت رضا علیه السلام مباحثاتی داشته و پس از آن به مذهب حق رجوع نموده، و با حضرت جواد و امام هادی و عسکری علیهم السلام مکاتباتی داشته است. از بعضی روایات پیداست که او حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را هم درك کرده باشد، لیکن این مطلب قطعی نیست زیرا ممکن

ص: 66

---

1- . طاهرا مقصود حضرت رضا علیه السلام این بوده، که اگر فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام معتقد به امامت ائمه اهل بیت عصمت و طهارت باشند و آن ها را امام مفترض الطاعه بدانند، و از دشمنان معصومین علیهم السلام بیزارى جویند، و در امور دین و دنیای خود از آنان اطاعت کنند مانند سایر مردمان نخواهند بود.

است وی این اخبار را بطور حذف و ارسال روایت کرده باشد.

در عیون اخبار الرضا علیه السلام باب النص علی الرضا، از سلیمان بن حفص مروزی روایت کرده که او گفت: من بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شدم، و میل داشتم از امام بعد از او سؤال کنم، هنگامی که نظر او بر من افتاد فرمود: ای سلیمان امام بعد از من فرزندانم علی میباشد، او وصی و حجت من است بر مردم، او افضل فرزندان می باشد اگر پس از من زنده ماندی در نزد شیعیان و دوستانم بر این مطلب گواهی بده. این روایت صریح است که وی حضرت کاظم علیه السلام را درک نموده، و دارای عقیده درست نیز بوده است.

در تنقیح المقال از رجال شیخ نقل کرده که سلیمان از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است، و این قول را به محقق داماد نسبت میدهد، لیکن در رجال شیخ که اکنون در نزد ما موجود است از سلیمان مروزی ذکری نشده است. شیخ در رجال از شخصی به نام سلیمان بن حفصویه که جزء اصحاب حضرت هادی علیه السلام است نام میبرد ولیکن اتحاد این دو شخص مورد تردید است.

مرحوم ممقانی گوید: کسی به این راوی قدحی وارد نکرده است، بلکه مولی محمد تقی (1) مجلسی در شرح استبصار او را توثیق نموده و شخص دیگری بر وی اعتراض نکرده است. البته از روایتی که از حضرت موسی بن جعفر نقل کردیم پیداست که وی مورد اعتماد آن حضرت بوده است، در آنجا آن جناب فرموده بود:

ص: 67

---

1- در جامع الرواة گفته است: محمد تقی بن مقصود علی ملقب به «مجلسی» از بزرگان زمان و نوادر روزگار خود بود، وی در جلالت و بزرگواری و وثاقت و امانت سرآمد علمای عصر بود، و در علوم تبحر کافی داشت، او در زهد و تقوی و پرهیزکاری مشهور بود، وی کتب و تألیفات زیادی دارد که از آن جمله است شرح من لا یحضره الفقیه و شرح تهذیب، مرحوم مجلسی اول در سال 1070 جهان را وداع گفت.

در نزد شیعیان و دوستانم گواهی بده که وصی و امام بعد از من فرزندم علی است.

از علامه طباطبایی (1) نقل شده که وی فرمود: سلیمان بن حفص مروزی در نقل کلمات فرج منفرد است، شیخ در مصباح خود این کلمات را از طریق او از حضرت هادی علیه السلام روایت کرده، و این خود دلیل است که شیخ طوسی بر اخبار او اعتماد داشته، و در نتیجه میتوان او را در عداد صحاح آورد. روایت حضرت عبدالعظیم از سلیمان بن حفص مروزی در عیون «باب العلة التي من اجلها سمى على بن موسى الرضا» نقل شده است.

21\_ سلیمان بن سفیانکی از مشایخ جلیل القدر و محدثین بزرگ «سلیمان بن سفیان ابو داود مسترق» میباشد. علمای رجال و فقهای شیعه وی را به عظمت و جلال قدر یاد کرده اند، راجع به این راوی مطالب و گفتارهای زیادی رسیده که اینک به بعضی از آنها اشاره میکنیم.

نجاشی در رجال خود گفته: سلیمان بن سفیان ابو داود مسترق از موالیان کنده و بنی عدی است، وی راوی عده ای از محدثین بوده و تا سنه 231 زندگانی کرده است.

ص: 68

---

1- علامه طباطبایی سید مهدی بحر العلوم از علمای بزرگ و فقهای عظیم الشان و رجال عالی مقام است، وی در کلیه علوم متبحر و در زهد و تقوی مشهور بود. بحر العلوم در شوال سال 1155 در کربلا متولد شد و مدتی در نزد والد ما جدش اخذ علوم میکرد، پس از آن به نجف اشرف منتقل گردید، بار دیگر به کربلا مراجعت نمود، و به حوزه درس استاد محقق «وحید» حاضر شد، پس از آن برای دومین بار به نجف مراجعت کرد و در آنجا حوزه بزرگی تشکیل داد، از تاریخ وفات او در کتب رجال ذکری به میان نیامده است.

ابو الفرج محمد بن موسی (1) بن علی قزوینی گوید: اسماعیل بن علی (2) دعبلی از پدر خود روایت می کند که وی گفت: من ابو داود مسترق را دیدم، علت نام گذاری او به «مسترق» این بود که وی شعر سید اسماعیل حمیری (3) را برای مردم میخواند.

کشی در رجال خود گوید: محمد بن مسعود گفته: از علی بن حسن بن فضال (4) پرسیدم که در باره ابو داود مسترق چه اطلاعی داری؟ وی گفت: اسم ابو داود سلیمان بن سفیان بوده، و او را منشد هم می گفتند، او از ثقات روایت میباشد.

حمدویه گوید: سلیمان بن سفیان از اهل کوفه است و فضل بن شاذان از او روایت می کند، وی از موالیان بنی اعین و از کنده بوده، علت این که او را مسترق ملقب ساخته اند از این جهت است که او اشعار سید حمیری را برای مردم میخواند، و دل های آنها را بطرف خود مایل میساخت. کشی گفته: وی در سال 130 دنیا را وداع گفته است.

بطوریکه در بالا اشاره شد تاریخ وفات ابن راوی را مختلف نوشته اند، نجاشی در

ص: 69

1- از این راوی در کتب رجال عنوانی نشده و از حالات و زندگی او اطلاعی نیست.

2- اسماعیل بن علی بن رزین خزاعی ابو القاسم بن دعبلی، از ضعفا و متروکین بشمار رفته است، وی در واسط متولی امور حسیبه بود، امر وی مشتبه است، اخبار او قابل اعتماد و اعتناء نیست، و شیخ و نجاشی و علامه او را تضعیف کرده اند، ابن الغضائری وی را کذاب و جعلال ذکر کرده است.

3- ابو هاشم و ابو عامر اسماعیل بن محمد بن یزید بن وداع حمیری ملقب به «سید» از شعراء و مادحین اهل بیت علیهم السلام است، قصائد و اشعار او درباره خاندان عصمت و طهارت و فضائل و مناقب آنها زیاد میباشد، علمای شیعه در کتب خود او را تجلیل و تکریم کرده اند.

4- علی بن حسن بن فضال از اصحاب حضرت هادی و عسکری علیهما السلام است وی از فقهاء شیعه در کوفه بود، و در میان آنان به عزت زندگی میکرد، او عارف به اخبار و بصیر به رجال و از ثقات مشایخ حدیث بشمار میرفت، علمای شیعه و فقهای امامیه همگان او را به نیکی ستوده اند و از وی به عظمت و بزرگی و علم و دانش و فضل و کمال و راستی و درستی یاد کرده اند.

سال 231 و کشی در سنه 130 ذکر نموده، از قرائن و امارات معلوم است که در رجال کشی خلط و اشتباهی شده یا در نسخه اصل این اشتباه روی داده و یا بعداً از طرف کتاب و نسخا دخل و تصرفی شده است.

اگر تاریخ وفات او در سال 130 باشد باید وی زمان حضرت سجاد و باقر و صادق علیهم السلام را درك کرده باشد، و حال اینکه وی روایات حضرت صادق را بواسطه دیگران نقل می کند. مرحوم کلینی روایت او را در باب « طهارت میاه » در کتاب الطهاره کافی به واسطه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

پس بنابر این معلوم است که در رجال کشی در تاریخ وفات او اشتباه شده، و قول صحیح در باب وفات او گفتار نجاشی است که وی را متوفی 231 میدانند و البته روایت حضرت عبدالعظیم هم که در همین سنین از دنیا رفته مؤید شیخ نجاشی است، زیرا که او هم در زمان حضرت هادی علیه السلام در گذشته است. علامه حلی نیز او را در قسم اول خلاصه عنوان کرده، و وی را از ثقات شمرده است، بالجمله کلیه علمای رجال او را توثیق کرده و اخبار او را قابل اعتماد میدانند. روایت حضرت عبدالعظیم از سلیمان بن سفیان در علل الشرایع باب « نوادر العلل » حدیث 46 نقل شده است.

## 22\_ سهل بن جمهور

از این راوی در کتب رجال ذکر نشده و وی کاملاً مجهول و مهمل است و در کلیه کتب رجال که اکنون در دست است، از این شخص عنوانی نشده است.

در جامع الروات در شرح زندگی حضرت عبدالعظیم از این شخص به عنوان راوی وی اسم برده است ، و جز در کافی و آن هم در طریق عبدالعظیم در جای دیگری از او اسم برده نشده است.

روایت سهل بن جمهور از حضرت عبدالعظیم در کافی ، کتاب الحجّة « باب من عرف امامه » ، و در کتاب الصلاة « باب بناء المساجد » ، و در کتاب الطهارة باب « صفة التيمم » نقل شده است.

### 23\_ سهل بن زیاد آدمی

در مورد این راوی در گفتار علماء و فقهاء اختلاف زیادی شده ، و سخنان متفاوتی بیان گردیده است ، عده ای او را فاسد الروایة و حتی فاسد المذهب دانسته اند و بعضی او را توثیق و تجلیل کرده اند ، ما اکنون در ذیل گفتار و عقائد علمای رجال را که در باره او ذکر شده شرح میدهیم:

شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب حضرت جواد و هادی و عسکری علیهم السلام ذکر کرده و در باب اصحاب هادی او را توثیق کرده است ، ولی در فهرست گوید : سهل بن زیاد آدمی (1) ابو سعید رازی از ضعاف بشمار است ، و کتابی هم تألیف کرده است.

نجاشی گفته : سهل بن زیاد ابو علی آدمی رازی در نقل حدیث ضعیف است ، و به روایات او اعتمادی نیست ، محمد بن عیسی اشعری او را به غلو در عقیده و کذب

ص: 71

---

1- آدمی منسوب است به « ادم » که به معنی پوست میباشد ، ظاهراً این راوی به تجارت و خرید و فروش پوست اشتغال داشته و از این جهت به « آدمی » معروف شده است.

حدیث نسبت میداد و او را از قم بیرون کرد و به ری فرستاد ، و او در این شهر ساکن شد.

سهل بن زیاد در سال 255 نامه ای توسط محمد بن عبد الحمید عطار (1) خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرستاده است این محدث کتابی هم درباره توحید نوشته است . این کتاب را مشایخ حدیث از وی روایت کرده اند که از جمله آنها محمد بن یعقوب کلینی است.

کشی در رجال خود گوید : نصر بن صباح گفته : سهل بن زیاد از روات حضرت جواد و هادی و عسکری علیهم السلام است و از آنان اخذ حدیث کرده است.

علامه حلی در خلاصه گفته : سهل بن زیاد ادمی مکنی به ابو سعید از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام است و گفتار شیخ طوسی در باره او مختلف ذکر شده در جایی وی را توثیق کرده و در محل دیگری او را تضعیف نموده است ، ابن الغضائری گوید سهل بن زیاد فاسد المذهب و فاسد الحدیث است ، احمد بن محمد بن عیسی وی را از قم اخراج کرده و از او اظهار برائت نموده ، و مردم را از استماع احادیث او منع کرد و او از مجاهیل نقل حدیث میکرد و به مراسیل اعتماد مینمود.

در جامع الروات وی را عنوان کرده و گفتار شیخ و نجاشی و کشی و علامه را در باره او ذکر نموده است ، و از کشی روایت کرده که فضل بن شاذان از سهل بن زیاد رضایت نداشت و عقائد او را نمی پسندید ، و میگفت : سهل بن زیاد احمق است !؟.

ص: 72

---

1- محمد بن عبد الحمید بن سالم ابو جعفر عطار کوفی ، از اصحاب حضرت رضا و حضرت عسکری علیهما السلام بوده ، شیخ در رجال خود او را از اصحاب و روات این دو امام همام نوشته ، و نجاشی در رجال خود گفته : محمد بن عبد الحمید از مشایخ حدیث بشمار رفته ، و پدرش عبد الحمید از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و از ثقات محسوب است.

بوعلی در رجال خود او را عنوان کرده و عقائد علمای رجال را در باره او ذکر نموده است پس از این وی دفاع کرده، گوید اخراج احمد بن محمد بن عیسی او را از قم صرف سوء ظن بوده و سهل بن زیاد از غلات نبودند بلکه او کتاب هایی در رد غالیان نوشته است.

بوعلی هم چنین اضافه کرده که تضعیف علماء و فقهاء در باره وی اثری ندارد، زیرا مرحوم کلینی با آن احتیاطاتی که دارد از او بسیار اخذ حدیث کرده و در کافی از او روایت زیادی نموده است. و نیز اتهاماتی که احمد بن محمد بن عیسی و غضائری بر وی وارد کرده اند، موردی نداشته، زیرا که این دو نفر در مورد محدثین بسیار سخت گیر بوده اند و جرح آنها قابل اعتماد نیست.

در تنقیح المقال در باره این راوی به تفصیل پرداخته و عقائد و آراء و نظریات فقهاء را در باره او نقل نموده است، و پس از نقل اقوال گفته: قرائن و اماراتی در دست هست که وی از ثقات محسوب می باشد، تضعیف ابن الغضائری قابل اعتماد نیست زیرا وی عده ای از بزرگان را رمی به غلو کرده و آنها را « جرح » نموده است.

شیخ طوسی در فهرست خود او را تضعیف کرده، لیکن در رجال از وی به عنوان « ثقة » ذکر می کند نجاشی نیز اخبار او را تضعیف کرده و راجع به خودش چیزی نگفته، و اما ابن شاذان که او را « احمق » گفته، این مربوط بدین و مذهب او نیست این کلمه حاکی از فسق و فساد عقیده او نبوده، بلکه در مقام تنبیه بر بلادت اوست.

سهل بن زیاد اخبار زیادی درباره غلات و فساد عقیده آنان نقل کرده و این خود حاکی از این است که وی از غلات نبوده، و اتهام احمد بن محمد بن عیسی نسبت به او بی مورد بوده است، صاحب تنقیح المقال پس از مطالب زیادی که در این مورد آورده اخبار او را از « حسان معتمده » شمرده است.



در پایان این مقال لازم است گفته شود: سهل بن زیاد از مشایخ اجازه است اصول و مؤلفات محدثین و روایات در نزد او بوده، مرحوم کلینی در کافی و یا شیخ صدوق در کتب خود که از وی نقل کرده اند و اخبار را از کتب شخص او و یا روایاتی که مختص به وی بوده نقل نکرده اند، بلکه کتب و اصول محدثین قبل که توسط مشایخ اجازه با سلسله اسناد در دست او بوده را از وی اخذ کرده اند. مثلاً کتب حسین بن سعید (1) و یا علی بن مهزیار و یا محمد بن ابی عمیر و هم چنین اصل زید نرسی (2) و یا اصل حریر بن عبد الله (3) و سایر کتب و اصول اصحاب که صحت آنها توسط مشایخ بزرگ به ثبوت رسیده، نسخه های این کتاب ها در دست سهل بن زیاد بوده و مرحوم کلینی و یا صدوق و یا شیخ الطائفه اخبار را از خود این کتب و اصول میگرفته اند لیکن از طریق

ص: 74

1- حسین بن سعید بن حماد اهوازی از بزرگان شیعه و اعیان امامیه است، این محدث جلیل القدر کتب فراوانی تألیف کرده و از مصنفین عالی مقام در عصر ائمه علیهم السلام بشمار می رود، وی حضرت رضا و جواد و هادی علیهم السلام را درک نموده و از آنان اخذ حدیث کرده است. علمای شیعه و فقهاء این طائفه او را به جلالت و عظمت و بزرگی و وثاقت و صداقت ذکر میکنند، و همگان او را توثیق و تکریم کرده اند. شیخ الطائفه و نجاشی و علامه در کتب خود از وی به عنوان ثقة و عین و جلیل القدر عنوان نموده اند. این راوی عظیم الشان در اواخر زندگی خود به قم منتقل شد و در همانجا درگذشت.

2- زید نرسی از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام بوده، و کتابی هم تألیف کرده علامه طباطبائی بحر العلوم گفته: زید نرسی از اصحاب اصول بشمار رفته و صحیح المذهب بوده است.

3- حریر بن عبد الله از دی سجستانی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده و کتبی هم تصنیف کرده، شیخ در رجال خود گفته: حریر بن عبد الله اصلاً از اهل کوفه بوده، و بعد در سجستان اقامت کرده، نجاشی گوید: حریر بن عبد الله در کوفه اقامت میکرد و وی به علت اینکه به سجستان برای تجارت بسیار مسافرت مینمود در آن جا مسکن نمود. یونس بن عبد الرحمان گفته: حریر بن عبد الله جز دو روایت از حضرت صادق علیه السلام بیشتر روایت نکرده، وی در سجستان با خوارج به جنگ و قتال مبادرت کرد.

سهل بن زیاد و یا علی بن ابراهیم و سایر مشایخ که با آنها همزمان بوده اند.

پس بنا بر این نباید گفت: چون کلینی و مفید و شیخ از فلان کس روایت کرده اند این دلیل است که وی آدم خوبی بوده، اگر این منطق درست باشد باید تمام اخبار کتب اربعه مورد قبول باشد و کسی حق نداشته باشد آنها را تضعیف کند.

روایت حضرت عبدالعظیم از سهل بن زیاد در موارد زیادی در کافی نقل شده است.

## 24\_ سهل بن سعد

از این راوی در کتب رجال و مشیخات حدیثیه ذکری به میان نیامده و از زندگی و خصوصیات او اطلاعات درست و صحیحی در دست نیست، و برای همین جهت نسبت به او نمیتوان اظهار نظر نمود.

شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه، حدیثی توسط «سهل بن سعد» از حضرت رضا علیه السلام روایت می کند، و این روایت حاکی است که وی محضر حضرت رضا را درک کرده و از اصحاب آن جناب است، غیر از این حدیث که از طریق این راوی نقل شده در جای دیگری از وی ذکری نشده است.

در تنقیح المقال گوید: ممکن است مقصود از سهل بن سعد که جزء روات حضرت رضا علیه السلام است «سهل بن یسع بن عبد الله بن سعد اشعری» باشد زیرا این سهل بن یسع جزء اصحاب حضرت رضا سلام الله علیه بوده و واسطه حذف شده است. در بسیاری از نام ها واسطه ها را حذف میکنند و شخصی را به اجدادش نسبت میدهند.

سهل بن یسع بن عبد الله بن سعد از بزرگان مشایخ شیعه و محدثین جلیل القدر و از ثقات روات محسوب است ، علمای رجال و فقهاء در کتب خود او را تجلیل کرده و از وی به عظمت و بزرگی یاد میکنند ، وی از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا علیه السلام بوده و از این دو بزرگوار أخذ حدیث نموده است.

شیخ طوسی در رجال خود ، او را جزء اصحاب حضرت رضا علیه السلام شمرده و از اظهار نظر در باره او خودداری کرده ، نجاشی گوید : وی از اصحاب حضرت موسی و رضا علیهما السلام است و از ثقات بشمار میرود ، علامه حلی نیز او را در قسم اول خلاصه عنوان کرده و گفتار نجاشی را نقل کرده و او را توثیق نموده است .

روایت حضرت عبدالعظیم از سهل بن سعد در « من لا یحضره الفقیه » باب « صوم یوم الشک » نقل شده است.

## 25\_ صالح بن فیض عجلی

از این راوی در کتب رجال ذکری به میان نیامده ، و او در هیچ یک از مآخذ و مصادر که اکنون در دست نگارنده است ، عنوان نشده و حالات او کاملاً مجهول و از زندگی وی اطلاعی در دست نیست.

این محدث گمنام که اثری در رجال شیعه از وی بدست نیامد ، حدیثی توسط حضرت عبدالعظیم نقل کرده است ، از قراری که در سند روایت آمده پسرش هم از روات بوده و او نیز مجهول است ، در هر صورت چون راوی و مروی عنه هر دو مهمل هستند بنابر این حالات این شخص روشن نیست.

از طریق این راوی دو حدیث در امالی شیخ نقل شده ، در یکی از آنها دارد « حدّثنا ابو صالح محمّد بن فیض العجلی عن ابيه » و در روایت دیگر آمده « حدّثنا ابو صالح

محمد بن صالح بن فیض العجلی عن ابیه «این دو سند باهم اختلاف دارند و با مجهول بودن هر دو راوی حتی از تصحیح سند هم عاجز ماند.

روایت صالح بن فیض عجللی از حضرت عبدالعظیم در امالی شیخ طوسی نقل شده است.

## 26\_ صفوان بن یحیی

یکی از مشایخ بزرگوار و عظیم الشان حضرت عبدالعظیم صفوان بن یحیی است، وی از بزرگان روات و از ثقات اصحاب حضرت کاظم و رضا و جواد علیهم السلام است او از جمله کسانی است که علمای امامیه و فقهای اثنا عشریه اجماع به صحت اخبار و روایات وی دارند و احادیث مرسله وی را در حکم مسانید میدانند، اکنون مختصری از حالات و زندگی او را می آوریم.

شیخ طوسی در رجال خود صفوان بن یحیی را از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و علی بن موسی و ابو جعفر جواد علیهم السلام ذکر نموده، و او را از وکلای حضرت رضا علیه السلام و از ثقات شمرده است.

در فهرست گوید: صفوان بن یحیی مکنی به ابو محمد بیاع سابری از اوثق اهل زمان خود در نزد اهل حدیث و اعبد مردمان عصر خویش بشمار میرفت، وی در هر روز یکصد و پنجاه رکعت نماز میگذاشت، و سالی سه ماه روزه میگرفت، و در هر سال سه مرتبه زکات مال خود را خارج میکرد، علت این کارها از این جهت بود که صفوان بن یحیی، و عبد الله بن جندب (1)، و علی بن نعمان (2) در مسجد الحرام اجتماع کرده

ص: 77

---

1- عبد الله بن جندب بجلی کوفی از اجلاء روات و ثقات محدثین و اکابر اصحاب است شیخ در رجال خود او را از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام شمرده و او را از ثقات ذکر می کند، علامه در قسم اول خلاصه از وی تجلیل می کند، حضرت موسی بن جعفر میفرمود: خداوند و رسولش از عبد الله بن جندب راضی هستند، و از طرف حضرت کاظم و رضا وکالت داشت و بسیار عابد و پرهیز کار و زاهد بود.

2- علی بن نعمان ابو الحسن نخعی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است، وی از مؤلفین است و کتابی دارد که در فهرست کتب شیعه از آن نام میبرند، نجاشی و علامه او را توثیق کرده اند، و او را دارای مذهب درست و روش صحیح میدانند.

بودند، و باهم پیمان بسته بودند که هر گاه یکی از آنها فوت نمود، دو نفر دیگر که باقی مانده اند از جای آن متوفی نماز بخوانند، روزه بگیرند، زکات بدهند، و حج خانه به جا آورند.

پس از این پیمان چندی گذشت و دو نفر رفیق صفوان یکی بعد از دیگری در گذشتند، وی به آن پیمان و عهده‌ی که با آنها گذاشته بود، عمل کرد، و برای آنان نماز میخواند، روزه میگرفت، زکات میداد، و حج خانه خدا به جا می آورد، و هر کار نیکی که برای خودش انجام میداد، عین آن عمل را از برای آن دو نفر رفیقش نیز به جا میآورد.

صفوان از حضرت رضا و ابو جعفر جواد علیهما السلام روایت می کند، و هم چنین از چهل نفر از اصحاب حضرت صادق علیه السلام نقل اخبار کرده، و او را کتب زیادی است مانند کتب حسین بن سعید (1) و از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مسائل و روایاتی دارد بعد از

ص: 78

---

1- حسین بن سعید بن حماد اهوازی از محدثین عالی مقام و مؤلفین بزرگ شیعه است، شیخ در رجال خود او را از اصحاب حضرت رضا و جواد و هادی علیهم السلام شمرده، و در فهرست گوید: حسین بن سعید از ثقات مشایخ است، وی اصلاً از کوفه بود و پس از آن با برادرش به اهواز منتقل شد، اسامی کتب او در فهرست کتب مشروحا ذکر شده و علمای رجال متفقاً او را تجلیل کرده اند و از وی به عظمت یاد میکنند.

این شیخ طریق خود را به او ذکر می کند.

نجاشی در رجال خود گوید: صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی بیاع سابری از اهالی کوفه است، بعد از این گفته: ثقة ثقة عین، پدرش از حضرت صادق و خودش از حضرت رضا علیهما السلام روایت میکنند، او را در خدمت حضرت رضا مقامی ارجمند بود، او از طرف حضرت رضا و ابو جعفر جواد سمت وکالت داشت، و از مذهب واقفیه سالم ماند، او در زهد و عبادت مشهور و معروف بود، جمعیت واقفیه پول زیادی به او پیشنهاد کردند تا وی را در طریقه خود در آورند. او در ورع و تقوی و پرهیز کاری در درجه ای بود که هیچ يك از معاصرین وی به آن پایه نرسیدند، و در زندگی خود سی کتاب را تصنیف کرد.

کشی در رجال خود گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند رحمت کند اسماعیل بن خطاب (1) و صفوان بن یحیی را، این دو نفر از حزب پدرم بودند، و هر کس در حزب ما در آید خداوند او را داخل بهشت خواهد نمود.

سپس کشی گوید: صفوان بن یحیی در سال 210 از دنیا رفت و در مدینه دفن شد، حضرت جواد علیه السلام برای وی حنوط و کفن فرستاد و اسماعیل بن موسی (2) را امر فرمود بروی نماز بخواند.

ص: 79

- 
- 1- اسماعیل بن خطاب از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است، در کتب رجال جز این خبر درباره او چیزی دیده نمی شود، راجع به این شخص در میان علمای رجال اختلاف است بعضی. او را از ضعفاء شمرده اند، عده ای نیز او را مدح کرده اند.
  - 2- اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد علیهم السلام از مؤلفین به شمار میرود، وی کتب زیادی تألیف کرده و از پدرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند و از این حدیث معلوم است که وی مورد اعتماد و محل اطمینان حضرت رضا بوده است.

از علی بن حسین بن داود قمی (1) روایت کرده که او گفت، شنیدم از حضرت ابو جعفر جواد علیه السلام که صفوان بن یحیی را به نیکی یاد میکرد و میفرمود: خداوند از وی راضی شود همان طور که من از وی راضی هستم و او هرگز با من در امری مخالفت نکرد. و نیز از معمر بن خلاد روایتی نقل کرده و در پایان آن حضرت رضا علیه السلام فرمود: صفوان بن یحیی هیچ وقت جاه طلب نبوده و به طرف ریاست نرفته است.

علامه نیز در خلاصه، سخنان شیخ طوسی و نجاشی را ذکر نموده، و از کشی نقل کرده که وی گفته: صفوان بن یحیی از اصحاب اجماع است، و فقهای امامیه اتفاق کرده اند به تصحیح اخبار و روایاتی که از او رسیده و در نزد او به صحت پیوسته است، و همگان او را به فضل و علم و تقوی و صحت و درستی در عقیده، و زهد و ورع شناخته اند.

بالتیجه وثاقت و عدالت او مورد اتفاق کلیه علمای رجال است و تمام مؤلفین در کتب خود از او به پاکی نفس و شرافت و عظمت یاد میکنند. شیخ در تهذیب حدیثی نقل کرده که در آن مقام ارجمند وی روشن و واضح است، محمد بن عیسی یقطینی (2) در ضمن حدیث مفصلی گوید: حضرت رضا علیه السلام به من امر فرمود زنی را طلاق گویم و صفوان بن یحیی را برای آن شاهد بگیرم، این حدیث نمونه ایست از اعتماد آن

ص: 80

- 
- 1- از این راوی در کتب رجال ذکری به میان نیامده و در اصحاب حضرت جواد علیه السلام نیز از این شخص اسمی نیست.
  - 2- محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین ابو جعفر عبیدی یقطینی از اهل بغداد است، شیخ او را از اصحاب حضرت رضا و هادی و عسکری شمرده و در فهرست او را تضعیف نموده است، بعضی از علمای رجال گفته اند که وی غالی المذهب بوده، این راوی کتب و اخباری دارد ولیکن فقهاء به احادیث او اعتماد نکرده اند.

محقق داماد گفته: عده ای از رجال و حدیث روایت صفوان بن یحیی را از حضرت صادق علیه السلام انکار کرده و به این موضوع اشکال دارند، زیرا این راوی آن حضرت را درك نکرده و در زمان زندگی او در این جهان نبوده، در بعضی از روایت های شیخ در کتب حدیث اخباری نقل شده که راوی آن صفوان بن یحیی از امام صادق علیه السلام است و قطعاً در این گونه اسناد واسطه حذف شده، زیرا که ما قبلاً از شیخ نقل کردیم که وی در فهرست و رجال صفوان را از اصحاب حضرت کاظم و رضا و جواد علیه السلام ذکر نموده نجاشی نیز تصریح کرده که پدر صفوان از روات حضرت صادق است.

## 27\_ عبدالله بن محمد عجل

از این شخص به این عنوان در کتب رجال ذکری نشده و حالات و زندگانی او کاملاً مجهول است، از این محدث مجهول در طریق صدوق در امالی ذکری شده و یکی از روایات حضرت عبدالعظیم از طریق این شخص نقل شده است.

راوی عبد الله بن محمد هم که مردی به نام محمد بن فرج رویانی است نیز مجهول است و از وی هم در هیچ يك از مصادر و مأخذ عنوانی نشده، و ما به همین جهت نتوانستیم از این راوی و مروی عنه اطلاعی بدست آوریم.

روایت عبد الله بن محمد از حضرت عبدالعظیم در امالی شیخ صدوق مجلس 51 نقل شده است.



## 28 \_ عبیدالله بن موسی ابو تراب رویانی

یکی از روایات حضرت عبدالعظیم که از وی بسیار روایت می‌کند عبیدالله بن موسی ابو تراب رویانی است و در اکثر طرق روایات حضرت عبدالعظیم از این شخص نام برده شده است، در بعضی از سننها «عبیدالله بن موسی» و در پاره از طرق «عبدالله بن موسی» و در چند موضوع نیز «ابو تراب» ذکر گردیده است.

در کلیه مآخذ و مصادر و تراجم رجال که اکنون در دست نگارنده است از این شخص عنوانی نشده، و از جریان زندگی او اطلاعی در دست نیست و در هیچ یک از فصول و ابواب کتب رجال چه در فصل مربوط به «عبدالله» و یا «عبیدالله» و یا در باب «کنی و القاب» ذکری و عنوانی از او در بین نیست.

روایت ابو تراب رویانی از حضرت عبدالعظیم در اکثر کتب حدیث آمده است.

## 29 \_ علی بن اسباط

علی بن اسباط از اصحاب حضرت رضا و جواد علیهما السلام است، وی از اهل کوفه بوده و از محدثین بزرگ و صاحبان «اصل» است. شیخ در رجال خود او را از اصحاب حضرت رضا و جواد شمرده و در فهرست گوید: علی بن اسباط کوفی صاحب «اصل» است و روایات و احادیثی نیز دارد.

نجاشی در رجال خود گفته: علی بن اسباط بن سالم بیاع زطی أبو الحسن کوفی از «ثقات» محسوب است، وی ابتدا پیرو مذهب «فطحیه» بود، پس از این با علی بن مهزیار (1) در این باره مکاتباتی نمود و نامه‌هایی به حضرت جواد علیه السلام نوشته شد، وی

ص: 82

---

1- .. کتاب‌هایی که این حدیث را نقل کرده‌اند، آن را از شرح نهج البلاغه آورده‌اند و منبع دیگری برای این حدیث نیافتیم.

سرانجام از مذهب فطحیه دست برداشت و از عقیده سابق خویش برگشت.

نجاشی گوید: وی از راستگوترین مردمان در نقل حدیث بوده، و از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است، علی بن اسباط کتب و تالیفاتی هم دارد که از جمله آنها است: کتاب الدلائل، کتاب التفسیر، کتاب المزار و کتاب النوادر.

کشی در رجال خود گفته: علی بن اسباط پیرو طریقه « فطحیه » بود و علی بن مهزیار در این باره با وی مکاتباتی نمود، لیکن وی موفق نشد علی بن اسباط را از مذهب فطحیه برگرداند، و او به همین عقیده از دنیا رفت.

علامه در قسم اول خلاصه علی بن اسباط را عنوان کرده و گفتار نجاشی و کشی را در باره او ذکر کرده است، و در پایان فرموده: وی از طریقه سابق خود دست برداشت و لذا من به روایات او اعتماد میکنم و به آنها عمل می نمایم.

علمای رجال و فقها اکثر او را توثیق کرده اند، و گفتار نجاشی را که وی از عقیده سابق خود دست برداشته قابل اعتماد میدانند.

روایت حضرت عبدالعظیم از علی بن اسباط در کافی در ابواب متفرقی آمده، و از

جمله در کتاب التوحید باب معانی الاسماء موجود است.

### 30 \_ علی بن جعفر بن محمد علیهما السلام

یکی از مشایخ حضرت عبدالعظیم که بجلالت شان و مقام و شرافت نسب و طهارت خانوادگی و به علم و تقوی و صحت عقیده مشهور و معروف است ، علی بن جعفر فرزند بزرگوار حضرت صادق و برادر جلیل القدر حضرت أبو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام می باشد . این سید بزرگوار از روات بزرگ و مشایخ جلیل القدر شیعه است ، وی از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد علیهما السلام است و از برادرش حضرت موسی بن جعفر نیز روایاتی را نقل کرده ، علمای رجال و مشایخ محدثین وی را به عظمت و بزرگواری یاد میکنند.

شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب حضرت صادق و کاظم و رضا علیهم السلام ذکر کرده ، و او را دارای کتاب و از موثقین شمرده است و در فهرست گفته : علی بن جعفر از روات جلیل القدر و ثقات محدثین است ، او کتابی در مناسک تألیف نموده و مسائلی هم از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام جمع کرده است . کشی در رجال خود درباره او اخباری نقل کرده که به صحت عقیده وی دلالت کامل دارد ، اکنون ترجمه آن اخبار را در ذیل نقل می کنیم.

شیخ کشی به طریق خود از علی بن اسباط و غیر آن از علی بن جعفر بن محمد روایت کرده که آن جناب فرمود : شخصی که به نظرم از واقفیه (1) بود به من گفت :

ص: 84

---

1- .واقفیه کسانی هستند که به امامت حضرت رضا علیه السلام معتقد نیستند ، آنان عقیده دارند پس از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام امام مفترض الطاعه ای نیست ، درباره توقف این اشخاص مطالب و علل زیادی در کتب آمده که نقل آنها در این جا مناسبت ندارد.

برادرت ابو الحسن چه عملی انجام داد؟ ، گفتم برادرم از دنیا رفت ، گفت از کجا این مطلب را فهمیدی؟ فرمود: به او گفتم: اموال آن حضرت را تقسیم کردم و زنان او را شوهر دادم ، و ناطق بعد از او نیز به نطق و سخن آمد ، گفت: ناطق بعد از او کدام است ، گفتم فرزندش علی ، گفت: او چه کاری انجام داد ، گفتم: او نیز درگذشت ، گفت: از کجا دانستی که او درگذشته ، گفتم: اموال او را تقسیم کردم و زنانش را تزویج نمودم و ناطق بعد از او نیز سخن گفت ، گفت: ناطق بعد از او کیست؟ گفتم: فرزندش ابو جعفر گفت: تو در این سن و سال و موقعیت اجتماعی که دارا هستی و عزت و شانی که داری پدرت هم جعفر بن محمد است با همه این فضائل در باره این کودک این مطلب را می گویی . علی بن جعفر گفت: به این مرد گفتم: من تو را شیطانی میبینم . راوی گوید: پس از این علی بن جعفر محاسن خود را در دست گرفت و بطرف آسمان بلند نموده و پس از آن فرمود: در صورتیکه خداوند مرا برای این امر (امامت) شایسته نداند و ابو جعفر را با همه کودکیش شایسته بداند من چاره ای جز تسلیم در برابر مشیت پروردگار ندارم.

ابو عبد الله حسین بن موسی بن جعفر گوید: من در مدینه خدمت حضرت ابو جعفر جواد علیه السلام بودم ، و علی بن جعفر نیز در خدمت آن بزرگوار بودند ، مردی از اعراب در آن مجلس نشسته بود ، مرد عرب پرسید این جوان کیست؟ \_ و با دست اشاره به حضرت جواد نمود \_ گفتم: این وصی رسول خداست ، گفت: سبحان الله رسول خدا اکنون دویست سال است از جهان رفته ، و این جوان است پس چگونه میتواند وصی آن حضرت باشد؟ گفتیم: این وصی علی بن موسی است ، و او وصی موسی بن جعفر ، و موسی وصی جعفر بن محمد ، و جعفر وصی محمد بن علی ، و محمد وصی علی بن الحسین ، و علی وصی حسین ، و حسین وصی حسن ، و حسن

وصی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب وصی رسول خدا، راوی گوید: در این هنگام طیبی وارد شد تا آن حضرت را فصد نماید، در این موقع علی بن جعفر به پا خواست و به آن حضرت عرض کرد: آقای من خوب است طیب قبلاً رگ مرا بزند تا سوزش و حرارت آهن را قبل از شما بچشم.

راوی خبر گوید: طیب رگ آن حضرت راقع کرد، پس از این حضرت جواد اراده خروج از مجلس را نمود، علی بن جعفر از جای خود حرکت کرد و کفشهای آن حضرت را جلوی قدمش نهاد.

نجاشی در رجال خود گوید: علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین مکنی به ابو الحسن در ناحیه «عریض» از نواحی مدینه ساکن شد و او در مسائل حلال و حرام کتابی تألیف کرده و سپس طریق خود را باو میرساند.

علامه حلی قدس سره در خلاصه الأقوال فرموده: علی بن جعفر از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است، سپس اشاره به روایاتی که از شیخ کشی نقل شد نموده و بعد گفته: شان او اجل است از این که مطلبی درباره وی گفته شود.

شیخ مفید در کتاب ارشاد ضمن حالات فرزندان حضرت صادق علیه السلام درباره علی بن جعفر چنین بیان داشته: علی بن جعفر - رضی الله عنه - از روایات احادیث، نیکو روش، بسیار با ورع، کثیر الفضل و همواره ملازم برادرش موسی علیه السلام بوده و از آن حضرت روایات زیادی نقل نموده است.

شهید در تعلیقه خود گوید: علی بن جعفر راوی پدر و برادرش بوده و اکثر روایات او از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام است، و اختصاص دادن او را به حضرت رضا علیه السلام جایز نیست، او کتابی دارد که از پدر و برادر خود روایت نموده، البته او حضرت رضا را نیز درك کرده و از او روایت می کند، بنابر این لازم است که او را از

کلینی \_ رحمة الله عليه \_ در کافی \_ باب النص علی الجواد \_ به سند خود از محمد بن حسن عمار (1) روایت کرده که او گفت : در مدینه خدمت علی بن جعفر نشسته بودم ، و مدت دو سال بود که از او اخذ حدیث می نمودم ، وی حدیث برادرش موسی بن جعفر را بر من املاء میکرد ، در این هنگام حضرت ابو جعفر جواد بر او وارد شد در حالیکه او در مسجد پیغمبر نشسته بود ، موقع ورود حضرت جواد علی بن جعفر بدون کفش و رداء به طرف آن حضرت شتافت و دست مبارکش را بوسید و او را تعظیم نموده.

حضرت جواد علیه السلام فرمود : ای عم بنشین خداوند تو را رحمت کند ، علی بن جعفر عرض کرد : آقای من چگونه بنشینم در حالیکه شما ایستاده اید ، موقعی که علی بن جعفر نزد اصحابش برگشت آنان وی را مورد توییح و سرزنش قرار دادند و گفتند : تو عمومی پدر او هستی ، و با وی این گونه رفتار میکنی ، علی بن جعفر فرمود : شما ساکت شوید و قتیکه خداوند مرا با این محاسن سفید برای این امر (امامت) اهلیت ندهد \_ در این هنگام علی بن جعفر دست خود را به محاسن خویش گرفته بود \_ و این جوان را لایق این مقام بداند و او را امامت عطا کند من منکر فضل و مقام او باشم؟! من به خدا پناه میبرم از این سخنی که بر زبان رانیدید ، من یکی از بندگان او هستم.

وحید بهبهانی \_ رضوان الله علیه \_ از جد خود مجلسی نقل کرده که فرمود : عظمت و بزرگواری علی بن جعفر بالاتر از این است که ذکر شود ، و قبر او در قم مشهور است ، و من شنیدم که اهل کوفه از او خواهش کردند که در شهر آنها اقامت کند و او

---

1- .محمد بن حسن بن عمار از مجاهل است ، و جز این روایت که در کافی از او رسیده در کتب دیگر از وی مطلبی ذکر نشده ، و از حالات او اطلاع درستی در دست نیست.

مدتی در کوفه ساکن بود و کوفیان اخبار آن جناب را اخذ میکردند و او نیز اخبار آنها را اخذ نمود .

پس از مدتی اهل قم از وی در خواست کردند که در قم مسکن گزیند و وی هم دعوت آنان را اجابت فرمود و در آن شهر اقامت جست و در همین شهر از دنیا رفت.

مجلسی دوم به عقیده پدرش اعتراض کرده و گفته : ظاهر این است که بعضی از اولاد علی بن جعفر در قم مدفون بوده ، و بر قبرش اسم او را نوشته اند که مثلاً فلان بن فلان بن علی بن جعفر ، و پس از آن اسم حقیقی صاحب قبر از بین رفته و فقط علی بن جعفر باقی مانده و این موضوع باعث این اشتباه شده که علی بن جعفر در قم مدفون است ، زیرا که در تاریخ قم کلیه سادات و اشراف و علویانی که به قم آمده اند ذکر شده اند ، لیکن از علی بن جعفر نام برده نشده است ولی از اولاد او در تاریخ قم ذکری شده ، البته واضح است که مؤلف تاریخ قم از ذکر علی بن جعفر با آن جلالت و بزرگواری و عظمت و شهرت غفلت نخواهد کرد ، پس بنا بر این وجود قبر علی بن جعفر در قم مورد تردید است و مشهور این است که وی در « عریض » از دنیا رفته باشد.

در تنقیح المقال گوید : شاهد بر قول مرحوم مجلسی دوم این است که علی بن جعفر در زمان حضرت جواد در مدینه بوده \_ روایت های رجال کشی و روایت مرحوم کلینی در کافی که قبلاً نقل شد موید این است \_ و عمرش در این هنگام در حدود هشتاد سال بوده است ، و بعید بنظر میاید که وی بعد از این به کوفه آمده باشد و در اینجا مدتی اقامت نماید ، و پس از آن به قم برود و در آنجا هم مدتی مسکن گزیند . بالنتیجه علی بن جعفر جلالت و بزرگواریش بزرگتر از این است که در این چند صفحه گنجانیده شود اخبار و روایات زیادی در صحت عقیده او موجود است علماء

و فقهاء و محدثین در جلالت و اعتماد به اخبار او اتفاق دارند و همگان او را توثیق و تمجید نموده اند.

### 31\_ عمر بن محمد بن اذینه

یکی از مشایخ جلیل القدر و محدثین بزرگ عمر بن محمد بن عبد الله بن اذینه است، علمای رجال و فقها در کتب خود از وی تجلیل کرده اند و ما اکنون مختصری از گفتار آنها را ذکر می کنیم.

شیخ در رجال خود او را از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام ذکر نموده و وی را از ثقات شمرده است، نجاشی گوید: عمر بن محمد بن اذینه بن سلمة بن حرث از مشایخ اصحاب ما در بصره بود و از موجهین و بزرگان آنها بشمار میرفت، وی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند، و کتابی هم به نام «فرائض» تألیف کرده است.

کشی در رجال گوید: از مشایخ خود شنیدم که ابن اذینه از اهل کوفه بود وی از مهدی عباسی فرار کرد و در یمن از دنیا رفت، برای این جهت است که از وی روایت زیادی نشده، و اخبار او نقل نگردیده، گفته میشود نام او محمد بن عمر بن اذینه است، و اسم پدرش بر نام او غلبه کرده، او از اهل کوفه و از موالیان عبد القیس است.

علامه او را در قسم دوم از خلاصه ذکر کرده و پس از نقل کلام نجاشی فرموده: وی از ثقات مشایخ بشمار رفته و صحیح المذهب است، در تنقیح المقال گوید: در «بلغة» و «حاوی» و «مشترکات» او را توثیق کرده اند، ابن شهر آشوب (1) نیز در معالم

ص: 89

---

1- ابن شهر آشوب محمد بن علی رشید الدین مازندرانی، از بزرگان نویسندگان و مؤلفین امامیه است، فاضل تفریسی گوید: وی از فقهاء و شعراء و کتاب و منشیان بشمار میرفت، او از معاصرین ابن ادریس حلی بوده و از شیخ الطائفة به يك واسطه اخذ حدیث کرده است. ابن شهر آشوب در زمان حیات خود مورد استفاده همگان بود، و کتب زیادی نیز تألیف کرده، و اکنون مناقب الأئمة و معالم العلماء موجود و مورد استفاده میباشد.



العلماء او را از ثقات محدثین ذکر می کند.

روایت حضرت عبدالعظیم از ابن اذینه در کافی « باب نکت و نطف من التنزیل » ذکر گردیده است.

### 32\_ مالک بن عامر

از این محدث در کتب رجال اصلاً عنوانی نشده و کاملاً مجهول است ، در تمام مصادر و مآخذی که اکنون در دست نگارنده است از این راوی ذکری نیست ، حتی جامع الروات که روات و مشایخ حدیث را که در کتب اربعه آمده جمع آوری کرده و اسامی راوی و مروی عنه را ذکر می کند ، از اسم این راوی که در کافی ذکر شده و روایت او اکنون در آنجا موجود است غفلت کرده است.

روایت حضرت عبدالعظیم از مالک بن عامر در کافی « باب من مات و لیس له امام من أئمة الهدی » نقل گردیده است.

### 33\_ محمد بن ابی عمیر

یکی از مشایخ حضرت عبدالعظیم ، ابن ابی عمیر است ، وی از بزرگان شیعه و از ثقات اصحاب حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام میباشد علمای رجال و روات احادیث و فقهاء به اخبار و روایات او اعتماد کامل دارند ، و او

ص: 90

از جمله اشخاصی است که علمای شیعه و فقهای امامیه اجماع به صحت احادیث وی دارند و او را در درجه اعلا از توثیق میدانند.

شیخ طوسی در رجال خود گوید: محمد بن ابی عمیر مکنی به ابو احمد از ثقات محسوب است، و در فهرست فرموده است: محمد بن ابی عمیر از اوثق مردمان است نزد خاصه و عامه، او از زهاد و عباد و اورع اهل زمان خود بشمار میرفت، و در همه فضائل و مناقب سر آمد معاصرین خود بود، وی سه تن از ائمه علیهم السلام را درک نموده خدمت حضرت موسی بن جعفر رسیده ولی از آن جناب روایت نمیکند، و از حضرت رضا علیه السلام اخباری نقل نموده، احمد بن محمد بن عیسی (1) نقل می کند: ابن ابی عمیر نام صد تن از اصحاب حضرت صادق علیه السلام را نوشته، و او را مصنفات بسیاری است، ابن بطه ذکر نموده که ابن ابی عمیر نود و چهار کتاب تالیف کرده است.

نجاشی در رجال خود گوید: محمد بن ابی عمیر از موالی مهلب بن ابی صفره است، او اصلاً از بغداد و در آنجا ساکن بود، وی ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام را ملاقات کرده و از آن جناب روایاتی را شنیده و از حضرت رضا علیه السلام نیز روایت می کند. ابن ابی عمیر عالی مقام و بلند مرتبه است، در نزد ما و مخالفین مورد احترام است، روایت شده که او را تازیانه زدند و نزدیک بود که از فشار و سختی مطالبی را که پنهان داشته بود اظهار نماید، در این هنگام محمد بن یونس بن عبد الرحمن (2) فریاد زد ای

ص: 91

---

1- احمد بن محمد بن عیسی بن عبد الله اشعری قمی از اصحاب حضرت رضا و جواد علیهما السلام است، وی از فقهاء و محدثین قم محسوب بوده و از بزرگان و رؤسای آنها بشمار میرفت، علمای رجال و فقهای شیعه او را تجلیل کرده اند و از وی به بزرگی یاد میکنند او دارای تألیفات و تصنیفاتی نیز هست که در فهرست کتب مضبوط است.

2- شیخ در رجال خود محمد بن یونس بن عبد الرحمن را از اصحاب حضرت جواد علیه السلام ذکر کرده است، و جز این مورد از این راوی در کتب رجال ذکری بمیان نیامده، البته این قضیه دلیل بر عظمت و بزرگی و خلوص عقیده او میباشد.

ابن ابی عمیر از خدا بترس او نیز صبر نمود و اظهاری نکرد خداوند او را از دست دشمنان رها نمود.

روایت شده مامون او را بزندان افکند و مدت چهار سال در زندان ماند، خواهرش کتب او را در محلی قرار داده بود و بعد در اثر باران و رطوبت کلیه کتب او از بین رفت، پس از آن ابن ابی عمیر از حفظ روایت ها را میخواند و از این جهت اصحاب ما مراسیل او را مورد اعتماد قرار میدهند و آنها را مانند مسند میدانند و او کتب زیادی را تصنیف کرده.

شیخ کشی در رجال خود گوید: محمد بن مسعود (1) گفت: علی بن حسن مرا حدیث کرد و گفت: ابن ابی عمیر افقه از یونس بن عبد الرحمن (2) و از وی شایسته تر و فاضل تر میباشد، و نیز گوید: ابن ابی عمیر توقیف و حبس گردید، و به او مشقت و سختی و رنج و محنت زیادی رسید، و اموال او مصادره شد بعد از وفات حضرت

ص: 92

---

1- محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش سلمی سمرقندی معروف به «عیاشی» از محدثین معروف است شیخ در رجال او را از علماء بزرگ و از فضلاء و عقلاء شمرده است، نجاشی و ابن الندیم نیز او را به عظمت و بزرگی یاد کرده اند و تصنیفات او را ذکر نموده اند عده ای از علمای رجال وی را توثیق کرده اند، گویند او از ضعفا بسیار روایت کرده و لذا بعضی درباره او سکوت نموده اند.

2- یونس بن عبد الرحمان ابو محمد از موالی علی بن یقطین و از فقهاء بزرگ و محدثین درجه اول است، وی در عصر خود از ارکان اربعه بشمار میرفت، شیخ در رجال خود و هم چنین نجاشی او را توثیق کرده اند، داوود بن قاسم جعفری گوید: کتاب یوم و لیله یونس ابن عبد الرحمان را خدمت امام عسکری علیه السلام عرضه داشتم، حضرت فرمود: خداوند به هر حرفی از این کتاب در روز قیامت به یونس نوری عطا خواهد کرد راجع به این محدث بزرگ اخبار زیادی رسیده جویندگان به کتب رجال مراجعه نمایند.

رضا علیه السلام مامون وی را به مصاحبت خود برگزید، راوی گوید: کتب او از بین رفت، و او چهل مجلد کتاب را حفظ داشت و آنها را به «نواد» نام گذاری کرده بود، برای این جهت اخبار و روایات او اسنادش قطع شده است.

ابو محمد فضل بن شاذان (1) گوید: پدرم از ابن ابی عمیر پرسید تو مشایخ عامه را ملاقات کردی و از آنها روایت نمودی گفت: من از آنها استماع حدیث کردم ولیکن دیدم اصحاب ما که از مشایخ اهل سنت حدیث نقل کرده اند اخبار خاصه را با عامه آمیخته اند و گاهی در هنگام نقل اخبار دچار اشتباهاتی شده اند، من این موضوع را نپسندیدم و لذا از نقل اخبار اهل سنت خود داری کردم و به روایات شیعه رو آوردم.

و نیز فضل بن شاذان گوید: از ابن ابی عمیر به خلیفه سعایت شد که وی اسامی شیعیان عراق را میداند، خلیفه به او گفت: باید نامهای آنها را بگویی و او از افشای نام آنها خود داری کرد، در این هنگام او را برهنه کردند و صد تازیانه زدند، فضل گوید: از ابن ابی عمیر شنیدم میفرمود: هنگامی که مرا میزدند و عدد ضربات تازیانه بصد رسید نزدیک بود اقرار نمایم، در این وقت شنیدم محمد بن یونس فریاد میزند: ای ابن ابی عمیر یاد آور آن ساعتی را که در پیشگاه پروردگار حاضر شوی، من از این سخن به خود آمدم و روحیه ام تقویت شد و به زجر و شکنجه صبر کردم و اسامی اشخاصی را که از من اقرار میخواستند بگیرند افشا نکردم، و حمد میکنم خداوند را

ص: 93

---

1- فضل بن شاذان بن خلیل نیشابوری از مشاهیر محدثین و مؤلفین شیعه است علمای رجال در تألیفات خود او را به عظمت و بزرگی ستوده اند، شیخ در رجال خود او را از اصحاب هادی و عسکری شمرده و از وی تجلیل کرده است، نجاشی گوید: فضل بن شاذان ابو محمد ازدی از ثقات اصحاب و فقهای بزرگ بشمار است، نجاشی گوید: فضل بن شاذان ابو محمد ازدی از ثقات اصحاب و فقهای بزرگ بشمار است، این راوی عظیم الشان کتب و تألیفات زیادی دارد، و در فهرست کتب شیعه در باره آنها مشروحاً بحث شده است.

باین صبری که به من مرحمت فرمود، فضل گفت: ابن ابی عمیر در این جریان بیش از صد هزار درهم زیان دید.

و نیز فضل بن شاذان گوید: وارد عراق گردیدم، مردی را دیدم که با رفیق خود به درشتی سخن میگفت، و در ضمن سخنانی که با دوستش در میان گذاشته بود این جملات جلب توجه میکرد: تو مردی خانه دار و دارای اهل و فرزند هستی و ناگزیری که برای آنها زندگی فراهم کنی، و من بیمناکم که در اثر کثرت سجود چشمهای شما از بین برود و اهل و عیالت نا راحت کردند، آن مرد از این گونه مطالب زیاد بر زبان میراند در این موقع رفیقش او را مخاطب قرار داده و گفت: تو بسیار سخن گفت وای بر تو اگر بنا باشد که چشمهای انسان در اثر طول سجود از میان برود میبایست چشمهای ابن ابی عمیر با کثرت سجودی که داشت از بین برود.

او گفت: ابن ابی عمیر پس از نماز صبح به سجده شکر میرفت، و سر از زمین برنمیداشت تا ظهر میشد، راوی گوید: از این شخص شنیدم میگفت: روزی به اتفاق پدر خود در حالیکه دست در دست هم داشتیم به ملاقات ابن ابی عمیر رفتیم و به غرفه ای وارد شدیم، در این هنگام مشایخ اطراف او را گرفته و تعظیم و تکریمش میکردند به پدرم گفتم: این کیست؟ گفت: این ابن ابی عمیر است، گفتم مردی عابد و صالح است؟ گفت: آری، از پدرم شنیدم میگفت: ابن ابی عمیر را به امر هارون الرشید یکصد و بیست چوب زدند، این ظلم و ستم را سندی بن شاهک (1) انجام داد،

ص: 94

---

1- سندی بن شاهک از ظالمان و ستمگران و اشقیاء زمان هارون بود، گویند وی پیرو مذهب زرتشت بوده، و ریاست شهربانی بغداد در زمان هارون در دست وی بود او به شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام سختگیری های زیادی میکرد، این جبار شقی به فرمان هارون موسی بن جعفر را مسموم کرد، و بر آن جناب ظلمهای زیادی نمود.

زیرا ابن ابی عمیر مذهب تشیع داشت.

راوی گفت، ابن ابی عمیر را حبس کردند و او صد و بیست هزار درهم پرداخت تا او را از زندان رها نمودند، گفتیم: مگر او ثروت زیادی داشت و گفت: آری او پانصد هزار درهم مال و مکنت داشت.

علامه حلی قدس سره در خلاصه الاقوال مترجم را در قسم اول عنوان کرده و گفتار شیخ طوسی و کشی را که ما قبلاً ذکر نمودیم نقل فرموده، و در آخر گفته: وی در سال 217 درگذشت.

درباره اینکه ابن ابی عمیر حضرت صادق را درک نموده و از وی روایت کرده باشد اختلاف است، بطوریکه قبل از این از شیخ نقل شد وی در رجال و فهرست گوید: ابن ابی عمیر خدمت سه نفر از ائمه علیهم السلام رسیده نام دو نفر که حضرت موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهم السلام باشد تصریح کرده ولی موسی را ذکر نمیکنند در این صورت ممکن است امام موسی حضرت صادق باشد، و یا حضرت ابو جعفر جواد علیه السلام، علامه نیز در خلاصه عبارات شیخ را در فهرست نقل کرده، و از امام موسی نامی به میان نیاورده، لیکن صاحب تنقیح المقال گوید: در نزد من سه نسخه از فهرست موجود است و در یکی از آنها نام حضرت جواد علیه السلام ذکر شده است.

ثقة الاسلام کلینی \_ رضوان الله علیه « در کافی » کتاب صلاة باب وقت نماز جمعه « روایتی از ابن ابی عمیر بدون واسطه از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده، و این حدیث گواه است که وی آن جناب را درک کرده، اگر چه عده ای از علماء بر این طریق اعتراض کرده اند، جمعی می گویند: در این سند واسطه بین ابن ابی عمیر و حضرت صادق حذف شده و او حدیث را بطریق ارسال نقل کرده است، و عده ای اظهار میکنند: در این سند ابن بکیر به ابن ابی عمیر تصحیف شده است.

در تنقیح المقال گوید: استبعادی ندارد اگر معتقد شویم که ابن ابی عمیر راوی حضرت صادق علیه السلام باشد، زیرا حضرت صادق در سال 148 وفات نموده و ابن ابی عمیر در سال 217 درگذشته است، و این درست سه سال قبل از وفات حضرت جواد علیه السلام است، و اگر فرض کنیم که ابن ابی عمیر در سن 18 سالگی خدمت حضرت صادق رسیده باشد تمام دوره زندگانی او 87 سال خواهد بود، و این يك امر عادی و طبیعی است.

پس بنابر این چه لزومی دارد که بگوئیم: در سند حدیث کافی حذف و ارسال و یا تقدیم و تاخیر پیش آمده است.

در جامع الروات نیز همین عباراتی را که از تنقیح المقال نقل کردیم آورده و اضافه نموده است محمد بن نعیم (1) صحاف که وصی ابن ابی عمیر بود از حضرت صادق علیه السلام بدون واسطه روایت می کند پس چه مانعی دارد اگر بگوئیم ابن ابی عمیر حضرت صادق را درك کرده است.

در وفات ابن ابی عمیر نیز اختلافی هست، قبلاً نقل کردیم که وی در سنه 217 درگذشته است ولیکن مرحوم کلینی در کافی « کتاب الموارث باب الرجل یموت و لا یترك الا امرأة » از محمد بن نعیم صحاف نقل نموده که او گفت: محمد بن ابی عمیر بیاع السابری درگذشت و به من وصیت کرد و من نیز جریان آن را به عبد صالح نوشتم؛ در اصطلاح روایات احادیث مقصود از « عبد صالح » حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است، و اگر چنانچه مقصود آن جناب باشد این منافات دارد با اقوال علماء

ص: 96

---

1- شیخ در رجال خود محمد بن نعیم صحاف را از اصحاب حضرت صادق شمرده است، در مورد این راوی جز این حدیث مطلبی دیگر در بین نیست اگر چه این حدیث نیز دلیل بر وثاقت اوست، زیرا معلوم است که وی در نزد ابن ابی عمیر مورد اعتماد بوده.

رجال که تقریباً اجماع دارند باینکه وی حضرت رضا علیه السلام را درک کرده، و اگر چنانچه مقصود از «عبد صالح» حضرت جواد باشد همان طور که جمعی اعتقاد دارند اختلاف حل می‌گردد.

روایت حضرت عبدالعظیم علیه السلام از ابن ابی عمیر در کافی «باب أن المتوسمین الذین ذکرهم الله تعالی فی کتابه هم الائمه علیهم السلام» ذکر شده است.

#### 34\_ محمد بن خالد برقی

یکی از روایان حضرت عبدالعظیم «محمد بن خالد» برقی است، این محدث بزرگ از اهل برقه رود از توابع قم بوده، و در کتب حدیث و طرق روایات از او زیاد اسم برده شده و اخبار فراوانی توسط او رسیده است، ما اکنون گفتار علمای رجال و فقهای شیعه را در باره وی ذکر می‌کنیم.

شیخ طوسی در رجال خود محمد بن خالد را از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد علیهما السلام ذکر می‌کند، و او را از ثقات می‌شمارد، و در فهرست نیز وی را عنوان کرده و او را از مؤلفین و صاحبان کتب ذکر نموده است.

نجاشی در رجال خود گفته: محمد بن خالد بن عبد الرحمان بن محمد بن علی برقی ابو عبد الله از موالیان ابو موسی اشعری بود، وی منسوب است به برقه رود که در اطراف قم واقع شده و این محمد در نقل حدیث ضعیف است، وی در ادبیات بسیار ماهر و در اخبار و علوم عرب اطلاعات کاملی داشت.

محمد بن خالد برقی کتب و تألیفات زیادی دارد که از جمله آنها است: کتاب مکه والمدينة، کتاب فی علم الباری، کتاب التفسیر، کتاب الخطب، کتاب حروف الأوس والخزرج و غیر اینها، تمام این کتب و روایات او را پسرش احمد بن محمد بن خالد



از وی روایت کرده است. کشتی در رجال خود او را عنوان کرده و به ذکر مختصری از وی قناعت نموده و از نصر بن صباح روایت کرده که گفت: برقی ابو بصیر را ملاقات نکرده و از وی اخذ حدیث ننموده است، و واسطه بین آنها قاسم بن حمزه (1) بوده، و او هم چنین اسحاق بن عمار (2) را نیز درک نکرده است و ممکن است صفوان بن یحیی با او ملاقات کرده باشد. ابن الغضائری گوید: محمد بن خالد برقی از موالیان جریر بن عبد الله است و از ضعف نقل حدیث کرده و مراسیل را مورد اعتماد قرار داده، لذا احادیث او ضعیف و قابل توجه نخواهند بود.

علامه حلی در قسم اول خلاصه که اختصاص به ممدوحین دارد او را ذکر کرده و گفتار شیخ و نجاشی و غضائری را نقل کرده است، پس از نقل اقوال گفته اعتماد من

ص: 98

---

1- قاسم بن حمزه مجهول و مهمل است، در رجال شیعه از این راوی عنوانی نشده و در مآخذ و مصادر یکه اکنون در اختیار نگارنده است اسمی از این شخص دیده نمی شود.

2- در رجال شیعه از دو راوی به عنوان « اسحاق بن عمار » ذکر شده و ما اکنون مختصری از حالات این دو نفر را ذیلاً مینگاریم. 1- اسحاق بن عمار ساباطی، شیخ در فهرست خود گوید: اسحاق بن عمار ساباطی از صاحبان « اصول » بشمار رفته، و پیرو طریقه « فطحیه » بوده است، وی در نقل اخبار و روایات « ثقة » و مورد اعتماد میباشد، و « اصل » او نیز مورد توجه و قابل اطمینان است. علامه حلی در خلاصه گفته: اسحاق بن عمار ساباطی از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام بوده، و در روایت هم « ثقة » و مورد اعتماد است. 2- اسحاق بن عمار صیرفی کوفی، ابن راوی نیز از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام بوده و در مورد مذهب و طریقه او در کتب رجال ذکر نشده است، راجع به این دو نفر در کتب رجال و تذکره های روات و مشایخ خلط و اشتباهی شده، و این دو را باهم مخلوط کرده اند.

درباره محمد بن خالد برقی به گفتار شیخ است ، و من توثیق او را مورد قبول قرار میدهم و به روایات محمد بن خالد عمل میکنم.

خلاصه کلام این است که کلمات علماء درباره این راوی مختلف است عده ای وی را توثیق و بعضی او را تضعیف کرده اند ، مطلب قابل توجه اینست اشخاصی که وی را جرح کرده اند ، درباره شخص او حرفی ندارند ، بلکه او را از نظر اینکه از ضعفاء حدیث روایت می کرده و به مراسیل اعتماد می نموده اعتراض دارند.

روایت محمد بن خالد برقی از عبدالعظیم علیه السلام در کامل الزیارات ، باب ما جاء في قاتل الحسين عليه السلام نقل شده است.

### **35 \_ محمد بن عمر بن یزید**

این راوی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده ، و در کتب رجال و شرح حالات روات از زندگی و خصوصیات او اطلاع درستی در دست نیست ، علمای رجال به ذکر مختصری از وی قناعت کرده اند.

شیخ طوسی در رجال خود او را از روات حضرت رضا علیه السلام شمرده ، و در فهرست او را از مؤلفین ذکر کرده است ، نجاشی در رجال گوید : محمد بن عمر بن یزید از اصحاب ابو الحسن علیه السلام است ، و کتابی نیز تألیف کرده است.

روایت حضرت عبدالعظیم از محمد بن عمر بن یزید در علل الشرایع باب « نوادر العلل » نقل شده است.

### **36 \_ محمد بن فضیل**

ص: 99

یکی از مشایخ حضرت عبدالعظیم حسنی محمد بن فضیل بن کثیر ازدی کوفی ابو جعفر ازرق است ، علمای رجال و فقهای شیعه این راوی را تضعیف کرده و او را غالی دانسته اند ، ما اکنون گفتار آنها را ذیلاً درج مینمائیم.

شیخ در رجال خود محمد بن فضیل را از اصحاب حضرت صادق و کاظم و رضا علیهما السلام شمرده و او را تضعیف کرده است ، و در فهرست گوید : محمد بن فضیل ازرق دارای کتابی است و علی بن حکم این کتاب را از وی روایت می کند.

نجاشی در رجال گوید : محمد بن فضیل بن کثیر ازدی صیرفی ابو جعفر ازرق از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهما السلام است ، وی دارای کتاب و مسائلی است که محمد بن حسین بن ابی الخطاب (1) از وی روایت می کند ، و نسخه کتاب او را اجتماعی دیگر نیز از او نقل میکنند ، در گفتار نجاشی راجع به عقائد او بحثی بمیان نیامده است.

علامه حلی در قسم دوم خلاصه او را عنوان کرده و تضعیف نموده است ، عده ای از علمای رجال در مورد محمد بن فضیل دچار اشتباه شده اند ، و از عناوین متعددی او که در کتب رجال مانند رجال شیخ آمده گرفتار این اشتباه گردیده اند.

### 37\_ محمود بن ابی بلاد

ص: 100

---

1- .محمد بن حسین بن ابی الخطاب ابو جعفر زیات همدانی از اصحاب حضرت جواد و هادی و عسکری علیهم السلام است ، شیخ در رجال خود او را توثیق کرده و از وی تجلیل می کند ، نجاشی نیز او را از ثقات شمرده و به بزرگی و عظمت و جلالت قدر از او یاد می کند ، این محدث جلیل القدر کتبی نیز تصنیف کرده که از جمله آنها است : کتاب المعرفة ، کتاب التوحید ، کتاب الامامة ، کتاب وصایا الائمة ، و کتاب الرد علی اهل القدر وی در سال 242 جهان را وداع گفت.

از این راوی در کتب رجال به عنوان فوق ذکری نشده ، و در روایات حضرت رضا علیه السلام هم از او نام نبرده اند ، پس از تحقیق و بررسی در تراجم روات و محدثین و تحقیق و تفحص در کتب مربوطه بنام ابراهیم بن ابی البلاد بر خوردم ، این راوی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام و در طبقه حضرت عبدالعظیم است.

محمد بن ابراهیم بن ابی البلاد و یحیی بن ابراهیم بن ابی البلاد نیز در کتب رجال ذکر شده اند ، و این ها نیز در طبقه حضرت عبدالعظیم هستند ، و اکنون احتمال می رود که حضرت عبدالعظیم راوی یکی از این سه نفر باشد.

از محمود بن ابی البلاد جز در طریق صدوق و روایت عبدالعظیم در جای دیگر ذکری نشده ، و ظاهراً در نسخه های علل الشرایع خلط و اشتباهی واقع گردیده ، و یا از طرف کتاب و نساخ دخل و تصرفی شده است .

ابراهیم بن ابی البلاد و هر دو پسرش محمد و یحیی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده اند ، علمای رجال در تألیفات خود از آنها به جلالت قدر و عظمت و بزرگواری یاد کرده اند ، و آنها را به خلوص عقیده ، و صفای باطن و ووثاقت و قابل اعتماد معرفی نموده اند.

شیخ در رجال خود گوید : ابراهیم بن ابی البلاد از اصحاب حضرت صادق و کاظم و رضا علیه السلام است ، وی اصلاً از اهل کوفه بوده و از ثقات اهل حدیث بشمار می رود.

نجاشی در فهرست خود گفته : ابراهیم بن ابی البلاد مکنی به ابو یحیی از ثقات مشایخ حدیث محسوب است ، وی از قاریان و ادباء زمان خود بشمار میرفت و از حضرت صادق و کاظم و رضا علیهم السلام روایت می کند ، ، وی عمر زیادی کرده و زندگانی اش بطول انجامیده است ، حضرت رضا علیه السلام نامه ای برای او نوشته و از وی تجلیل کرده است.

کشی در رجال خود گفته : علی بن اسباط روایت می کند حضرت ابو الحسن علیه السلام به من فرمود : ابراهیم بن ابی البلاد همان طور است که شما دوست دارید ظاهراً مقصود این باشد که وی با شما هم عقیده است و پیرو مذهب شما می باشد.

روایت حضرت عبدالعظیم از محمود بن ابی البلاد در عیون باب ما جاء عن الرضا علیه السلام من الاخبار المجموعة ذکر شده است.

### 38\_ موسی بن محمد عجلی

این عنوان در کتب رجال ذکری بمیان نیامده است.

در اصحاب حضرات معصومین علیهم السلام نیز شخصی به این عنوان دیده نمی شود ، در رجال شیخ جزء اصحاب حضرت صادق علیه السلام از مردی بنام « موسی ابو الحسن عجلی » نام برده شده ، لیکن اتحاد این هر دو راوی معلوم نیست .

در جامع الروات روایت حضرت عبدالعظیم از موسی بن محمد بن علی الرضا علیهما السلام مذکور گردیده ، و در باب « نکت و نتف من التنزیل » موسی بن محمد بدون « عجلی » است ، لیکن در روایت دیگری کلمه « عجلی » نیز اضافه شده ، در هر صورت معلوم نیست کلمه عجلی از کتاب بوده و یا اینکه این دو راوی با هم متحد نیستند ، و موسی بن محمد نام دو نفر است که یکی از آنها عجلی می باشد.

یکی از قرائنی که وحدت این راوی را تأیید می کند این است که در طریق حضرت عبدالعظیم به « یونس بن یعقوب » واسطه بین عبدالعظیم و یونس همین موسی بن محمد است ، لیکن در بعضی از روایات کلمه عجلی نیامده و همین جهت موجب اشتباه میشود.

اکنون اگر مقصود از این راوی « موسی ابو الحسن عجلی » باشد همان طور که در رجال شیخ او را از اصحاب حضرت صادق علیه السلام ذکر نموده ، حال او مجهول و شرح زندگانی او در دست نیست ، و علمای رجال او را مجهول الحال میدانند ، و روایت های او را مورد اعتماد و محل قبول قرار نداده اند.

اگر چنانچه مقصود موسی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام باشد همان طور که در جامع الروات ذکر گردیده باید کلمه « عجلی » اضافه باشد.

شیخ مفید در ارشاد گوید : متوکل عباسی میگفت : من راجع به ابن الرضا \_ مقصود حضرت هادی علیه السلام است \_ متحیر شده ام و نمیدانم درباره او چه کاری انجام دهم ، هرچه او را دعوت میکنم در مجالس عیش و سرور و بزم من شرکت کند ، وی به من توجهی نمیکند این موضوع باعث ناراحتی و گرفتاری من شده است.

یکی از حضار و ندیمانش گفت : اگر ابن الرضا حاضر نیست با تو همنشینی کند ، اکنون برادرش را دعوت کن وی تو را اجابت خواهد کرد ، او مردی شاعر و قصه گو و اهل بزم و مجلس عیش است ، هرگاه او را دعوت کنی و وی در مجالس تو شرکت کند ، و با تو عیش و نوش نماید ، مردم از برادرش ابن الرضا که موجب ناراحتی شما شده برمی گردند.

متوکل از این موضوع خوشحال شد و برادر حضرت هادی علیه السلام را دعوت کرد ، او نیز دعوت خلیفه را پذیرفت و حاضر گردید که از ندیمان و همنشینان او باشد ، در این هنگام حضرت هادی علیه السلام پیش برادرش رفت و گفت : در مجلس این مرد شرکت نکن و با او آمیزش منما ، امام هر چه اصرار کرد وی گوش نداد.

سرانجام حضرت هادی علیه السلام فرمود : تو اکنون نزد متوکل میروی لیکن به مقصودت نخواهی رسید ، وی از قول امام سرباز زد و رو بطرف خلیفه عباسی نهاد هنگامی که به

در خانه متوکل رسید اجازه خواست، وی را اجازه ندادند، و او در آنجا ماند هر گاه اراده میکرد به نزد خلیفه برود، او را راه نمیدادند تا آنگاه که متوکل کشته شد، و او به آرزوی خود نرسید و فرمایش امام علیه السلام به صحت پیوست.

روایت عبدالعظیم از موسی بن محمد در طرق متعددی آمده که از جمله آنها در کافی «باب نکت و تنف فی التنزیل» نقل شده است.

### 39\_ هشام بن حکم

یکی از محدثین بزرگ و روات شیعه هشام بن حکم است، او از دانشمندان و متکلمین و صاحب نظران بشمار میرود، وی از جمله کسانی است که در موضوع امامت بحث های مفصلی با مخالفین دارد، عمال خلفای جور همواره او را مورد آزار و اذیت قرار میدادند، محدثین قشری و پوسیده مخالفین اتهامات ناروایی به افکار و عقائد وی گرفته اند، و او را به داشتن افکار مخالف قرآن متهم نموده اند.

هشام، اول کسی است که از نظر عقلی در موضوع امامت سخن گفته، مذاکرات مفصل و احتجاجات او در کتب مضبوط است، حضور صادق علیه السلام فوق العاده به او علاقه داشت و وی را با اینکه بسیار جوان بود بر سایر اصحاب خود برتری میداد.

علت آن نیز همین شهامت و شجاعتی بود که او در برابر مخالفین اهل بیت عصمت و طهارت از خود نشان میداد، و همواره مدافع حقوق خاندان پیغمبر علیه السلام بود.

هشام از همان آغاز زندگی خود مورد توجه بوده و اهل بیت به نظر تجلیل به او نگاه میکردند، شیعیان و پیروان آل عصمت نیز او را تعظیم و تکریم مینمایند گفتار او را در موضوع امامت با علمای مخالفین در کتب و مؤلفات خود ذکر کرده اند، علمای رجال و حدیث از صدور اول تاکنون مقام و موقعیت دینی و مذهبی او را ستوده اند، و

او را به داشتن عقیده درست و افکار صحیح اسلامی مینویسند.

وی با علمای مخالفین شیعه، و طرفداران حکومت وقت احتجاجات و مناظرات فراوانی دارد یکی از این مجالس مناظره را حضرت عبدالعظیم از او نقل کرده و در اختصاص شیخ مفید مفصلاً ذکر شده و ما او را در فصل خود در اخبار حضرت عبدالعظیم آورده ایم، برای همین بحث و انتقاد و گفتگوهای مربوط بامامت، طرفداران حکومت وقت و علمای اهل سنت وی را به کفر و زندقه متهم ساخته اند و به او مطالب ناروایی نسبت داده اند، لیکن علمای شیعه به کلیه این اتهامات پاسخ گفته و ساحت قدس او را از این گونه گفتارهای ناروا مبری داشته اند.

شیخ طوسی در رجال او را از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام نوشته و گوید: هشام بن حکم کندی مکنی به ابو محمد و ابو الحکم از موالی کنده بوده و تا مدتی بعد از وفات حضرت ابو الحسن علیه السلام حیات داشت.

در فهرست گوید: هشام بن حکم رحمه الله از خواص حضرت موسی بن جعفر بن محمد علیهما السلام بود، او مباحثات زیادی با مخالفین در اصول و فروع دارد، و دارای اصلی نیز بوده و کتب زیادی را تصنیف کرده، او از موالیان بنی شیبان و اهل کوفه بود، و پس از مدتی به بغداد آمد، هشام با حضرت صادق و کاظم علیهما السلام: ملاقات کرده و از آنها روایات زیادی نقل کرده است. و از آن دو بزرگوار نیز احادیث فراوانی در فضائل و مناقب هشام صادر شده است.

هشام کسی است که در امامت آغاز سخن نموده، و از نظر کلامی در این موضوع وارد شد، و در مذهب نیز اهل نظر بود، و در علم کلام بسیار ماهر و روشن و در مناظرات و مباحثات فوق العاده تیز هوش، سریع الانتقال و حاضر جواب بشمار میرفت.



روزی شخصی راجع به معاویه از وی پرسید، آیا او در جنگ بدر حاضر بود؟ هشام پاسخ داد آری از آن طرف؟!.

هشام با یحیی بن خالد برمکی ارتباط داشت، و در مجالس مناظره که از طرف او تشکیل میشد، سمت ریاست و داوری داشت و در محله کرخ بغداد ساکن بود، و پس از زمان مختصری بعد از نکبت برامکه از دنیا رفت، گفته شده که وی در زمان مأمون در گذشته است.

نجاشی در رجال خود گفته: هشام بن حکم مکنی به ابو محمد از موالی کنده است، و در محله بنی شیبان در کوفه منزل داشت، و در سال 199 به بغداد منتقل شد و گفته اند در همین سال از دنیا رفت، بعد از این اسامی کتب و تألیفات او را ذکر نموده و طریق خود را به وی میرساند و در آخر گوید: هشام در «کوفه» متولد شد و در «واسط» نشو و نما یافت و در «بغداد» به تجارت پرداخت، و در پایان زندگی به این شهر آمد و در محله «قصر وضاح» منزل نمود، وی از حضرت صادق و کاظم علیهما السلام روایت می کند، و در نقل اخبار و احادیث موثق است، و راجع باین امر \_ امامت \_ تحقیقات مفیدی دارد.

کشی در رجال خود گوید فضل بن شاذان گفته: هشام بن حکم اصلش از کوفه بود، و محل تولد و آغاز زندگی او در واسط بود و من خانه او را در واسط دیدم و در بغداد در محله کرخ تجارت میکرد، و در نزدیکی قصر وضاح منزل کرده و در سال 199 در زمان مأمون الرشید وفات یافت.

کشی گوید: روایت شده از عمر بن یزید (1) که او میگفت: برادر زاده ام هشام

ص: 106

---

1- عمر بن یزید بن ذبیان ابو موسی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است، علمای رجال در مورد این راوی سکوت کرده اند، و حالات او کاملاً مجهول است.

طرفدار مذهب «جهمیه» و از پیروان آنها بود، و وی روزی از من خواهش کرد تا او را خدمت حضرت صادق علیه السلام ببرم، هشام در نظر داشت که با آن حضرت مناظره نماید، من به او فهمانیدم مادامی که آن حضرت اجازه ندهد من از پیش خود این کار را انجام نخواهم داد، من خدمت آن بزرگوار رسیدم و از وی اجازه خواستم تا هشام را خدمتش ببرم، حضرت اجازه فرمود، از محضر آن حضرت بیرون شدم و چند گامی برداشتم ناگهان متذکر گردیدم مبدا هشام در خدمت آن حضرت سخنان نا روایی بگوید، چون قبلاً به روحیات و افکار او آشنا بود، لذا فوراً برگشتم و این موضوع را خدمتش عرض کردم.

در این هنگام حضرت فرمود: ای عمر بر من بیمناک هستی، من از گفتارم شرمند شدم و دانستم که در این سخن خود به اشتباه رفته ام، از خدمت آن حضرت بیرون شدم و بطرف هشام رفتم به او گفتم حضرت تو را اذن داده که در مجلس او حاضر گردی، پس از آن هشام خود را با عجله خدمت آن حضرت رسانید و من هم با او نزد امام صادق رفتم، در این موقع که هشام در خدمتش نشست بود حضرت مسأله از وی پرسید، او متحیر شد و سکوت نمود، هشام از آن حضرت خواهش کرد که وی را در پاسخ این سؤال مهلت دهد، امام علیه السلام در خواست او را اجابت فرمود.

هشام از مجلس بیرون شد، و چند روزی مضطرب بود و جواب مسئله را نفهمید، بار دیگر خدمت حضرت رسید، و جواب مسئله را از او شنید امام علیه السلام بار دیگر مسائل چندی را به وی القاء کرد، او از نزد آن بزرگوار بیرون شد در حالیکه سرگردان و اندوهگین به نظر میرسید، هشام گوید: چند روزی حیران بودم و از سرگردانی رهایی نیافتم، عمر بن زید گوید: بار دیگر هشام به من پیشنهاد کرد که از حضرت صادق علیه السلام برای او اجازه ورود به خدمتش بخواهم، من خدمت حضرت

رسیدم و برای او اذن خواستم.

امام صادق علیه السلام فرمود: من فردا در محلی در حیره خواهم بود \_ حضرت نام آن موضوع را ذکر نمود \_ هشام در آنجا انتظارم را داشته باشد، راوی گوید: من نزد هشام رفتم و جریان را به او گفتم، وی از این موضوع خرسند شده و خوشحال گردید، و پیش از آن حضرت در موعد مقرر حضور پیدا کرد، پس از این هشام را دیدم و جریان کار را از وی پرسیدم، وی اظهار داشت من قبل از امام در محل ملاقات حاضر گردیدم.

هنگامی که در اینجا انتظار میکشیدم ناگهان آن حضرت در حالی که بر استری سوار بود نمایان شد، موقعی که به آن بزرگوار نگاه کردم و او به من نزدیک گردید، از منظره آن حضرت مرعوب شدم و ابهت او مرا گرفت، به اندازه ای که قادر به سخن گفتن نبودم.

حضرت صادق علیه السلام در نزد من توقف فرمود، سر مبارک را پائین انداخته منتظر بود تا من سخن گویم، من از این حالت آن حضرت متحیر شدم و از هیبت او قادر به تکلم نبودم، چون این حالت را در من مشاهده کرد استر خود را نهیب زد و به طرف یکی از کوچه های حیره تشریف فرما شد، و من یقین کردم این ابهتی که از آن بزرگوار بر من وارد شد از طرف خداوند بود، عظمت مقام و موقعیت آن حضرت در نزد خداوند موجب شد که من این اندازه مبهوت او شدم عمر بن یزید گوید: هشام پس از این به خدمت ابو عبد الله علیه السلام آمد و از مذهب سابق خود دست برداشت، و به مذهب حق گروید، و سرآمد اصحاب حضرت صادق علیه السلام شد.

راوی گوید: هشام را مرضی عارض شد و به همان مرض از دنیا رفت، او از استعانت به اطباء برای بهبودی خویش خود داری نمود، کسانش از او خواستار شدند

تا برای وی طیب حاضر کنند، پس از این برای او طیب آوردند، هنگامی که پزشک بر او وارد میشد و به او دستاورتی میداد هشام از او می پرسید آیا مرض مرا تشخیص دادی؟ بعضی از طبیبان میگفتن آری و بعضی دیگر اظهار میداشتند خیر ما علت ناخوشی شما را نفهمیدیم.

از طبیبی که اظهار تشخیص مرض را میکرد می پرسید: علت مرض من چیست؟ او مطالبی را اظهار می نمود، هشام گفتار وی را تکذیب میکرد و میگفت: علت مرض من غیر از اینها است که تو می گویی، پس از این طبیب سؤال می نمود شما جهت ناخوشی خود را بیان کنید، او گفت: من ناراحتی قلبی دارم، علت آن هم فقط ترسی است که بر من وارد شد. راوی گوید: هشام را بردند تا گردش را بزنند و از این جهت ناراحتی قلبی پیدا کرد تا سرانجام به همین علت از دنیا رفت.

یونس بن یعقوب (1) گوید: عده ای از اصحاب حضرت صادق علیه السلام پیرامون وی اجتماع کرده بودند، در میان آنان حمران بن اعین (2) مؤمن طاق (3)، هشام ابن سالم (4)، و

ص: 109

1- یونس بن یعقوب بن قیس ابو علی جلاب کوفی از مشایخ بزرگ و روایت معروف است، شیخ در رجال خود او را از اصحاب حضرت صادق و کاظم و رضا علیهم السلام شمرده، و او را از « ثقات » ذکر نموده است، نجاشی گوید: یونس بن یعقوب از طرف موسی بن جعفر علیهما السلام وکیل بود، و در زمان حضرت رضا علیه السلام از دنیا رفت، درباره این راوی اخبار زیادی در کتب رجال آمده است.

2- حمران بن اعین شیبانی از اصحاب حضرت باقر و صادق علیهما السلام است، شیخ گوید: وی از طرف امام علیه السلام تولیت بعض امور را داشت، کشی در رجال خود اخباری راجع باو آورده و از جمله نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: حمران بن اعین از اهل بهشت است، و نیز از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که آن جناب به حمران فرمود: تو در دنیا و آخرت از شیعیان ما هستی.

3- ابو جعفر محمد بن علی بن نعمان ملقب به « مؤمن الطاق » از بزرگان اصحاب حضرت صادق علیه السلام و از مدافعین اهل بیت علیهم السلام بود، شیخ در فهرست گوید: ابو جعفر مؤمن طاق از متکلمین بشمار میرفت وی در صناعت علم کلام بسیار ماهر، و از ثقات مشایخ محسوب بود، وی تألیفات و تصنیفات زیادی دارد که از آنها است: کتاب الامامة کتاب الجمل، کتاب الرد علی المعتزله، و مخالفین با او عناد و دشمنی زیادی دارند، و او را « شیطان الطاق » گفته اند، در رجال کشی روایات زیادی در باره او نقل شده.

4- هشام بن سالم مولی بشر بن مروان از اصحاب حضرت صادق و کاظم علیهما السلام است شیخ در فهرست گوید: هشام بن سالم از اصحاب « اصول » است، و بعد طریق خورا به این « اصول » میرساند نجاشی و علامه او را توثیق کرده اند، و از وی به جلالت و عظمت یاد میکنند، کشی در رجال خود گفته: هشام بن سالم از « سبی » جوزجان بود و در کوفه اقامت داشت، و پس از این اخبار زیادی راجع به او نقل کرده است.

هشام بن حکم که در سنین جوانی بود حضور داشتند حضرت فرمود: یا هشام، گفت: بلی این فرزند پیغمبر، فرمود: مرا با مناظراتی که با عمرو بن عبید انجام دادی آگاه نمیسازی؟ هشام عرض کرد: عظمت مقام تو و هم چنین شرمی که از جنابت دارم مانع است که زبانم در محضر شما باز شود، حضرت فرمود: هرگاه تو را به چیزی فرمان دادم او را به کار بند.

هشام عرض کرد: به من خبر رسید که عمرو بن عبید(1) در مسجد بصره جلساتی دارد، این موضوع بر من گران آمد، به طرف او حرکت کردم و روز جمعه ای وارد بصره شدم، هنگامی که به مسجد رفتم عده زیادی را دیدم که دور یکدیگر نشسته اند

ص: 110

---

1- عمرو بن عبید ابو مروان بصری از شاگردان حسن بصری بود، پس از چندی با او اختلاف پیدا کرد و از او کناره گیری نمود، عمرو بن عبید گاهی به محضر حضرت صادق علیه السلام نیز می آمد و با آن جناب مذاکراتی میکرد، اخبار او با حضرت صادق در کتب حدیث ذکر شده و از آن جمله حدیث مفصلی است که مرحوم کلینی در کافی \_ کتاب المعیشه \_ روایت کرده است. جاحظ گوید: عمرو بن عبید بن باب اصلاً از اهل کابل است، جد او را که «باب» نام داشت از کابل اسیر کردند و در خدمت بنی عدویه کار میکرد، پدرش «عبید» از عمال حکومت وقت بود، عمرو هم در لباس اهل زهد در آمده و خود را معرض از دنیا جلوه میداد، مردم وقتی که این پدر و پسر را میدیدند میگفتند: بدترین مردم اکنون پدر بهترین مردم است؟! عمرو بن عبید از اهل هوی و تظاهر بشمار میرفت، وی دارای عقائد گمراه کنند و منحرف از حق بود، وعده ای را از صراط مستقیم برگردانید.

در این موقع عمرو بن عبید را دیدم در حالیکه رو پوش سیاهی را ازار خود قرار داده و دیگری را به دوش خود افکنده بود، و مردم از وی سؤالاتی میکردند، من نیز در آن میان برای خود جایی باز کردم و آن ها هم برای من جایی باز کردند.

پس از آن در آخرین صف نشستم و گفتم: ای عالم من مردی غریبم مرا اذن ده از شما مسئله ای بپرسم، گفت آری بپرس، هشام گوید: باو گفتم: آیا تو دارای چشم هستی؟! گفت: ای فرزند من این چه سؤالی است که از من میکنی؟ گفتم: سؤال من همین است گفت: ای پسرک من بپرس اگر چه سؤال تو احمقانه است؟! گفتم از مسئله من جواب بگو، گفت: بپرس، گفتم: آیا تو دارای چشمی؟! گفت آری، گفتم بوسیله چشم چه مبینی؟

عمرو بن عبید گفت: بوسیله چشمهایم رنگ ها را تشخیص میدهم، و مردمان را از یکدیگر تمیز داده و آنها را میشناسم، هشام گوید: گفتم: تو دماغ داری؟! گفت: آری، گفتم با او چه کار میکنی؟ گفت بوهای خوب و بد را به آن میفهمم گفتم: آیا دهان داری؟! گفت: آری، گفتم با او چه کاری انجام میدهی، گفت مزه غذاها را میدانم گوید: گفتم: آیا تو دل داری؟! گفت آری، گفتم: با او چه کار میکنی؟ گفت بوسیله او آلام و رنجها و یا خوشیها و لذتها که بر این جوارح وارد میشود درک میکنم.

هشام گوید: گفتم: مگر این جوارح از قلب بی نیاز نیستند؟ گفت خیر گفتم: چگونه است این مطلب و حال این که این جوارح صحیح و سالمند گفت: ای پسرک من جوارح هر گاه در چیزی شك کنند، در چشیدن، یا بوئیدن، آنها را به قلب بر میگردانند در این صورت به توسط قلب شك بر طرف میگردد و یقین حاصل می شود، گوید: گفتم: پس خداوند قلب را برای این آفریده است که شك جوارح را بر طرف کند، گفت: آری گوید: گفتم: پس بنابر این لازم است که آدمی دارای قلب

باشد، والا اعضاء و جوارح آدمی در هیچ امری بیقین نخواهند رسید گفت آری مطلب همین است.

هشام گوید: گفتم: ای ابو مروان خداوند جوارح تو را وانگذاشت تا این که از برای آن امام و پیشوایی قرار داد، تا موضوعات را بطور صحیح به او بفهماند، و چیزهایی را که مورد شك و تردید آنها است برای آنان به مرحله یقین برساند ولی خداوند این همه مردمان را بدون امام و امیگذازد تا آنها در شك و حیرت بمانند، لیکن برای اعضاء و جوارح آدمی امام و پیشوا تعیین می کند؟! هشام گوید: در این هنگام عمرو بن عبید سکوت کرد و هیچ سخن نگفت.

پس از آن به من التفات کرد و گفت: تو هشام هستی؟ گوید: گفتم خیر، گفت آیا با وی مجالست کرده ای؟ گفتم: خیر، گفت پس تو اهل کجا هستی؟ گفتم از مردمان کوفه، گفت: تو همان هشام هستی، هشام گوید: بعد از این مرا به طرف خود خواند و در پهلوی خویش جای داد، و در مجلس خودنشاند، و هیچ سخن نگفت تا من از آن جا حرکت کردم، در این هنگام حضرت صادق علیه السلام خندیدند، و فرمودند: ای هشام این سخنان را از کجا آموختی؟ گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا این مطالب بر زبانم جاری شد. حضرت فرمود: به خدا قسم این سخنان در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.

روزی نظام (1) به هشام گفت: اهل بهشت همیشه در بهشت نخواهند بود، زیرا در این صورت بقاء آنان مانند بقاء خداوند خواهد بود و این امری محال است، هشام گفت: اهل بهشت که همواره در آن جا خواهند بود بقاء آنها از طرف خداوند است که

ص: 112

---

1- ابو اسحاق ابراهیم بن سیارین هانی بصری معروف به « نظام » از رؤسای معتزله و متکلمین بشمار رفته، وی استاد جاحظ و احمد بن خالط بود، و در زمان هارون زندگی میکرد.

این حیات ابدی را به آنان مرحمت فرموده ، لیکن خداوند به خود باقی است و این حیات با بقاء اهل بهشت فرق واضحی دارد ، نظام بار دیگر گفت : بقاء دائمی اهل بهشت از محالات است ، هشام اظهار داشت : پس بنابر این سر نوشت آنان چه خواهد شد ؟ گفت آنان را به هوشی خواهد رسید و يك مرتبه به حالت خمود در خواهند آمد.

هشام گفت : آیا نفهمیده ای که در بهشت هر چه را انسان مایل شود به او میرسد گفت : میدانم ، هشام گفت : اگر اهل بهشت از خداوند بخواهند به آنان زندگی دائمی مرحمت کند آیا پروردگار خواسته آنها را اجابت نخواهد فرمود ؟ نظام گفت : خداوند این موضوع را به آنها الهام نخواهد کرد ، هشام گفت : اگر مردی از اهل بهشت میوه ای را در درختی ببیند و دست خود را بلند کند تا او را از درخت بکند ، در این هنگام میوه دیگری را در درختی ببیند و بخواهد آن را نیز بچیند و دست خود را بطرف او ببرد ، در این وقت که هر دو دست او در شاخه های درخت میباشند ناگهان خشك شوند و در درخت آویزان گردند ، شما خیال میکنید که در بهشت مردم را به دار میزنند ؟! نظام گفت : این محال است هشام گفت : عقیده شما از این گفتار محال تر است ، تو پنداشته ای مردمی که آفریده شده اند ، و مدتی زندگی کرده اند ، پس از این به بهشت رفته اند آنان از بین خواهند رفت و خواهند مرد عجیب نادانی که تو هستی ؟!

هشام بن سالم گوید : ما در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم و عده ای از اصحاب آن جناب نیز در اطرافش بودند ، در این هنگام مردی از اهل شام برو او وارد شد و از حضرت اذن ورود خواست ، امام علیه السلام او را اجازه مرحمت فرمود ، در موقع ورود بر آن حضرت سلام کرد و بعد در جای خود نشست ، پس از این فرمود : چه حاجتی داری ؟ مرد شامی گفت : اطلاع پیدا کرده ام که شما به هر چیزی عالمی ، وهر



موضوعی را که از شما پرسند جواب می‌دهی : بنابر این آمده ام با شما مناظره کنم حضرت فرمود : در چه موضوعی قصد داری با ما مناظره کنی ؟ عرض کرد : قصد دارم در موضوع رفع و نصب و جر سکون قرآن با شما گفتگو نمایم.

در این هنگام امام علیه السلام به حمران فرمود : جواب این مرد را بدهید ، مرد شامی گفت من قصد دارم با شما طرف صحبت واقع شوم با حمران کاری ندارم ، حضرت فرمود : اگر بر او غالب شدی مانند این است که بر من غالب شده باشی . در این وقت مرد شامی بطرف حمران رو آورد و با او بگفتگو پرداخت ، سخن به دراز کشید تا مرد شامی خسته و ملول شد و حمران سؤالات وی را پاسخ می‌گفت ، حضرت صادق علیه السلام فرمود : ای مرد شامی مطلب را چگونه یافتی ؟ شامی گفت : او را مرد ماهری یافتم ، و از هر موضوعی که از او پرسیدم پاسخ داد ، حضرت فرمود ؛ ای حمران تو از وی پرس ، حمران از او سؤالات زیادی کرد ، بعد از این مذاکرات مرد شامی عرض کرد : میل دارم با شما راجع به عربیت صحبت کنم.

در این هنگام حضرت متوجه او شد و فرمود : ای ابان(1) با او مناظره کن ، ابان با او مشغول مناظره شد مرد شامی همواره سخن می‌گفت و از گفتار باز نمی‌ایستاد و بار دیگر به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد : میل دارم با شما در فقه مناظره کنم ، حضرت فرمود : ای زراره با او مناظره کن ، وی با آن مرد به مناظره پرداخت مرد شامی بار دیگر به حضرت صادق عرض کرد : میل دارم با شما در کلام مناظره کنم ، حضرت به مؤمن

ص: 114

---

1- ابان بن تغلب بن رباح ابو سعید بکری جریری از اصحاب حضرت سجاد و باقر و صادق علیهم السلام است ، شیخ در فهرست و علامه در خلاصه او را توثیق و تجلیل کرده اند ، در رجال کشی روایات و اخباری راجع به او نقل شده که از آن جمله هنگامی که خیر فوت ابان را به امام صادق علیه السلام دادند فرمود : به خدا قسم مرگ ابان دلم را به درد آورد . و نیز آن حضرت به ابان فرمود : با مردمان مدینه مجالست کن ، من دوست دارم مردم امثال تو را در میان شیعیان ما بینند.

طاق فرمود: با او مناظره کن، مؤمن طاق با او به گفتگو پرداخت و سخن بدرازا کشید پس از آن مؤمن طاق بر او غلبه کرد، بار دیگر عرض کرد میل دارم در استطاعه با شما گفتگو کنم، حضرت به «طیار»<sup>(1)</sup> فرمود: جواب او را بده راوی گوید: طیار در این موضوع با وی صحبت کرد.

پس از آن عرض کرد: میل دارم در توحید با شما صحبت کنم، حضرت صادق به هشام بن سالم فرمود با او مذاکره کن، وی با او به سخن پرداخت و او را ملزم ساخت، بعد از آن گفت: دوست دارم راجع به امامت با شما سخن گویم، حضرت به هشام بن حکم فرمود: در این موضوع با او مذاکره کن، هشام بن حکم با او به سخن پرداخت، و او را مهلت نمیداد تا عقیده خود را اظهار کند، منطق شیرین هشام موجب شده بود که وی همواره به گفته های او گوش دهد، در این هنگام که او با مرد شامی گرم سخن بود، حضرت صادق علیه السلام ناظر این گفتگوها بود و از این جریان خنده اش گرفته بود، به اندازه ای که دندانهای مبارکش نمایان بود.

مرد شامی در این وقت رو کرد به حضرت صادق و گفت: تو میخواهی به من بفهمانی که در میان شیعیان امثال این مردها را داری، حضرت فرمود: آری مقصودم

ص: 115

---

1- حمزة بن طیار کوفی از اصحاب حضرت باقر و صادق علیهما السلام است، بین علمای رجال در کلمه «طیار» اختلاف است، بعضی این لفظ را صفت برای حمزه آورده اند و جمعی گفته اند: طیار صفت محمد پدر حمزه است، در رجال شیخ «حمزه الطیار» ضبط شده ولی در رجال کشی «حمزه بن الطیار» آمده است. علامه او را در قسم اول خلاصه عنوان کرده، ابن داود وی را مدح نموده، کشی نیز روایاتی درباره او نقل کرده است از آن جمله از هشام بن حکم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام از من پرسید ابن طیار در چه حال است؟ گوید: عرض کردم: او درگذشت، حضرت فرمود: خداوند او را رحمت کند و او را به سرور و خوشحالی و خرمی برساند، او دشمنان ما اهل بیت را از ما دور میکرد، و از ما دفاع می نمود.

همین است؟! پس از آن فرمود: ای برادر اهل شام، اما حمران با تحریف مطالب و مغالطات بر تو غلبه یافت، و حرف حقی از تو پرسید و تو نفهمیدی، ابان بن تغلب حقی را به باطلی آمیخت و تو را از میدان بیرون کرد، زراره بوسیله «قیاس» بر تو پیروزی یافت، طیار مانند پرنده ای است که مینشیند و برمیخیزد، لیکن تو مانند مرغ پر بریده هستی و قادر به قیام نیستی.

اما هشام بن سالم، او نیز میل دارد بنشیند و بپرد، ولی هشام بن حکم با منطق با شما تکلم کرد.

ای برادر اهل شام خداوند حق و باطل را در این دنیا به هم آمیخته، و تشخیص آنها برای مردمان عادی مشکل است، بهمین جهت پیغمبرانی را مبعوث فرموده است تا بین حق و باطل را فرق گذارند و آنها را از هم جدا سازند، علت بعثت انبیاء نیز برای همین موضوع بوده، اگر حق واضح و روشن بود و باطل هم مشخص و نمایان، در این صورت احتیاجی به پیغمبر و وصی نبود.

مرد شامی عرض کرد: رستگارانند کسانی که با شما مجالست دارند، حضرت صادق فرمود: پیغمبر با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل مجالست داشت و آنها اخبار غیبیه را از طرف خداوند به آن حضرت میرسانیدند مرد شامی عرض کرد: مرا از شعیان خود قرار ده و به من علم بیاموز حضرت به هشام فرمود: او را دانش بیاموز و من دوست دارم او شاگرد شما باشد.

علی بن منصور<sup>(1)</sup> و ابو مالک<sup>(2)</sup> حضرمی گویند: ما مرد شامی را بعد از وفات

ص: 116

---

1- علی بن منصور ابو الحسن کوفی از متکلمین و اصحاب هشام بن حکم است وی کتابی در توحید و امامت تالیف کرده و بعضی نوشته اند که این کتاب از تألیفات هشام بوده، وی آن را جمع کرده است.

2- ابو مالک ضحاک حضرمی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است، شیخ و نجاشی گویند وی اهل کوفه بوده و محضر امام صادق را درک کرده است، عده از علمای رجال گفته اند: او زمان آن جناب را درک نکرده و از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است، این راوی از ثقات مشایخ و صاحب تألیف میباشد.

حضرت صادق علیه السلام در نزد هشام دیدیم ، و او هدایای اهل شام را برای او می آورد و هشام نیز هدایای اهل عراق را به او میداد علی بن منصور گفت : این مرد شامی دل پاکی داشت.

سلیمان بن جعفر جعفری گوید : از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم درباره هشام چه می فرمایید ؟ فرمود : خداوند او را رحمت کند ، وی بنده ناصحی بود ، اصحاب ، او را از جهت حسدیکه بر وی داشتند او را اذیت کردند.

داود بن قاسم جعفری(1) گوید : به حضرت جواد عرض کردم : درباره هشام بن حکم چه میفرمائید ؟ حضرت فرمود : خداوند او را رحمت کند وی همواره مدافع این طرف بود ، یعنی وی همیشه از خاندان عصمت و طهارت دفاع میکرد و دشمنان آنها را با منطق و استدلال از میدان بحث و مناظره بیرون می نمود ، و با نیروی علم و تحقیق حقانیت آنان را روشن می ساخت.

علامه حلی در خلاصه گوید : هشام بن حکم از موالیان کنده بود و در محله بنی شیبیان در کوفه منزل داشت ، و در سال 199 ، به بغداد منتقل شد ، او از حضرت صادق و کاظم علیهما السلام روایت می کند و در نقل اخبار ثقه و مورد اعتماد است . از امام صادق و

ص: 117

---

1- داود بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ابو هاشم جعفری از مشایخ بزرگ حدیث و رواة عظیم الشان است ، شیخ در رجال و فهرست گوید : داود ابن قاسم از اصحاب حضرت رضا و جواد و هادی و عسکری علیهم السلام میباشد ، وی از ثقات محدثین و مؤلفین بشمار است نجاشی و علامه و کلیه علمای رجال و فقهای امامیه وی را توثیق و تجلیل کرده اند و از او بفضل و کمال و علم و تقوی یاد میکنند.

کاظم احادیثی در مدح او رسیده، و کسی است که مذهب را با دقت نظر تهذیب نمود، و در علم کلام مهارت داشت، اخباری نیز در مذمت او رسیده و ما در کتاب بزرگ خود از آن ها جواب گفته ایم، و این مرد در نزد من جلیل القدر و عظیم الشان است.

در تنقیح المقال گوید: از خط مرحوم مجلسی نقل شده که او گفته: سید مرتضی از شیخ مفید نقل کرده که هشام بن حکم از بزرگترین اصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده، هشام مردی پرهیز کار و از آن حضرت روایاتی نقل فرموده، پس از آن گفته هشام در منی خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید، و در این هنگام بسیار جوان بود، در مجلسی امام علیه السلام بزرگان و پیر مردان شیعه مانند حمران بن اعین، قیس ماصر، یونس بن یعقوب، و أبو جعفر احول و غیر اینها حضور داشتند.

حضرت صادق علیه السلام هشام را بر آنها فضیلت داد، و حال اینکه تمام آنان از هشام بزرگتر بودند، امام علیه السلام متوجه شد که این موضوع بر اصحابش گران آمد و سبب ناراحتی آنها گردید، رو به آنها نموده فرمود: این جوان ما را بازبان و دل یاری می کند.

در فهرست ابن الندیم (1) مطالب مفصلی راجع به هشام آمده و از آن جمله هشام گوید: من تعجب میکنم از مخالفین خودمان، چگونه کسی را که از آسمان فرمان عزلش صادر شد به خلافت برگزیدند، و کسی را که از آسمان فرمان ولایت و امارت

ص: 118

---

1- محمد بن اسحاق ابو یعقوب ندیم بغدادی مکنی به ابو الفرج و معروف به «ابن الندیم» از نویسندگان مشهور عالم اسلام بوده و فهرست او همواره مرجع و مأخذ مؤلفین و مصنفین است، گویند وی ابتداء کتاب فروش بوده، و از همین راه که با تألیفات و کتب آشنا بوده و با مؤلفین آمیزش داشته این فهرست پر ارزش را نوشته است. نویسندگان عامه و خاصه او را پیرو مذهب شیعه میدانند، علمای بزرگ و مؤلفین شیعه نیز او را مورد اعتماد قرار داده اند و در کتب خود از وی نقل کرده اند، شیخ طوسی و نجاشی در فهرست خود از وی مطالبی در ترجمه بعضی از روایات شیعه اخذ نموده اند.

اورسید عزل کردند ، در این مورد به آیه براءت استدلال میگردد که ابتداء حضرت رسول آیات را به ابی بکر داد تا به مکه رفته و در موسم بخواند ، پس از آن از طرف خداوند فرمان آمده که آیات را از ابو بکر گرفته به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بدهد تا او در موسم برای کفار قریش بخواند.

هشام دشمنان فراوان و مخالفین زیادی داشت ، البته افرادی که اهل نظر و تحقیق هستند ، و به موضوعات مذهبی دقیق و عمیق میباشند ، افراد کوته بین همواره آنها را به داشتن عقائد نادرست متهم میکنند ، هشام ابن حکم نیز از این اشخاص است چون وی در علم کلام بسیار ماهر ، و در سخنوری مقام ارجمندی داشت ، زبان شیوا و بیان رسایش مخالفین را میکوبید ، علمای اهل سنت و فقهای عامه از هر افتزایی نسبت به وی دریغ نداشته اند ، او را به کفر و الحاد متهم داشته اند.

شهرستانی در ملل و نحل فرقه ای را به نام « هشامیه » اسم میبرد و آنها را پیروان هشام بن حکم میداند ، عقیده شهرستانی در مورد هشام مأخذ درستی ندارد ، و صرف اتهام میباشد ، شهرستانی مطالب خود را از دشمنان و مخالفین هشام که با وی عداوت دیرینه داشته اند اخذ کرده ، ولذا گفتار او ارزش ندارد ، و ساحت مقدس هشام بن حکم از این اتهامات ناروا منزه است.

#### 40 - یحیی بن سالم

یکی از ثقات مشایخ و اهل حدیث « یحیی بن سالم » است وی از بزرگان محدثین و مؤلفین به شمار رفته و در کتب رجال از وی تجلیل شده است ، اکنون گفتار و عقائد علماء و فقهاء را در باره او می نگاریم.

شیخ نجاشی در رجال خود گفته : یحیی بن سالم فراء زیدی مذهب و از اهل کوفه

است، وی کتابی تألیف کرده که اهل حدیث از وی روایت کرده اند، و او از « ثقات » اهل حدیث بشمار است، علامه حلی نیز وی را در قسم اول خلاصه عنوان کرده و او را از ثقات میدانند.

در تنقیح المقال گفته: ابن داود(1) او را در قسم دوم از کتاب خود ذکر نموده، وگفتار نجاشی را در باره او آورده است، و در « وجیزه » و « حاوی » این راوی را از موثقین شمرده است.

روایت حضرت عبدالعظیم از یحیی بن سالم در کافی \_ باب نکت و ننف من التنزیل \_ ذکر شده است.

نکاتی درباره کتاب حاضر:

مسند عبدالعظیم حسنی علیه السلام که هم اکنون پیش روی شماست، حاوی 120 حدیث است که ترجمه فارسی هر روایت هم در مقابل آن آمده است. در پاره ای موارد چند روایت، مشابه هم بودند ولی به علت اختلاف در سند، دو روایت جدا تلقی و شماره گذاری شدند.

روایت بلند مناجات موسی با خداوند هم که در بحار الأنوار تقطیع شده بود، از آنجا که اختلافاتی در متن آن دیده می شد، جداگانه آورده شدند.

ص: 120

---

1- حسن بن علی بن داود تقی الدین معروف به « ابن داود » صاحب رجال معروف از بزرگان علماء و نویسندگان است، در امل الاصل گوید: وی از محققین زمان خود بشمار میرفت، او مردی صالح و جلیل القدر و از شاگردان نجم الدین حلی بود. شهید ثانی گوید: وی صاحب تصنیفات و تحقیقات بوده و کتب او در فقه و نحو و عروض و منطق مشهور و معروف است. تولد او در سال 647 بوده و از وفات او ذکری و اطلاعی در دست نیست.

در آخرین روزهای انجام این مسند، به کتابی تازه متولد شده دست یافتیم که در بیروت منتشر شده بود. این کتاب «المعتمد الشریف شاه عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده» نام داشت.

با آنکه این اثر به شکل مستقل درباره مسند عبدالعظیم علیه السلام نبوده و به شرح زندگانی وی هم پرداخته است ولی در آنجا که به احادیث رسیده از حضرت عبدالعظیم علیه السلام می پردازد، بسیار نیکو روایات ایشان را جمع آوری و تبویب می کند، ولی از آن روی که روایات تقطیع شده را غالباً، مستقل و جدا می انگارد تعداد روایات کتابش زیاد شده است. (1)

در کتاب حاضر تلاش رفته است تا روایات رسیده از حضرت عبدالعظیم علیه السلام را از مصادر اولیه نقل کنیم. در پایان کتاب چندین فهرست فنی قرار گرفته است. از جمله آنها فهرست، موضوعی کتاب است که بدین وسیله خواننده را در یافتن موضوعات خاص و گزیده ای، کمک خواهد کرد.

والله ولي التوفيق

ص: 121

---

1- الشریف المعتمد شاه عبدالعظیم الحسنی حیات و مسنده؛ عبدالزهراء عثمان محمد؛ بیروت دارالهادی، 1422 هـ.



بسم الله الرحمن الرحيم

روى أبو الحسين الأسيدي ، عن سهل بن زياد ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني عن أبي جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام أنه قال : سألته عما أهل لغير الله ؟ قال : ما ذبح لصنم أو وثن أو شجر حرم الله ذلك كما حرم الميتة والدم ولحم الخنزير « فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ » (1) أن يأكل الميتة . قال : فقلت له : يا بن رسول الله ! متى تحل للمضطر الميتة ؟ فقال : حدّثني أبي عن أبيه عن آبائه عليهم السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله سئل فقيل له : يا رسول الله ! إنا نكون بأرض فتصيبنا المخمصة فمتى تحل لنا الميتة ؟ قال : ما لم تصطبحوها أو تغتبقوا أو تحتفوا بقلا فشأنكم بهذا . قال عبدالعظيم : فقلت له : يا بن رسول الله ! فما معنى قوله عزّ وجلّ : « فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ » ؟ قال : العادي السارق ، والباغي الذي يبغي الصيد بطراً ولهواً لا ليعود به على عياله ، ليس لهما أن يأكلا الميتة إذ اضطرّاً هي حرام عليهما في حال الاضطرار كما هي حرام عليهما في حال الاختيار ، وليس لهما أن يقصرا في صوم

ص : 122

[1] عبدالعظیم حسنی گوید: از ابو جعفر جواد علیه السلام از « مَا أَهْلٌ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ » پرسیدم؟ فرمود: مقصود ذبیحه هایست که از برای بت ها و یا درختی ذبح می شد، خداوند این نوع ذبیحه ها را حرام نموده هم چنانکه میته و خون و گوشت خوک را حرام کرده است، پس کسی که مضطر گردد و چاره نداشته باشد (در صورتی که «باغی» یعنی راهزن و سارق و هم چنین «عادی» یعنی برای شکار و تفریح سفر نکرده که اضطرار حاصل شود) می تواند از گوشت میته برای سد رمق استفاده کند.

گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چه وقت میته برای انسان مضطر حلال می گردد؟ فرمود: پدرم از پدرش روایت می کرد که این موضوع را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که: یا رسول الله! ما در زمینی قرار می گیریم و در آن جا در شدت و فشار گرسنگی واقع می شویم، در چه وقت میته برای ما حلال می گردد؟ حضرت فرمود: مادامی که برای گردش و تفریح و خوش گذرانی نرفته باشید، و یا سبزی و نباتی در آن جا نباشد که بوسیله آن سدّ جوع نمائید در این صورت مضطر می شوید و اکل میته برای شما حلال است.

گوید: گفتم: معنی گفتار خداوند که فرمود: « فَمَنْ أَضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ » چیست؟ حضرت فرمود: مقصود از «باغ» سارق و راهزن است و «عاد» کسی است که باری تفریح و لذت دنبال شکار می رود نه اینکه مقصود از شکار کردن کمک به اهل بیتش باشد این دو دسته یعنی راهزن و شکارچی که قصدش تفریح باشد در حال اضطرار هم نمی توانند از گوشت میته استفاده کنند همان طور که در حال اختیار هم اکل میته بر آنها حرام بوده، این دو دسته در سفر نیز نمی توانند نماز خود را شکسته بخوانند و روزه خود را افطار کنند.

ولا صلاة في سفر . قال : قلت له : فقوله تعالى : « وَالْمُنْحَنِقَةَ وَالْمَوْفُوذَةَ وَالْمُتَرَدِّيَةَ وَالنَّطِيحَةَ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ » (1) ؟

قال : المنخقة التي انخقت بإخناقها حتى تموت ، والموقوذة التي مرضت ووقدتها المرض حتى لم تكن بها حركة ، المتردية التي تتردى من مكان مرتفع إلى أسفل أو تتردى من جبل أو في بدر فتموت ، والنطيحة التي تنطحها بهيمة أخرى فتموت ، وما أكل السبع منه فمات ، « وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ » على حجر أو على صنم إلا ما أدركت ذكاته فذكي .

قلت : « وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ » ؟

قال : كانوا في الجاهلية يشترون بغيراً فيما بين عشرة أنفس ويستقسمون عليه بالقداح وكانت عشرة سبعة لهم انصباء وثلاثة لا انصباء لها ؛ أما التي لها انصباء : فالفدّ والتوام والنافس والحلس والمسبل والمعلى والرقيب ، وأما التي لا انصباء لها : فالسفح والمنيح والوغد ، وكانوا يجبلون السهام بين عشرة فمن خرج باسمه سهم من التي لا انصباء لها ألزم ثلث ثمن البعير ، فلا يزالون كذلك حتى تقع السهام التي لا انصباء لها إلى ثلاثة فيلزمونهم ثمن البعير ثم ينحرونه ويأكله السبعة الذين لم ينقدوا في ثمنه شيئاً ، ولم يطعموا منه الثلاثة الذين وقروا ثمنه شيئاً ، فلما جاء الإسلام حرم الله تعالى ذكره ذلك فيما حرم وقال عز وجل : « وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَمْ فِسْقٌ » يعني حراماً (2) .

[2] أحمد بن مهراّن ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني ، عن علي بن أسباط ، عن

ص : 124

1- .المائدة/3.

2- .من لا يحضره الفقيه 3/343 ؛ تهذيب الأحكام 9/83 .

گوید: عرض کردم: مقصود از آیه شریفه « وَالْمُنْحَنِقَّةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ » چیست؟ فرمود: «منخنقه» حیوانی است که او را خفه کرده باشند، «موقوذه» حیوانی است که مریض شده و این مرض او را به جایی رسانیده باشد که در هنگام ذبح از خود حرکت و عکس العملی نشان ندهد، «متردیه» حیوانی است که از مکان مرتفعی سقوط کرده و یا در چاه آبی افتاده و مرده باشد، «نطیحه» حیوانی است که حیوان دیگری او را کشته باشد «وما اكل السبع» آن حیوانی است که درندگان او را از هم دریده و مرده باشد.

مقصود از « وَمَا ذُبِحَ عَلَى الثُّبُوبِ » ذبایحی بود که در جاهلیت برای بتان انجام می دادند و خون آنها را به بت ها می مالیدند، این اقسام میتی که در بالا تشریح گردید در صورتیکه قبل از مردن آن حیوان ها را ذبح شرعی کرده باشند میتی بر آنها اطلاق نمی شود.

گوید: عرض کردم: « وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ » را بیان فرمائید.

فرمودند: مردمان جاهلیت شتری را می خریدند و آن را بین ده نفر تقسیم می کردند، و بعد تیرهایی که مخصوص قمار بود روی آن شتر تقسیم شده می گذاشتند، از این ده تیر هفت دانه برنده و سه تیر بازنده بودند، آن تیرها که برنده حساب می شدند آنها را فذ، توام، نافس، حلس، مسبل، معلی، رقیب می گفتند، و تیرهای بازنده را نیز، فسیح، منیح و غد نام گذاری کرده بودند.

در این هنگام اگر يك تیر بازنده به نام یکی از شرکاء بیرون می شد ثلث قیمت شتر را می باخت و این عمل را تکرار می کردند تا هر سه تیر بازنده به نام سه نفر از آن ده نفر بیرون شود، در این موقع آن سه نفر ملزم بودند بهای شتر را بپردازند، پس از این شتر را می کشتند و آن هفت نفر که شتر مفت به آنها رسیده بود گوشت او را می خوردند و به آن سه نفر چیزی نمی دادند، هنگامی که دین مقدس اسلام آمد خداوند این عمل کثیف و غیر مشروع را حرام فرمود.

سليمان مولى طربال ، عن هشام الجواليقي قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : « سُبْحَانَ اللَّهِ » (1) ما يعني به ؟

قال : تنزيهه (2) .

[3] حدّثني محمد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال : حدّثنا علي بن الحسين السعدآبادي ، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، عن عبد العظيم ابن عبد الله الحسيني ، قال : حدّثني علي بن جعفر ، عن أخيه موسى بن جعفر ، عن أبيه عليهما السلام قال : قال علي بن الحسين عليه السلام : ليس لك أن تقعد مع من شئت ؛ لأنّ الله تبارك وتعالى يقول : « إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » (3) .

وليس لك أن تتكلّم بما شئت ؛ لأنّ الله تعالى قال : « وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ » (4) ؛ ولأنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : «رحم الله عبداً قال خيراً فغنم أو صمت فسلم» .

وليس لك أن تسمع ما شئت ؛ لأنّ الله تعالى يقول : « إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً » (5)(6) .

ص: 126

- 1- يوسف/108 ، الأنبياء/22 ، المؤمنون/91 ، النمل/8 ، القصص/68 ، الروم/17 ، الصافات/159 ، الطور/43 ، الحشر/23 .
- 2- الكافي 1/118 ؛ التوحيد 312 .
- 3- الأنعام/68 .
- 4- الإسراء/36 .
- 5- الإسراء/36 .
- 6- مسائل علي بن جعفر 343 ؛ علل الشرائع 2/605 .

[2] هشام گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: «سُبْحَانَ اللَّهِ» چه معنی دارد؟

فرمود: مقصود از سبحان الله پاک و منزّه دانستن خداوند است از هر عیب و نقصی که لایق شأن و مقام کبریایی او نیست.

[3] علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر و او از پدرش جعفر علیهم السلام روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: جایز نیست با هرکس آمیزش کنی؛ زیرا خداوند فرموده است: هرگاه دیدی کسانی را که در آیات ما کنجکاوی می کنند از آنها دوری کن، تا در مطالبی غیر از آیات ما به بحث و جدل پردازند، و اگر چنانچه از طرف شیطان نسیانی به تو عارض شد پس از این تذکر دیگر با این گروه مجالست نکن.

و سزاوار نیست که هرچه دلت خواست بر زبان آوری؛ زیرا خداوند فرموده: از چیزی که علم نداری پیروی نکن، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای را که خیری بر زبان جاری سازد و از آن سودمند گردد یا ساکت شود تا سالم بماند.

و روا نیست که به هر چیزی گوش فرا دهی؛ برای اینکه خداوند فرمود: «همانا گوش و چشم و دل همه در پیشگاه پروردگار مسئولند».

ص: 127

[4] حدّثنا أبو القاسم علي بن أحمد بن موسى بن عمران الدقاق قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدّثنا سهل بن زياد الأدمي، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني قال: حدّثني سيّد علي بن محمّد بن علي الرضا، عن أبيه، عن آبائه، عن الحسن بن علي عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّ أبابكر منّي بمنزلة السمع، وإنّ عمر منّي بمنزلة البصر، وإنّ عثمان منّي بمنزلة الفؤاد.

قال: فلما كان من الغد دخلت إليه وعنده أمير المؤمنين عليه السلام وأبوبكر وعمر وعثمان، فقلت له: يا أبا! سمعتك تقول في أصحابك هؤلاء قولاً فما هو؟

فقال عليه السلام: نعم، ثمّ أشار بيده إليهم فقال: هم السمع والبصر والفؤاد وسيأولون عن ولاية وصيّ هذا وأشار إلى علي بن أبي طالب عليه السلام، ثمّ قال: إنّ الله عزّ وجلّ يقول: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً» (1).

ثمّ قال صلى الله عليه وآله: وعزّة ربّي إنّ جميع أمّتي لموقوفون يوم القيامة ومسؤولون عن ولايته وذلك قول الله عزّ وجلّ: «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (2)(3).

[5] أحمد، عن عبد العظيم، عن الحسين بن مياح، عمّن أخبره قال: قرأ رجل عند أبي عبد الله عليه السلام: «قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (4).

فقال: ليس هكذا هي، إنّما هي «والمؤمنون»، فنحن المؤمنون (5).

[6] أحمد بن مهراّن، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني، عن علي بن أسباط، عن

ص: 128

1- الإسراء/36.

2- الصافات/24.

3- معاني الأخبار 387؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام 2/280.

4- التوبة/105.

5- الكافي 1/424.

عبدالعظیم حسنی فرمود: روایت کرد برایم آقای من علی بن محمد علیهما السلام از پدرش و او از پدراش از حسن بن علی علیهم السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ابوبکر از من به منزله گوش و عمر به منزله چشم و عثمان به منزله دل من هستند .

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: چون روز دیگر خدمت آن حضرت رسیدم در این هنگام امیرالمؤمنین و عمر و ابوبکر و عثمان در خدمت او بودند، عرض کردم: ای پدر! از شما شنیدم درباره اصحابت کلماتی را فرمودی، مقصود از آن گفتارها چه بود؟

حضرت فرمود: آری، اکنون برایت توضیح خواهم داد که مقصودم چه بوده، پس از این حضرت بسوی آنها اشاره کرد و فرمود: اینان چشم و گوش و دل هستند و زود است که از وصی من از آنها پرسیده شود \_ در این هنگام اشاره به علی بن ابی طالب فرمود \_ پس از این گفت: خداوند عزّ و جل فرماید: همانا گوش و چشم و دل مورد بازخواست قرار خواهند گرفت .

بعد فرمود: به عزّت پروردگارم سوگند که همه افراد امت من در روز قیامت ننگه داشته خواهند شد و از ولایت علی بن ابی طالب مورد سؤال قرار خواهند گرفت، این است معنی گفتار خداوند که گفت: آنان را نگهدارید تا بازخواست شوند .

[5] حسین بن میاح از کسی نقل می کند که گفت: کسی نزد امام صادق علیه السلام این آیه را خواند که: بگو انجام دهید که خداوند و پیامبرش و مؤمنان کارهایتان را خواهند دید» .

امام فرمود: این گونه نیست، بلکه «مأمونون» است، و ما همان مأمونان هستیم .



إبراهيم بن عبد الحميد ، عن زيد الشحام قال : قال لي أبو عبد الله عليه السلام \_ ونحن في ليلة الجمعة \_ : إقرأ فإنها ليلة الجمعة قرآنًا .

فقرأت « إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ \* يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ » (1) .

فقال أبو عبد الله عليه السلام : نحن والله الذي رحم الله ونحن والله الذي استثنى الله لكتنا نغني عنهم (2) .

[7] حدّثنا محمّد بن موسى قال : حدّثنا علي بن الحسين السعدآبادي ، عن أحمد بن محمّد بن أبي عبد الله ، عن عبد العظيم ابن عبد الله قال : حدّثني محمّد بن علي عن أبيه عن جدّه قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : قتل النفس من الكبائر ؛ لأنّ الله تعالى يقول : « وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا » (3)(4) .

[8] أحمد بن مهران ، عن عبد العظيم ، عن بكار ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : هكذا نزلت هذه الآية : « وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ (في علي) لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ » (5)(6) .

[9] أحمد بن مهران ، عن عبد العظيم ابن عبد الله الحسيني ، عن علي بن أسباط ، عن

ص : 130

1- .الدخان/40 \_ 42 .

2- .الكافي 1/423 .

3- .النساء/93 .

4- .علل الشرائع 2/478 .

5- .النساء/66 .

6- .الكافي 1/424 .

[6] زید شحّام گوید: شب جمعه ای بود و ما راه می رفتیم که امام صادق علیه السلام به من فرمود: قرآن بخوان؛ زیرا شب جمعه است.  
من این آیه را خواندم: «إِنَّ يَوْمَ الْفِصْلِ (کان) مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ \* يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ» .  
امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا ما را خدا ترحم کرده و ما را خدا استثنا فرموده ولی ما از دوستان خود کارسازی می کنیم .

[7] عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام نقل می کند که ایشان از پدرشان نقل می کند که امام کاظم علیه السلام فرمود: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرماید: قتل نفس از گناهان کبیره است؛ زیرا خدای متعال می فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً» .

[8] امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه این گونه نازل شد: «اگر آنها آنچه را (درباره علی) پند داده شدند، انجام دهند، برایشان بهتر است»

خلف بن حمّاد ، عن ابن مسكان ، عن مالك الجهني قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله تعالى : « أَوْلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً » (1) .

فقال : لا مقدراً ولا مكتوناً .

وسألته عن قوله : « هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً » (2) . فقال : كان مقدراً غير مذكور (3) .

أحمد بن مهران ، عن عبد العظيم الحسني ، عن علي بن أسباط ، عن علي بن عقبة ، عن الحكم بن أيمن ، عن أبي بصير قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : « الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ » (4) إلى آخر الآية . قال : هم المسلمون لآل محمد ، الذين إذا سمعوا الحديث لم يزدوا فيه ولم ينقصوا منه ، جاؤوا به كما سمعوه (5) .

أحمد ، عن عبد العظيم ، عن ابن أذينة ، عن مالك الجهني قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : « وَأَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ » (6) .

قال : من بلغ أن يكون إماماً من آل محمد ينذر بالقرآن كما ينذر به

ص : 132

1- .مریم/67 .

2- .الإنسان/1 .

3- .الكافي 1/147 .

4- .الزمر/18 .

5- .الكافي 1/391 .

6- .الأنعام/19 .

[9] مالک جهنی گوید: از امام صادق علیه السلام از معنی آیه شریفه « أَوْلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً » سؤال کردم .

فرمود : در این هنگام در عالم مشیت و آفرینش انسانی وجود نداشت .

راوی گفت : عرض کردم : پس معنی « هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً » چیست ؟

فرمود : در این زمان مشیت به آفرینش انسان تعلق گرفته بود ولی هنوز وجود خارجی نداشت .

[10] ابوبصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام از قول خداوند « الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ » پرسیدم . فرمودند : آنان کسانی هستند که امور خود را به آل محمد علیهم السلام واگذارند ، و هرگاه از آنها حدیثی شنیدند در آن کم و زیاد نکنند ، و خبر را همانگونه که شنیده اند به مردم برسانند .

[11] مالک جهنی گفت : به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم : معنی آیه شریفه « وَأَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ » چیست ؟

فرمود : مقصود از « من بلغ » امامان از آل محمد علیهم السلام هستند که مردم را بوسیله قرآن انذار می کنند همانگونه که پیغمبر انذار می کرد .

رسول الله صلى الله عليه وآله (1) .

[12] أحمد بن مهران ، عن عبد العظيم ابن عبد الله ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمد صلى الله عليه وآله هكذا : « فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا (آل محمد حَقَّهُمْ) قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا (آل محمد حَقَّهُمْ) رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ » (2)(3) .

[13] حدثنا محمد بن أحمد الشيباني رضى الله عنه قال : حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال : حدثنا سهل بن زياد الآدمي ، عن عبد العظيم ابن عبد الله الحسيني ، عن الإمام علي بن محمد ، عن أبيه محمد بن علي ، عن أبيه الرضا علي بن موسى عليهم السلام قال : خرج أبو حنيفة ذات يوم من عند الصادق عليه السلام فاستقبله موسى بن جعفر عليهما السلام فقال له : يا غلام ! ممن المعصية ؟

قال : لا تخلو من ثلاث : إما أن تكون من الله عز وجل ، وليست منه فلا ينبغي للكريم أن يعدب عبده بما لا يكتسبه ، وإما أن تكون من الله عز وجل ومن العبد ، وليس كذلك فلا ينبغي للشريك القوي أن يظلم الشريك الضعيف ، وإما أن تكون من العبد وهي منه ، فإن عاقبه الله فبذنبه وإن عفا عنه فبكرمه وجوده (4) .

[14] حدثنا محمد بن أحمد السناني قال : حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي ، عن سهل بن زياد الآدمي ، عن عبد العظيم ابن عبد الله الحسيني رضى الله عنه ، عن إبراهيم

ص : 134

- 1- الكافي 1/424 .
- 2- البقرة/59 .
- 3- الكافي 1/423 .
- 4- التوحيد ص 96 ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام 1/37 ؛ تحف العقول، ص 411؛ بحار الأنوار، ج 5، ص 4.

[12] امام باقر علیه السلام فرمود: جبرئیل این آیه را اینگونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: «کسانی که (نسبت به آل محمد) ستم کردند، سخنی جز آنچه دستور داشتند، به جای آوردند، پس ما بر آنها که (نسبت به حق آل محمد) ستم کردند، به سبب کارهای ناروایی که می کردند، از آسمان عذابی نازل کردیم».

[13] عبدالعظیم حسنی از حضرت هادی و او از پدرش از حضرت رضا علیهم السلام روایت کرده که فرمود: ابو حنیفه روزی از خدمت حضرت صادق علیه السلام بیرون می شد، در این هنگام موسی بن جعفر با او روبرو گردید، ابو حنیفه گفت: ای جوان! معصیت و گناه از ناحیه چه کسی است؟ موسی بن جعفر، علیهما السلام فرمود: این سؤال تو از سه موضوع خارج نیست: یا از جانب خداوند است و از طرف عبد نیست، در این صورت سزاوار نیست که خدای کریم و رحیم بنده خود را معذب سازد به جهت معصیتی که از وی صادر نشده است، و یا از جانب خداوند و عبد هر دو صادر شده، در این صورت نیز سزاوار نخواهد بود که شریک قوی رفیق ضعیف خود را ستم نماید. سومین موضوع اینست که معصیت از طرف عبد است و گناه از وی صادر شده در این صورت اگر خداوند از وی درگذرد و گناهان او را بیامرزد این کرم و لطفی است که پروردگار به او نموده است و اگر در اثر نافرمانی که از او صادر شده او را معاقب قرار دهد این به خاطر گناهی است که از وی سر زده است.

[14] ابراهیم بن ابی محمود گوید: از حضرت رضا علیه السلام تفسیر آیه شریفه « وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ » را سؤال کردم.

بن أبي محمود قال : سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن قول الله تعالى : « وَتَرَكَّهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ » (1) .

فقال : إنَّ الله تبارك وتعالى لا- يوصف بالترك كما يوصف خلقه ولكنه متى علم أنهم لا- يرجعون عن الكفر والضلال منعهم المعاونة واللطف وخلق بينهم وبين اختيارهم .

قال : وسألته عن قول الله عزَّ وجلَّ : « خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ » (2) .

قال : الختم هو لطبع قلوب الكفار عقوبة على كفرهم كما قال عزَّ وجلَّ : « بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا » (3) .

قال : وسألته عن الله عزَّ وجلَّ هل يجبر عباده على المعاصي ؟ قال : بل يخيرهم ويمهلهم حتى يتوبوا . قلت : فهل يكلف عباده ما لا يطيقون ؟

فقال : كيف يفعل ذلك وهو يقول : « وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ » (4) ؟

ثم قال عليه السلام : حدَّثني أبي موسى بن جعفر ، عن أبيه جعفر بن محمد عليهما السلام أنه قال : من زعم أن الله تعالى يجبر عباده على المعاصي أو يكلفهم ما لا يطيقون فلا تأكلوا ذبيحته ولا تقبلوا شهادته ولا تصلوا ورائه ولا تعطوه من الزكاة

ص: 136

1- .البقرة/17 .

2- .البقرة/7 .

3- .النساء/155 .

4- .فصلت/46 .

حضرت فرمود: خداوند به صفت «ترك» موصوف نمی شود، هم چنین که مخلوقات او به این صفت متصف هستند، لیکن چون خداوند به بواطن بندگان آگاه است و می داند که آنها از کفر و الحاد و گمراهی برنخواهند گشت، از این جهت لطف و معاونت خود را از آنها گرفته است و آنها را مختار فرموده.

راوی گوید: از آن حضرت معنی « خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ » را پرسیدم.

حضرت فرمود: «ختم» مهر زدن به دل کافران است از جهت عقوبت بر کفران آنها، همان طور که خداوند فرموده: « بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا » پروردگار بر دل آنها مهر زده به جهت کفری که در نهاد آنها است و جز عده اندکی از آنها ایمان نخواهند آورد.

راوی گفت: از آن حضرت پرسیدم: آیا خداوند بندگان خود را به معصیت مجبور می کند؟ فرمود: خداوند بندگان خود را مخیر ساخته و آنها را مهلت داده تا وقتی که توبه کنند و بسوی او باز گردند.

راوی گوید: گفتم: آیا خداوند بندگان را به کارهایی که از طاقت آنها خارج است تکلیف می کند؟

حضرت فرمود: پروردگار چگونه این عمل را خواهد کرد در صورتی که خود فرموده است: « وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ » خداوند به بندگان خود هرگز ظلم نمی کند.

بعد حضرت فرمود: پدرم از پدرش روایت می کرد که می گفت: هرکس گمان کند که پروردگار بندگان را به معاصی مجبور می کند، و یا آنها را به کارهایی که از طاقت آنها بیرون است تکلیف می کند از ذبیحه او نخورید، و شهادت او را نپذیرید، و پشت سر او نماز نگذارید، و او را از زکات چیزی ندهید.



[15] وبهذا الإسناد عن عبدالعظيم ابن عبداللّه الحسني قال : سألت محمّد بن علي الرضا عليه السلام عن قوله عزّ وجلّ : « أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ \* ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ » (2).

قال : يقول الله عزّ وجلّ : بعداً لك من خير الدنيا بعداً وبعداً لك من خير الآخرة (3).

[16] حدّثنا علي بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق رحمه الله قال : حدّثنا محمّد بن هارون الصوفي قال : حدّثنا عبيدالله بن موسى الروياني قال : حدّثنا عبدالعظيم ابن عبداللّه بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهما السلام ، عن إبراهيم ابن أبي محمود قال : قال علي بن موسى الرضا عليهما السلام في قول الله عزّ وجلّ : « وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ » (4) يعني مشرقة تنتظر ثواب ربّها (5).

[17] أحمد بن مهران ، عن عبدالعظيم ابن عبداللّه ، عن يحيى بن سالم ، عن أبي عبداللّه عليه السلام قال : لمّا نزلت : « وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ » (6) قال رسول الله صلى الله عليه وآله : هي أذنك يا علي (7).

[18] أحمد بن مهران ، عن عبدالعظيم ابن عبداللّه الحسني ، عن موسى بن محمّد ، عن

ص : 138

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام 2/113 .

2- .القيامة/34 و35 .

3- .عيون أخبار الرضا عليه السلام 1/59 .

4- .القيامة/22 و23 .

5- .الحاqqة، 12 .

6- .الكافي 1/423 .

7- .الجنّ/16 .

[15] عبدالعظیم حسنی گفت: از حضرت جواد علیه السلام از تفسیر آیه شریفه «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ \* ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» پرسیدم .

فرمود: خداوند می فرماید: دور باشی از خیر دنیا و دور باشی از خیر آخرت.

[16] ابراهیم بن ابی محمود گوید: حضرت رضا علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» می فرمود: یعنی چهره ها در آن روز شاداب و روشن هستند، و در انتظار ثواب و رحمت پروردگار می باشند .

[17] یحیی بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که آیه شریفه «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» نازل گردید حضرت رسول صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: مقصود از «اذن واعیه» گوش شما می باشد .

ص: 139

يونس بن يعقوب ، عمّن ذكره عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « وَالْوِاسْتِقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لِأَسْقِينَاهُمْ مَاءً غَدَقًا » (1) يقول : لأشربنا قلوبهم الإيمان ، والطريقة هي ولاية علي بن أبي طالب والأوصياء عليهم السلام (2) .

[19] أحمد بن مهران ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله الحسني ، عن موسى بن محمّد ، عن يونس بن يعقوب ، عمّن ذكره ، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « وَالْوِاسْتِقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لِأَسْقِينَاهُمْ مَاءً غَدَقًا » (3) قال : يعني لو استقاموا على ولاية علي بن أبي طالب أمير المؤمنين والأوصياء من ولده عليهم السلام وقبلوا طاعتهم في أمرهم ونهيبهم لأسقيناهم ماء غدقا ، يقول : لأشربنا قلوبهم الإيمان ، والطريقة هي الإيمان بولاية علي والأوصياء (4) .

[20] أحمد بن مهران ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله الحسني ، عن ابن أبي عمير قال : أخبرني أسباط بن يحيى الزطي قال : كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فسأله رجل عن قول الله عزّ وجلّ : « إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ \* وَإِنَّهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ » (5) .

قال : فقال : نحن المتوسّمون والسبيل فينا مقيم (6) .

[21] أحمد بن مهران ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله الحسني ، عن موسى بن محمّد العجلي ، عن يونس بن يعقوب رفعه ، عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُفَّهَا » (7) يعني الأوصياء كلّهم (8) .

ص: 140

1- .الجنّ / 16 .

2- .الجنّ / 16 .

3- .الجنّ / 16 .

4- .الكافي 1/220 باب «إنّ الطريقة التي حثّ على الإستقامة عليها ولاية علي عليه السلام» .

5- .الحجر/ 75 و 76 .

6- .الكافي 1/218 .

7- .القمر/ 42 .

8- .الكافي 1/207 .

[18] حضرت باقر علیه السلام درباره آیه شریفه « وَالْوَالِدَاتُ يُغْضَبْنَ عَلَيْكُمْ إِذَا عَصَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ صَادِقَاتٍ فَمِثْلُ مَا عَصَيْتُمْ وَالْوَالِدَاتُ يُغْضَبْنَ عَلَيْكُمْ إِذَا عَصَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ صَادِقَاتٍ فَمِثْلُ مَا عَصَيْتُمْ » فرمود: ما دل این افراد را از ایمان پر خواهیم کرد و مقصود از «طریقه» در این آیه ولایت علی بن ابی طالب و اوصیاء او علیهم السلام است .

[19] حضرت باقر علیه السلام درباره آیه شریفه « وَالْوَالِدَاتُ يُغْضَبْنَ عَلَيْكُمْ إِذَا عَصَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ صَادِقَاتٍ فَمِثْلُ مَا عَصَيْتُمْ » فرمود: اگر مردم در ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیاء از فرزندان او مستقیم و پابرجا باشند ، و از اوامر آنان اطاعت کنند ، و نهی آنها را بپذیرند ، ما این گونه افراد را از آب گوارا سیراب خواهیم کرد ، و همچنین می فرمود : ما دل این اشخاص را از ایمان پر خواهیم نمود ، و مقصود از «طریقه» در این آیه مبارکه ایمان به ولایت علی بن ابی طالب و اوصیاء ایشان علیهم السلام می باشد .

[20] اسباط گوید: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم مردی از وی درباره آیه شریفه « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ \* وَإِنَّهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ » سؤال می کرد . راوی گفت : حضرت در جواب او فرمودند : مقصود از «متوسمین» ما هستیم و «سبیل مقیم» هم راهی است که ما وی را بپا داشته ایم یعنی باید مردم از طریق ما بروند تا به سر منزل مقصود برسند .

[21] امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزّ وجلّ: «همه آیات ما را تکذیب کردند» فرمود : مقصود از آیات ، اوصیاء هستند .

[22] وبهذا الإسناد ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله الحسني ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا : « إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا (آل محمد حتّهم) لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً \* إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً » (1).

ثم قال : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ (في ولاية علي) فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا (بولاية علي) فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » (2)(3).

[23] أحمد ، عن عبدالعظيم ، عن محمد بن الفضيل ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : نزل جبرئيل بهذه الآية هكذا : « فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ (بولاية علي) إِلَّا كُفُوراً » (4).

قال : ونزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا : « وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ (في ولاية علي) فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ (آل محمد) نَاراً » (5)(6).

[24] أحمد ، عن عبدالعظيم ، عن هشام بن الحكم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : « هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ » (7)(8).

ص: 142

1- النساء/168 و169 .

2- النساء/170 .

3- الكافي 1/424 .

4- الإسراء/89 .

5- الكهف/29 .

6- الكافي 1/424 .

7- الحجر/41 .

8- الكافي 1/424 . يعني باضافة الصراط إلى على بكسر اللام والمعروف فتحها.

[22] امام باقر علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام این آیه را اینگونه نازل کرد: «همانا کسانی که (نسبت به حق آل محمد) ستم کردند ، خداوند نمی آمرزدشان و به راهی هدایتشان نکند ، جز راه دوزخ که همیشه در آن جاودانند ، و این برای خدا آسان است» .

سپس فرماید: «ای مردم! پیغمبر از جانب پروردگارتان ، به حق به سوی شما آمده (درباره ولایت علی) ایمان آورید که مایه خیر شماست ، و اگر کافر شوید (به ولایت علی) آنچه در آسمان و زمین است متعلق به خداست» .

[23] امام باقر علیه السلام فرمود: جبرئیل این آیه را اینگونه نازل کرد: «بیشتر مردم (نسبت به ولایت علی) جز ناسپاسی نخواهند» .

و فرمود: جبرئیل علیه السلام این آیه را اینگونه نازل کرد: «بگو این حق از پروردگار شماست (درباره ولایت علی) هرکه خواهد ایمان آورد و هرکه خواهد منکر شود ، ما برای ستمگران (به آل محمد) آتشی آماده کرده ایم» .

[24] امام صادق علیه السلام فرمود: «این راه علی است که مستقیم است» .

[25] عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عبدالعظيم ابن عبداللّه الحسني قال: حدّثني أبو جعفر صلوات اللّه عليه قال: سمعت أبي يقول: سمعت أبي موسى بن جعفر عليهم السلام يقول: دخل عمرو بن عبيد على أبي عبداللّه عليه السلام، فلما سلّم وجلس تلا هذه الآية: « الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ » (1) ثم أمسك.

فقال له أبو عبداللّه عليه السلام: ما أسكتك؟

قال: أحبّ أن أعرف الكبائر من كتاب اللّه عزّ وجلّ.

فقال: نعم يا عمرو! أكبر الكبائر الإشراك باللّه، يقول اللّه: « مَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ » (2).

وبعد الأياس من روح اللّه؛ لأنّ اللّه عزّ وجلّ يقول: « إِنَّهُ لَا يَبْئُسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ » (3).

ثمّ الأيمن لمكر اللّه؛ لأنّ اللّه عزّ وجلّ يقول: « فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ » (4).

ومنها عقوق الوالدين؛ لأنّ اللّه سبحانه جعل العاق جباراً شقيماً (5).

وقتل النفس التي حرّم اللّه إلاّ بالحقّ؛ لأنّ اللّه عزّ وجلّ يقول: « فَجَزَأُوهُ »

ص: 144

1- الشورى/37.

2- المائدة/72.

3- يوسف/87.

4- الأعراف/99.

5- في آية 32 من سورة مريم.

[25] عبدالعظیم حسنی گفت: حضرت ابو جعفر جواد علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: از پدر خود موسی بن جعفر شنیدم که فرمود: عمرو بن عبید خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید، پس از سلام در محضر آن بزرگوار نشست و آیه شریفه «الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ» را قرائت نموده و پس از خواندن آیه سکوت کرد.

حضرت فرمود: چرا سکوت کردی؟

عرض کرد: میل دارم گناهان کبیره را در قرآن بشناسم.

امام صادق در این هنگام گناهان کبیره را برای او تشریح کرده و فرمودند: بزرگترین گناهان شرك به خداست، خداوند می فرماید: «هرکس برای خدا شریکی قائل شود پروردگار بهشت را بر او حرام خواهد ساخت».

از گناهان کبیره نومیدی از رحمت خداوند است؛ زیرا که فرموده: «از رحمت پروردگار نومید نمی گردند مگر کافران».

از گناهان کبیره راحت بودن از مکر خدا است، یعنی انسان به عذاب و غضب خداوند اعتنا نکند و با کمال آسایش به معصیت و نافرمانی پروردگار خود را مشغول سازد؛ زیرا خداوند می فرماید: «از عذاب و مکر پروردگار ایمن نخواهند بود مگر گروه زیانکاران».

از جمله معاصی کبیره نافرمانی پدر و مادر است، خداوند سبحان کسانی را که از فرمان پدر و مادر سرپیچی نمایند آنها را بدبخت و ستمگر معرفی فرموده است.

از گناهان بزرگ کشتن کسی که خداوند ریختن خون وی را حرام نموده است، مگر اشخاصی که بدستور حکام شرع حکم قتل آنها صادر شده باشد، پروردگار می فرماید: «جزای کسی که خون مؤمنی را بریزد دوزخ است و او همواره در آنجا معذب خواهد بود».



جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ... » (1) إلى آخر الآية .

وقذف المحصنة ؛ لأنَّ الله عزَّ وجلَّ يقول : « لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (2) .

وأكل مال اليتيم ؛ لأنَّ الله عزَّ وجلَّ يقول : « إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا » (3) .

والفرار من الزحف ؛ لأنَّ الله عزَّ وجلَّ يقول : « وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا - مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ » (4) .

وأكل الربا ؛ لأنَّ الله عزَّ وجلَّ يقول : « الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ » (5) .

والسحر ؛ لأنَّ الله عزَّ وجلَّ يقول : « وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ » (6) .

والزنا ؛ لأنَّ الله عزَّ وجلَّ يقول : « وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا \* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخَلُدْ فِيهِ مُهَانًا » (7) .

ص: 146

1- النساء/93 .

2- النور/23 .

3- النساء/10 .

4- الأنفال/16 .

5- البقرة/275 .

6- البقرة/102 .

7- الفرقان/68\_69 .

از معاصی کبیره نسبت دادن زنا به زن مسلمان و مرد مسلمان است ، و بطور کلی نسبت دادن هر عمل زشت و فعل حرامی به مسلمانان از گناهان بزرگ است ، خداوند در قرآن فرموده : «این اشخاص که مسلمین را به اعمال زشت نسبت می دهند در دنیا و آخرت از رحمت و آمرزش پروردگار دور هستند ، و برای آنان عذاب بزرگی آماده است» .

از گناهان بزرگ خوردن مال ایتام و تصرف غیر مشروع در اموال آنان است ، خداوند می فرماید : «کسانی که مال ایتام را می خورند مانند این است که آتش می خورند و زود است که به آتش دوزخ پیوندند» .

از معصیتهای بزرگ فرار نمودن از جهاد و دوری از اجتماع مسلمین در جنگ با کفار است ، خداوند می فرماید : «هرکس از مسلمانان در روز جهاد با دشمن فرار کند و پشت به جنگ نماید مشمول غضب خداوند شده و در جهنم منزل خواهد کرد ، مگر اشخاصی که از جبهه برگردند و خود را برای حمله بعدی آماده نمایند ، یا سربازانی که از عده ای فرار کرده و به دسته دیگری از مجاهدین متصل شوند» .

از گناهان کبیره خوردن ربا و گرفتن نزول و بهره است ، خداوند فرماید : «کسانی که ربا می خورند، روز قیامت پیا نخیزند مگر مانند آنکس که شیطان او را آسیب رسانیده و دیوانه شده باشد» .

از معاصی کبیر سحر و جادویی است ، خداوند فرموده : همانا دانستند آن کس که سحر و جادویی را بخرد و فراگیرد ، برای او در آخرت بهره و نصیبی نخواهد بود» .

از گناهان بزرگ زنا کردن و زنا دادن است ، پروردگار فرموده : «هرکس مرتکب این کار زشت گردد، به گناه و حرام خواهد پیوست ، و بر مرتکب این فعل شنیع روز قیامت عذاب دو چندان خواهد بود و در آتش دوزخ به خواری و سرافکندگی جاودان خواهد ماند» .

واليمين الغموس الفاجرة ؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول : « إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ » (1)

والغلول ؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول : « وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » (2) .

ومنع الزكاة المفروضة ؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول : « فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ » (3) .

وشهادة الزور وكتمان الشهادة ؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول : « وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ » (4) .

وشرب الخمر ؛ لأنّ الله عزّ وجلّ نهى عنها كما نهى عن عبادة الأوثان .

وترك الصلاة متعمّداً أو شيئاً ممّا فرض الله ؛ لأنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : من ترك الصلاة متعمّداً فقد برء من ذمّة الله وذمّة رسول الله صلى الله عليه وآله .

وتنقض العهد وقطيعة الرحم ؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول : « أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ » (5) .

قال : فخرج عمرو وله صراخ من بكائه وهو يقول : هلك من قال برأيه ونازعكم في الفضل والعلم (6) .

[26] حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل قال : حدّثنا علي بن الحسين السعدآبادي

ص: 148

1- آل عمران/77 .

2- آل عمران/161 .

3- التوبة/35 .

4- البقرة/283 .

5- الرعد/25 .

6- الكافي 2/285 ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام 2/257 ؛ علل الشرائع 2/391 .

از معاصی کبیره دروغی است که صاحبش را در زشتی و بدکاری فروبرد ، خداوند فرموده : «کسانی که به عهد خدا و سوگند، بهای اندکی را می خرند» یعنی با قسم دروغ منافع خود را در نظر می گیرند «این مردم در آخرت بهره و فایده ای نخواهند داشت» .

از گناهان بزرگ خیانت در امانت و اموال مسلمین است ، خداوند می فرماید : «هرکس خیانت بورزد و اموال مردم را که در نزد وی امانت نهاده شده حیف و میل نماید ، با همان خیانت و کار زشتی که انجام داده در محضر پروردگار حاضر خواهد گردید» .

از معاصی کبیره ندادن زکات واجب است ، خداوند فرماید : «بوسیله پولهای اندوخته که حقوق واجبه آنها داده نشده باشد ، صورت ها و پهلوها و پشت های آنها داغ خواهد شد».

از معاصی کبیره گواهی دادن به دروغ و یا تزویر و مخفی داشتن شهادت است در هنگامی که به آن احتیاج پیدا شود ، خداوند می فرماید : «هرکس در وقت احتیاج به شهادت گواهی ندهد این شخص دلش آسوده و معصیت کار است» .

از گناهان کبیره نوشیدن شراب و استعمال مسکرات است ؛ زیرا خداوند از خوردن شراب نهی فرموده ، هم چنان که از پرستش بتان جلوگیری نموده است .

از معاصی بزرگ ترك نماز از روی قصد و عمد است ، و یا هر عملی را که خداوند واجب نموده ترك شود ، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هرکس نماز را از روی قصد و عمد ترك نماید از ذمه پروردگار و پیغمبرش بیرون خواهد شد .

از گناهان بزرگ پیمان شکنی و قطع رحم است ، خداوند فرماید : «این دسته از مردمان که گرفتار این صفت مذموم شوند ، مشمول لعنت خداوند خواهند شد و برای آنان عاقبت بدی خواهد بود» .

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود : در این هنگام عمرو بن عبید از محضر حضرت صادق علیه السلام بیرون شد ، در حالیکه گریه اش بلند شده بود و می گفت : هلاک گردید کسی که از نزد خود مطلبی گفت ، و با شما در فضیلت و دانش خصومت ورزید .

قال : حدّثنا أحمد بن محمّد بن محمّد قال : حدّثني عبدالعظيم ابن عبدالله الحسيني عن محمّد بن علي عليهما السلام قال : سمعت أبي يقول : سمعت جعفر بن محمّد عليه السلام يقول : قذف المحصنات من الكبائر ؛ لأنّ الله عزّ وجلّ يقول : « لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ » (1)(2) .

[27] عن عبدالعظيم الحسيني رضی الله عنه قال : قلت لمحمّد بن علي بن موسى عليهم السلام : يا مولاي ! إنّي لأرجو أن تكون القائم من أهل بيت محمّد الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً .

فقال عليه السلام : مأمّناً إلاّ قائم بأمر الله ، وهاذ إلى دين الله ، ولكن القائم الذي يطهر الله به الأرض من أهل الكفر والجحود ويملأ الأرض قسطاً وعدلاً هو الذي يخفى على الناس ولادته ، ويغيب عنهم شخصه ، ويحرم عليهم تسميته ، وهو سمّي رسول الله وكنيته ، وهو الذي تطوى له الأرض ويدلّ له كلّ صعب ، يجتمع إليه من أصحابه عدّة أهل بدر : ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً من أقاصي الأرض وذلك قول الله : « أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (3) فإذا اجتمعت له هذه العدّة من أهل الإخلاص أظهر الله أمره ، فإذا كمل له العقد وهو : عشرة آلاف رجل خرج بإذن الله ، فلا يزال يقتل أعداء الله حتّى يرضى عزّ وجلّ .

قال عبدالعظيم : فقلت له : يا سيّدي ! فكيف يعلم أنّ الله قد رضي ؟

ص : 150

1- .النور/23 .

2- .علل الشرائع 2/480 .

3- .البقرة/148 .

[26] عبدالعظیم حسنی گوید: از حضرت ابو جعفر جواد شنیدم می فرمود: پدرم از پدرش نقل می کرد از پدرم حضرت صادق علیه السلام که فرمود: نسبت دادن فحشاء به زنان پارسا از گناه بزرگ است، برای اینکه پروردگار در قرآن فرمود: «این اشخاص که زنان را به کارهای زشت متهم می کنند در دنیا و آخرت از رحمت خداوند دورند و در عذاب سخت و دردناکی گرفتار خواهند گردید».

[27] عبدالعظیم حسنی گفت: به حضرت جواد عرض کردم: من امیدوارم که آن «قائم» که زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد از خاندان حضرت رسول الله، شما باشی.

حضرت فرمود: ای ابوالقاسم! ما اهل بیت همه قائم به امر خداوندیم و راهنمای دین او هستیم، لیکن آن قائم که خداوند بوسیله او جهان را از کفر و آلودگی و ظلم و جنایت پاک خواهد کرد، و جهان را پر از عدل و داد می نماید، کسی است که ولادت او از انتظار مخفی می ماند و شخص او از مردم پنهان می شود، و بردن نام او بر مردم حرام می گردد، آن حضرت با پیغمبر هم نام و کنیه است، وی آن شخصی است که زمین از برای او، درهم پیچیده می گردد و هر دشواری برایش آسان می شود، یاران وی که به اندازه اصحاب بدر هستند در هر کجای دنیا باشند پیرامونش جمع می شوند، و تفسیر آیه شریفه «أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» در هر جایی که باشید خداوند همه شما را جمع می کند و پروردگار به همه چیز توانا است ناظر به این معنا است، هرگاه این عده که از اهل اخلاص اند اجتماع کنند، خداوند امر او را اظهار خواهد نمود، وقتی که لشگریان آن حضرت که ده هزار نفرند به هم پیوندند در این هنگام به فرمان و اذن پروردگار ظهور خواهد نمود، و دشمنان خداوند را خواهد کشت تا از وی راضی گردد.

عبدالعظیم حسنی گوید: عرض کردم: آن بزرگوار از کجا می داند که خدا از وی راضی شده است؟

قال : يلقي في قلبه الرحمة ، فإذا دخل المدينة أخرج اللات والعزى فأحرقهما (1) .

[28]وعنه (2) قال : وعنه (3) قال : أخبرنا الحسين بن عبيدالله ، عن علي بن محمد بن محمد العلوي قال : حدثني محمد بن موسى الرقي قال : حدثنا علي بن محمد بن أبي القاسم ، عن أحمد ابن أبي عبدالله البرقي ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله الحسني ، عن أبيه ، عن أبان مولى زيد بن علي ، عن عاصم بن بهدلة ، عن شريح القاضي قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام لأصحابه يوماً وهو يعظهم : ترصدوا مواعيد الآجال وباشروها بمحاسن الأعمال ، ولا تركنوا إلى ذخائر الأموال فتخليكم خدائع الآمال ، إن الدنيا خداعة صرّاعة ، مكّارة غزارة سحّارة ، أنهارها لامعة ، وثمراتها يانعة ، ظاهرها سرور ، وباطنها غرور ، تأكلكم بأضرار المنايا ، وتببركم بأتلاف الرزايا ، لهم بها أولاد الموت ، وآثروا زينتها فطلبوا رتبته ، جهل الرجل ومن ذلك الرجل المولع بلذاتها ، والساكن إلى فرحتها ، والآمن لغدرتها ! دّرات عليكم بصروفها ، ورمتمكم بسهام حتوفها ، فهي تنزع أرواحكم نزعاً ، وأنتم تجمعون لها جمعاً ، للموت تولدون ، وإلى القبور تنقلون ، وعلى التراب تتومون ، وإلى الدود تسلمون ، وإلى الحساب تبعثون .

يا ذا الحيل والآراء والفقهاء والأنبياء ! أذكروا مصارع الآباء ، فكأنكم بالنفوس قد سلبت ، وبالأبدان قد عريت ، وبالمواييت قد قسمت ، فتصير \_ يا ذا الدلال والهيئة والجمال \_ إلى منزلة شعناء ، ومحلّة غبراء ، فتنوم على خدك في لحدك ، في منزل قلّ زوّاره ، وملّ عمّاله ، حتّى تشقّ عن القبور

ص: 152

1- .كمال الدين 1/36 ؛ الاحتجاج 2/249 .

2- .عن شريح القاضي .

3- .الأمالى للطوسى 652 .

فرمود: در دل وی رحمت و عاطفه ای پیدا می شود که حاکی از رضایت خداوند است، و هرگاه داخل مدینه شود لات و عزی را از قبر بیرون می کند و می سوزاند.

[28] شریح قاضی گوید: امیرالمؤمنین روزی به اصحاب و یاران خود در ضمن موعظه فرمود: مراقب وعده های مرگ باشید، و به کارهای نیک مباشرت کنید، و به اندوختن ثروت و ذخایر اموال میل نکنید که شما را به مکر و فریب و آرزوهای دور و دراز تسلیم می کند، همانا دنیا بسیار فریبکار، حيله گر، گول زن و جادوگر است و پشت آدمی را به خاک می رساند، دنیا در ظاهر زیندگی و درخشندگی دارد و طالبین خود را چون سرابی می فریبد، دنیا در ظاهر موجب خوشحالی و در باطن دارای مکر و حيله است و با دندانه های مرگ شما را خواهد خورد. آدمیان در دنیا فرزندان مرگ هستند، لیکن باز آنها زینت دنیا را اختیار کردند، و جاه و مقام آن را برگزیدند، مرد طالب دنیای فانی نادان است، مردی که به لذت های دنیای فانی حریص و به خوشیهای آن دلبسته دارد و از مکر و فریب این جهان آسوده است، این دنیا همواره در حال تغییر و تبدل است، روزی گرفتاریهای او شما را احاطه خواهد کرد، و باتیرهای مرگ پیکرهای شما را هدف قرار خواهد داد، این جهان جانهای شما را قبض می کند ولی شما برای دنیا ثروت و اموال جمع می کنید؟ شما برای مردن متولد می شوید، و به قبرها منتقل می گردید و روی خاکها می خوابید، و به مار و مور تسلیم می شوید، و برای حساب تسلیم عدالت پرودگار خواهید شد.

ای صاحبان حيله ها و اندیشه ها! ای اصحاب عقلها و خردها! از خوابگاه پدران خود یادی کنید، در این هنگام اشخاصی را خواهی دید برهنه و بدنهایی که عریان گردیده و ثروت و اموال آنان در بین وراثت تقسیم شده است. ای صاحب وقار که همواره به هیكل زیبایت متوجه بودی! اکنون به منزلی قدم می گذاری که پر از گرد و غبار و سنگ و کلوخ است، در این جا با چهره خود به روی خاک خواهی خفت، در حالی که این منزل زاترش کم است و کمتر کسی از شما دیدن می کند. تا آن وقت که قبرت از هم بشکافتد



وتبعث إلى النشور، فإن ختم لك بالسعادة صرت إلى الحبور، وأنت ملك مطاع، وآمن لايراع، يطوف عليكم ولدان كأنهم الجمان بكأس من معين بيضاء لذة للشاربين، أهل الجنة فيها يتنعمون، وأهل النار فيها يعدّون، هؤلاء في السندس والحريير يتبخثرون، وهؤلاء في الجحيم والسعير يتقلّبون، هؤلاء تحشى جماجمهم بمسك الجنان، وهؤلاء يضربون بمقامع النيران، هؤلاء يعانقون الحور في الحجال، وهؤلاء يطوقون أطواقاً في النار بالأغلال، في قلبه فرع قد أعى الأطبّاء وبه داء لايقبل الدواء .

يا من يُسلم إلى الدود ويُهدى إليه ! اعتبر بما تسمع وترى، وقل لعينيك تجفو لذة الكرى، وتفيض من الدموع بعد الدموع تترى، بيتك القبر بيت الأهوال والبلى، وغايتك الموت، يا قليل الحياء ! إسمع يا ذا الغفلة والتصيف، من ذي الوعظ والتعريف، جعل يوم الحشر يوم العرض والسؤال، والحباء والنكال، يوم تقلّب إليه أعمال الأنام، وتحصى فيه جميع الآثام، يوم تذوب من النفوس أحداق عيونها، وتضع الحوامل ما في بطونها، ويفرق بين كلّ نفس وحببيها، ويحار في تلك الأهوال عقل لبيها، إذ تنكرت الأرض بعد حسن عمارتها، وتبدلت بالخلق بعد أنيق زهرتها .

أخرجت من معادن الغيب أثقالها، ونفضت إلى الله أحمالها، يوم لاينفع الجدّ إذ عاينوا الهول الشديد فاستكانوا، وعرف المجرمون بسيماهم فاستبانوا، فانشقت القبور بعد طول انطباقها، واستسلمت النفوس إلى الله بأسبابها .

كشفت عن الآخرة غطاؤها، وظهر للخلق أنباؤها، فدكت الأرض دكاً دكاً، ومدت لأمر يراد بها مدّاً مدّاً، واشتدّ المثارون إلى الله شدّاً شدّاً،

و برای حشر و نشر مبعوث گردی، اگر زندگی تو به سعادت پایان یافته باشد به خوشوقتی و شادکامی خواهی رسید در حالی که پادشاه و فرمان روایی می گردی و در امن و آسایش قرار می گیری که در او خوف و خشیت و بیم و هراسی به تو نخواهد رسید، برای خدمت گذاری شما جوانانی گمارده شده اند که گویا درّ و مرواریدند، در دست آنها ظرفهایی نهاده شده که از آب خوشگوار و شیرین پر شده و بهشتیان را سیراب می کنند، مردمان بهشت در آن جا همواره در نعمت هستند، و دوزخیان همواره در دوزخ معذب می باشند. بهشتیان در لباسهای فاخر و زیبا بخود می بالند، و دوزخیان از حرارت آتش جهنّم در خود می پیچند، آنان در بهشت به مشك و عنبر خوشبو می شوند، اینان در دوزخ با گرزهای آتشین مضروب می گردند، آنها با حورالعین هم آغوش می باشند، اینها در آتش با غل و زنجیرها بسته شده اند، اینک در دل من دردی است که اطباء از معالجه آن حیران و عاجزند، و در او دردی است که دواپذیر نیست.

ای کسی که به مار و مور تسلیم و هدیه می شوی! از آنچه شنیده و دیده ای پند گیر، به دیدگانت بگو از لذت خواب درگذرند و همواره اشک بریزند، منزلگاه تو سرانجام قبر است منزلی که در آن بیم و خوف و هول و هراس و پوسیدگی است، پایان زندگی تو مرگ است و تو اندک شرمی از اعمال و افعال نداری. ای کسی که در غفلت و گمراهی فرو رفته ای! از واعظ ناصح که طرق خیر و سعادت را به شما می فهماند بشنو، روز قیامت هنگام عرض اعمال و سؤال از افعال و اقوال بندگان است، آن روز موقع شرمندگی از کارهای ناشایست و روز سرافکنندگی است، روزی که اعمال بندگان در او زیر و رو می گردند و تمام گناهان بشمارش می آیند، روزی که از فرط گرمی و حرارت چشمها آب می شوند، و زنان باردار از خوف و هراس سقط اولاد می نمایند، در این روز بین دوستان جدایی خواهد افتاد و از هیبت و عظمت آن روز عقل خردمندان سرگردان خواهد شد، زمین پس از آبادانی به حالت خرابی خواهد گرائید و نزهت و خرمی آن به خارستانی تبدیل خواهد گردید. روز قیامت زمین از معادن غیب گوهرهای گرانبهای خود را خارج خواهد ساخت و آنچه را که در بر دارد بسوی پروردگار حمل خواهد کرد، گناهکاران با قیافه هایی که دارند شناخته می گردند، سیمای آنان مجرم بودن آنها را می فهماند، روز قیامت قبرها پس از مدتی که به هم آمده بود از هم باز می گردد، و مردمان با اعمال خود به محکمه عدل پروردگار حاضر خواهند گردید.

وتزاحفت الخلائق إلى المحشر زحفاً زحفاً، وردّ المجرمون على الأعقاب ردّاً ردّاً.

وجد الأمر \_ ويحك يا إنسان \_ جدّاً جدّاً، وقربوا للحساب فرداً فرداً، وجاء ربك والملك صفاً صفاً، يسألهم عمّا عملوا حرفاً حرفاً، فجيء بهم عراة الأبدان، خشعاً أبصارهم، أمامهم الحساب، ومن ورائهم جهنم يسمعون زفيرها، ويرون سعيها.

فلم يجدوا ناصرًا ولا ولياً يجيرهم من الذلّ، فهم يعدون سراعاً إلى مواقف الحشر، يساقون سوقاً، فالسماوات مطويات بيمينه كطيّ السجلّ للكتب، والعباد على الصراط وجلت قلوبهم، يظنون أنّهم لا يسلمون، ولا يؤذن لهم فيتكلمون، ولا يقبل منهم فيعتذرون.

قد ختم على أفواههم، واستنطقت أيديهم وأرجلهم بما كانوا يعملون، يا لها من ساعة ما أشجى مواقعها من القلوب حين ميّز بين الفريقين؛ فريق في الجنة وفريق في السعير، من مثل هذا فليهرب الهاربون، إذا كانت الدار الآخرة لها يعمل العاملون (1)

[29] حدّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي قال: حدّثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه قال: حدّثنا إبراهيم بن علي، عن عبد العظيم ابن عبد الله الحسني، عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: « ثُمَّ لِيَقْضُوا تَقْتُلُهُمْ » (2) قال: هو الحفوف والشعث.

قال: ومن التفث أن تتكلّم في إحرامك بكلام قبيح فإذا دخلت مكة فطفت

ص: 156

1- الأماشي للطوسي 652

2- الحج/29.

روز قیامت زمین از معادن غیب گوهرهای گرانبهای خود را خارج خواهد ساخت و آنچه را که در بر دارد بسوی پروردگار حمل خواهد کرد، گناهکاران با قیافه‌هایی که دارند شناخته می‌گردند، سیمای آنان مجرم بودن آنها را می‌فهماند، روز قیامت قبرها پس از مدتی که به هم آمده بود از هم باز می‌گردد، و مردمان با اعمال خود به محکمه عدل پروردگار حاضر خواهند گردید.

در این موقع پرده از روی غیب برداشته شده و آخرت نمایان می‌شود، زمین را خواهی دید که از هم پاشیده و متلاشی گردیده و کوه‌های آن به هم فروریخته و پستی و بلندی آن از بین رفته و هموار گردیده.

اینان در این روز برای خود یاری کننده و دوستی نمی‌بینند که آنها را از این ورطه هولناک برهانند، و یا آنان را از این ذلت و خواری نجات داده و پناه دهد، این مردم با شتاب و عجله بسوی عرصات قیامت رو می‌آورند و عده‌ای نیز بدون اختیار بطرف محشر رانده می‌شوند، در این هنگام آسمانها بدست قدرت پروردگار در هم پیچیده می‌گردند مانند پیچیدن صحائف و اوراق کتب، بندگان خداوند هنگام عبور بر صراط خائف و ترسان هستند و دل‌های آنان لرزان و مضطرب است، آنان گمان می‌کنند که از این راه جان سالم به در نخواهند برد، و به این اشخاص اذن سخن گفتن داده نخواهد شد و عذر آنها پذیرفته نخواهد گردید.

به دهان این گنه کاران مهر زده شده و قادر به سخن گفتن نیستند، لیکن دستها و پاهاى آنها به گفتار آیند و اعمال ناشایسته ایشان را که مرتکب شده اند بازگو نمایند، وای از آن وقتی که بین دو دسته \_ گناهکاران و نیکوکاران \_ جدایی افکنده شود، این ساعت بسیار سختی است و دلها در این موقع در ناراحتی فوق العاده قرار می‌گیرند، نیکوکاران بسوی بهشت روند و بدکاران بطرف دوزخ رو آورند. اکنون از مانند این عذابها و ناراحتیها که برای انسان یاغی و طاغی مهیا است باید فرار کرد و برای منزل آخرت که سر منزل مقصود انسان است باید کوشید.

[29] معاویة بن عمّار روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر و بیان آیه شریفه « ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ » فرمود: «تفت» نظافت کردن و ناخن گرفتن و موی سر را

بالبیت وتكلّمت بكلام طيّب كان ذلك كفّارته (1).

[30] وعنه قال: أخبرنا جماعة، عن أبي المفضل قال: حدّثنا علي بن أحمد بن نصر البندنجي بالرقّة قال: حدّثنا أبو تراب عبيدالله بن موسى الروياني قال: حدّثنا عبدالعظيم ابن عبدالله الحسني قال: حدّثنا أبو جعفر محمّد بن علي، عن أبيه، عن جدّه، عن جعفر بن محمّد، عن آبائه، عن علي عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: السنّة سنّتان: سنّة في فريضة؛ الأخذ بها هدي وتركها ضلالة، وسنّة في غير فريضة؛ الأخذ بها فضيلة، وتركها إلى غيرها خطيئة (2).

[31] حدّثنا محمّد بن أحمد الشيباني رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبدالله الكوفي قال: حدّثنا سهل بن زياد، عن عبدالعظيم ابن عبدالله الحسني قال: سمعت أبا الحسن علي بن محمّد العسكري عليهما السلام يقول: معنى الرجيم أنّه مرجوم باللّعن، مطرود من مواضع الخير، لا يذكره مؤمن إلاّ لعنه، وأنّ في علم الله السابق أنّه إذا خرج القائم عليه السلام لا يبقى مؤمن في زمانه إلاّ رجمه بالحجارة كما كان قبل ذلك مرجوماً باللّعن (3).

[32] أخبرنا محمّد بن محمّد قال: أخبرنا أبو الحسن علي بن خالد المراغي قال: حدّثنا أبو صالح محمّد بن فيض العجلي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا عبدالعظيم ابن عبدالله الحسني رضی الله عنه قال: حدّثنا أبو جعفر محمّد بن علي بن موسى قال: حدّثني أبي الرضا علي بن موسى قال: حدّثني أبي موسى بن جعفر بن محمّد قال: حدّثني أبي جعفر قال: حدّثني أبي محمّد بن علي قال: حدّثني أبي علي بن الحسين

ص: 158

- 1- معاني الأخبار 339.
- 2- الأمالي للطوسي 589.
- 3- معاني الأخبار 139 باب معنى الرجيم.

تمیز نمودن است .

فرمود : یکی از معانی «تفت» این است که در هنگام احرام سخنان زشتی را به زبان بیاوری ، هرگاه داخل مکه شده و طواف خانه را بجا آوردی و سخنان پاکیزه بر زبان روان ساختی ، این گفتار نیک کفاره کلمات زشت خواهد شد .

[30] حضرت ابو جعفر جواد از پدرش و او از آباء گرامش از خاتم النبیین علیهم السلام روایت کرده که آن بزرگوار فرمود : سنت بر دو قسم است : سنت اول در واجبات که اتخاذ و عمل به آن سبب هدایت و ترک آن موجب گمراهی است ، سنت دوم در غیر واجبات است که عمل به آنها موجب ثواب می شود و ترک آنها ایجاد عقوبت و کیفر نمی کند .

[30] عبدالعظیم حسنی گفت : از حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام شنیدم می فرمود : مقصود از «رجیم» از رحمت و آمرزش دور شدن است ، و از درگاه خداوند رانده گردیدن ، و از منبع فیض طرد شدن ، هیچ مؤمنی او را بیاد نمی آورد مگر با لعن و نفرت ، و از علم خداوند گذشته که هرگاه ولی عصر ظهور نماید همه مؤمنین زمان آن حضرت شیطان را سنگ باران خواهند کرد ، همان طور که پیش از او با لعن و نفرین رانده شده بود .

[30] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستادند ، در ضمن وصیت هایی که به من می کرد فرمود :

ص : 159

قال : حدّثني أبي الحسين بن علي ، عن أبيه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهم السلام قال : بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله علي اليمن فقال وهو يوصيني : يا علي ! ما حار من استخار ، ولا ندم من استشار .

يا علي ! عليك بالدلجة ؛ فإنّ الأرض تطوى بالليل ما لا تطوى بالنهار . يا علي ! أغد على اسم الله ؛ فإنّ الله تعالى بارك لأمتي في بكورها . (1)

[33] محمد بن علي بن الحسين قال : حدّثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال : حدّثنا الحسن بن إسماعيل قال : حدّثنا سعيد بن محمد بن القطان قال : حدّثنا عبيد الله بن موسى الروياني ، عن عبد العظيم ابن عبد الله الحسيني ، عن علي ابن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب قال : حدّثني عبد الله بن محمد بن جعفر ، عن أبيه عن جدّه أنّ محمد بن علي باقر العلم عليه السلام جمع ولده وفيهم عمّهم زيد ابن علي ، ثمّ أخرج كتاباً إليهم بخطّ عليّ وإملاء رسول الله صلى الله عليه وآله مكتوب فيه :

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم إلى محمد نوره وسفيره ، وحجابه ودليله ، نزل به الرّوح الأمين من عند ربّ العالمين .

عظّم يا محمد أسمائي ، واشكر نعمائي ، ولا تجحد آلائي ، إني أنا الله لا إله إلا أنا ، قاصم الجبارين ، ومدلّ الظالمين ، ومببر المتكبرين ، وديان يوم الدين ، إني أنا الله لا إله إلا أنا ، فمن رجا غير فضلي ، أو خاف غير عدلي عدّته عذاباً لا أعدّبه أحداً من العالمين ؛ فإياي فاعبد ، وعلّي فتوكّل ، إني لم أبعث نبياً

ص : 160

ای علی! سرگردان نخواهد شد کسی که طلب خیر کند، و پشیمان نمی‌گردد کسی که کارهای خود را با مشورت انجام دهد.

ای علی! به تاریکی شب توجه کن؛ زیرا که زمین در شب بهم پیچیده می‌شود به آن اندازه که در روز در هم نمی‌رود.

ای علی! به نام خدا صبح کن؛ زیرا خداوند برای امت من در صبح ها برکت قرار داده است.

عبدالله بن محمد بن جعفر از پدرش و او از جدش روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرزندان خود را پیرامونش جمع نمود و در میان آنها عم آن حضرت زید بن علی هم بودند، پس از آن حضرت باقر علیه السلام کتابی را بیرون آورد که به خط امیرالمؤمنین و املاء حضرت رسول علیهما السلام بود، و در آن کتاب مطالب ذیل نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحيم این کتابی است از خداوند توانا و درستکار بسوی محمد که نور او و سفیر او و حجاب او و رهنمای اوست، این نامه را جبرئیل امین از نزد خداوند جهانیان فرود آورده.

ای محمد! نامه‌های مرا بزرگ بشمار و از نعمتهای من سپاسگزاری کن، منم خدایی که جز من معبودی نیست، منم شکننده پشت ستمگران و عزت دهنده ستمدیدگان، و قاضی و حاکم روز رستاخیز.

منم خداوندی که جز من معبودی نیست، هرکس غیر از احسان من از دیگری امیدوار باشد، و یا غیر از عدل من از دیگری بترسد او را عذابی دهم که احدی را مانند آن عذاب نکرده باشم، اکنون مرا عبادت کنید و بر من توکل نمائید.

پیغمبری را مبعوث نمی‌کنم مگر



فأكملت أيامه وانتقضت مدته إلا جعلت له وصياً وإني فضّلتك على الأنبياء ، وفضّلت وصيّك على الأوصياء ، وأكرمتك بشبليك بعده وبسبطيك الحسن والحسين ، وجعلت حسناً معدن علمي بعد انقضاء مدّة أبيه ، وجعلت حسيناً خازن وحيي وأكرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو أفضل من استشهد وأرفع الشهداء درجة ، جعلت كلمتي التامة معه والحجّة البالغة عنده ، بعترته أثيب وأعاقب ، أولهم «عليّ» سيّد العابدين ، وزين أوليائي الماضين ، وابنه سميّ جدّه المحمود «محمد» الباقر لعلمي والمعدن لحكمتي ، سيهلك المرتابون في «جعفر» الرادّ عليه كالرادّ عليّ ، حقّ القول منّي لأكرم منّ مثوى جعفر ، ولأسرّته في أشياعه وأنصاره وأوليائه ، وانتجت بعده «موسى» فتنة عمياء حندس ؛ لأنّ خيط فرضي لا ينقطع ، وحجّتي لا تخفى ، وأنّ أوليائي يسقون بالكأس الأوفى ، من جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتي ، ومن غير آية من كتابي فقد افتري عليّ ، ويل للمفتريين الجاحدين عند انقضاء مدّة موسى ، عبدي وحيبي ، وخيرتي في «عليّ» وولّيي وناصري ومن أضع عليه أعباء النبوة ، وامتحنه بالاضطلاع بها ، يقتله عفريت متكبر ، يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح إلى جنب شرّ خلقي . حقّ القول منّي لأسرّته «محمد» ابنه ، وخليفته من بعده ووارث علمه ، فهو معدن علمي وموضع سرّي وحجّتي على خلقي ، لا يؤمن به عبد إلا جعلت الجنة مثواه وشفّعته في سبعين من أهل بيته كلّهم قد استوجبوا النّار ، وأختم بالسعادة لابنه «عليّ» ولّيي وناصري ، والشاهد في خلقي ، وأميني على وحيي ، أخرج منه الداعي إلى سبيلي ، والخازن لعلمي «الحسن» وأكمل ذلك بابنه «م ح م د» رحمة للعالمين ، عليه كمال موسى وبها عيسى وصبر أيّوب ، فيذلّ أوليائي في زمانه ، وتتهادى رؤوسهم كما تتهادى رؤوس الترك والديلم ، فيقتلون ، ويحرقون

اینکه در هنگام انقضای زمان او برایش وصی قرار می‌دهم، و من تو را بر همه پیغمبران برتری دادم و وصیت را نیز بر سایر اوصیاء برگزیدم، و تو را گرامی داشتیم به دو فرزندت حسن و حسین که دو شیر بچه‌اند، حسن را بعد از گذشتن زمان پدرش معدن علم خود قرار دادم، و حسین را گنجور و حی خویش ساختم و او را به شهادت گرامی داشتیم، و عاقبت کار او را به سعادت ختم نمودم، او افضل شهداء و بلندترین مقام را در میان آنها دارد، کلمه تامه و حجت بالغه خود را در نزد او گذاشتم، بوسیله عترت او جزا می‌دهم و عقاب می‌کنم. اولین آن عترت «علی» است که پیشوای عبادت کنندگان و زینت دوستان گذشته ام هست، و فرزندش «محمد» که همانم جدش می‌باشد شکافنده علم و معدن حکمت من است، زود است که مردم درباره «جعفر» به شك افتند و هلاک گردند، کسی که وی را تکذیب کند گویا مرا تکذیب کرده است، و من جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت، و او را بوسیله شیعیان و دوستان و پیروانش خوشنود خواهم ساخت. پس از وی به «موسی» فتنه تاریک و ظلمانی نازل خواهد شد، رشته تقدیراتم بریده نمی‌شود و برهانم پنهان نمی‌ماند و دوستانم از جام پُری سیراب می‌گردند، هرکس یکی از آنها را انکار نماید به نعمت من ناسپاسی کرده، هرکه آیه ای از کتاب مرا جا به جا کند بر من دروغ بسته، وای بر مفتترین و منکرین.

در این هنگام که زمان «موسی» منقضی شود، بنده و دوست و برگزیده ام «علی» که ولی و یاری کننده من است خواهد آمد، کسی که سنگینه‌های نبوت را بر دوش او می‌گذارم و او را به قوت و نیرو در حمل اعباء رسالت آزمایش می‌کنم، او را دیوی سرکش و خودپرست خواهد کشت، و در شهری که بنای آن بدست بنده صالح گذاشته شده در نزد بدترین مخلوقات من دفن خواهد گردید. گفتارم ثابت است او را بوسیله فرزندش «محمد» که جانشین و وارث علم و دانش اوست مسرور خواهم ساخت، او معدن علم و محلّ اسرار و بر مخلوقاتم حجت است، هیچ بنده ای به او ایمان نیاورد مگر اینکه بهشت را جایگاه او قرار خواهم داد، و او را در هفتاد نفر از خویشاوندانش که آتش جهنم بر آنها لازم شده باشد شفیع خواهم ساخت. فرزند او «علی» را که دوست و یاری کننده من است عاقبت کارش را به سعادت و خوشبختی پایان می‌دهم و او را گواه در میان مردمان و امین در وحی خود قرار خواهم داد و از وی دعوت کننده به طریقم و خازن علم خود «حسن» را بیرون خواهم کرد، و او را به فرزندش «م ح م د» که وسیله آموزش برای جهانیان است تکمیل خواهم نمود. در این فرزند کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب نهفته است، در زمان او دوستانم خوار

ويكونون خائفين ، مرعوبين وجلين ، تصبغ الأرض بدمائهم ، ويفشوا الويل والرنة في نساءهم ، أولئك أوليائي حَقًّا ، بهم أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءِ حَنْدَسٍ ، وبهم أَكْشَفُ الزَّلَازِلَ ، وأدفع الآصار والأغلال ، أولئك عليهم صلوات من ربهم وأولئك هم المهتدون .

ثم قال في آخره : قال عبدالعظيم : العجب كل العجب لمحمد بن جعفر وخروجه إذ سمع أباه عليه السلام يقول هكذا ويحكيه . ثم قال : هذا سرُّ الله ودينه ودين ملائكته ؛ فصنّه إلاّ عن أهله وأوليائه (1) .

[34]الصدوق عن الدقاق ، عن الأسدي ، عن سهل ، عن عبدالعظيم الحسني قال : كتبت إلى أبي جعفر الثاني أسأله عن ذي الكفل ما اسمه ، وهل كان من المرسلين ؟

فكتب : بعث الله جلّ ذكره مائة ألف نبي وأربعة وعشرين ألف نبيّاً ، مرسلون ، منهم ثلاثمائة وثلاث عشر رجلاً ، وإنّ ذي الكفل منهم صلوات الله عليهم ، وكان بعد سليمان بن داود عليهما السلام ، وكان يقضي بين الناس كما كان يقضي داود ، ولم يغضب إلاّ لله عزّ وجلّ وكان اسمه «عويديا» وهو الذي ذكره الله تعالى جلّت عظمته في كتابه حيث قال : « **وَأَذْكُرُ إِسْمَ مَاعِيَلٍ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكُفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ** » (2)(3) .

[35]محمد بن الحسن الطوسي قال : أخبرنا جماعة عن أبي المفضل قال : حدّثنا أبو

ص : 164

1- .كمال الدين ب28 ح3 .

2- .ص/48 .

3- .القصص ، للراوندي، ص 213؛ بحار الأنوار 13/405 .

خواهند شد و سرهای آنها را به یکدیگر هدیه خواهند داد همان طور که سرهای ترك و دیلم را به هم هدیه می دادند، اینان کشته می شوند و سوخته می گردند، آنان همواره ترسناک، مرعوب و اندیشه مند هستند، زمین به خون اینها رنگین می شود، فریاد و ناله و بانگ و شیون از زنان آنها بلند است، و اینها از دوستان واقعی من هستند، بوسیله اینها هر فتنه تاریک و ظلمانی را دفع خواهیم ساخت، و بخاطر اینها زلزله ها را برطرف می کنم و سختی ها و ظلم ها را برمی دارم، این دسته از مردم مشمول رحمت خداوند بوده و صلوات او شامل حال آنها می باشد و اینان هدایت شده هستند.

در پایان حدیث عبدالعظیم فرمود: از محمد بن جعفر تعجب است پس از اینکه این حدیث را از پدرش شنید و آن را از برای مردم بازگو کرد، به گفتار او توجهی نکرد و خروج نمود، این از اسرار پروردگار است، او را از ناهلان نگهدارید.

[35] عبدالعظیم حسنی گوید: از حضرت جواد علیه السلام از نام «ذی الکفل» پرسیدم، و هم چنین پرسیدم آیا ذوالکفل از مرسلین بوده است یا نه؟

امام علیه السلام فرمود: خداوند صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مبعوث کرد که سیصد و سیزده نفر آنان از مرسلین بودند و ذی الکفل هم از این پیغمبران بشمار می رفت. حضرت ذی الکفل علیه السلام پس از حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام مبعوث شد، و مانند داود میان مردم داوری و حکومت می کرد، و در اجرای فرمان پروردگار کوشش فوق العاده ای داشت، جز در اجرای احکام و رضای خداوند اظهار خشم و غضب نمی کرد، و نام وی «عویذیا» بود، و مقصود از آیه شریفه در قرآن مجید «وَأَذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكُفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ» همین ذی الکفل پیغمبر است.

أحمد عبدالله ابن الحسين بن إبراهيم العلوي قال : حدّثنا أبي قال : حدّثني عبدالعظيم ابن عبدالله الحسيني رضی الله عنه أنّ أباجعفر محمّد بن علي عليهما السلام كتب هذه العوذة لابنه أبيالحسن عليه السلام وهو صبيّ في المهدي كان يعوّذه يوماً فيوماً : بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوّة إلاّ بالله العليّ العظيم ، اللهم ربّ الملائكة والروح والنبیین والمرسلين ، وقاهر من في السماوات والأرضين ، وخالق كلّ شيء ومالكه ، كُفّ عني بأس أعدائنا ومن أراد بنا سوءاً من الجنّ والإنس وأعم أبصارهم وقلوبهم واجعل بيننا وبينهم حجاباً وحرساً ومدفعاً إنك ربنا لا حول ولا قوّة لنا إلاّ بالله عليه توكلنا وإليه أنبنا وهو العزيز الحكيم . ربنا عافنا من كلّ سوء ومن شرّ كلّ دابة أنت آخذ بناصيتها ومن شرّ ما سكن في الليل والنهار ومن كلّ سوء ومن شرّ كلّ ذي شرّ ، ربّ العالمين وإله المرسلين صلّ على محمّد وآله أجمعين وأوليائك وخصّ محمّداً وآل باتمّ ذلك ولا حول ولا قوّة إلاّ بالله العليّ العظيم . بسم الله وبالله أو من بالله أعوذ وبالله أعتصم وبالله أستجير وبِعِزّة الله ومنعته أمتنع من شياطين الإنس والجنّ ومن رجلهم وركضهم وعطفهم ورجعتهم وكيدهم وشرّهم وشرّ ما يأتون به تحت الليل والنهار من البعد والقرب ومن شرّ الغائب والحاضر والشاهد والزائر أحياء وأمواتاً ، أعمى وبصيراً ، ومن شرّ العامّة والخاصّة ، ومن شرّ نفسي ووسوستها ، ومن شرّ الدياهش والحسّ واللّبس ومن عين الجنّ والإنس وبالإسم الذي اهترّ به عرش بلقيس .

أعيد ديني ونفسي وجميع ما تحوطه عنايتي من شرّ كلّ صورة وخيال أو

[35]عبدالعظيم حسنى روايت مى كند كه امام جواد عليه السلام اين حرز را براى فرزندش امام هادى عليه السلام كه هنوز در گهواره بود نوشته بودند و ايشان را يك روز در ميان بواسطه آن در امان نگاه مى داشتند .

بسم الله الرحمن الرحيم

لا حول و لا قوّة إلا بالله العليّ العظيم، اللهم ربّ الملائكة والروح والنبيّين والمرسلين، وقاهر من في السماوات والأرضين، وخالق كلّ شيء و مالكه، كُفّ عني بأس أعدائنا و من أراد بنا سوءا من الجنّ والإنس و أعصم أبصارهم و قلوبهم واجعل بيننا و بينهم حجابا و حرسا و مدفعا إنك ربنا لا حول و لا قوّة لنا إلا بالله عليه توكلنا و إليه أنبنا و هو العزيز الحكيم.

ربنا عافنا من كلّ سوء و من شرّ كلّ دابة أنت آخذ بناصيتها و من شرّ ما سكن في الليل والنهار و من كلّ سوء و من شرّ كلّ ذي شرّ، ربّ العالمين و إله المرسلين صلّى على محمّد و آله أجمعين و أوليائك و خصّ محمّدا و آل باتمّ ذلك و لا- حول و لا قوّة إلا بالله العليّ العظيم.

بسم الله و بالله أو من بالله و بالله أعوذ و بالله أعتصم و بالله أستجير و بعزّة الله و منعتة أمتنع من شياطين الإنس و الجنّ و من ركلهم و ركضهم و عطفهم و رجعتهم و كيدهم و شرّهم و شرّ ما يأتون به تحت اللّيل و النهار من العبد و القرب و من شرّ الغائب و الحاضر و الشاهد و الزائر أحياء و أمواتا، أعمى و بصيرا، و من شرّ العامّة و الخاصّة، و من شرّ نفسي و وسوستها، و من شرّ الدياهش و الحسّ و اللّبس و من عين الجنّ و الإنس و بالإسم الذي اهتزّ به عرش بلقيس.

أعيد دينى و نفسي و جميع ما تحوطه عنايتي من شرّ كلّ صورة و خيال أو

بياض أو سواد ، أو تمثال أو معاهد أو غير معاهد ممّا سكن الهواء والسحاب والظلمات والتّور والظلّ والحرور والبرّ والبحور والسهل والوعور والخراب والعمران والآكام والآجام والمغائض والكنائس والنواويس والفلوات والجبانات من الصادرين والواردين ممّن يبدو وبالليل وينتشر بالنهار ، وبالعشيّ والأبكار والغدوّ والآصال والمريبين والأسامرة والأفاترة والفراعة والأبالسة ومن جنودهم وأزواجهم وعشائرهم وقبائلهم ، ومن همزهم ولمزهم ونفثهم ووقاعهم ، وأخذهم وسحرهم وضربهم وعبثهم ولمحهم واحتياهم وأخلاقهم .

ومن شرّ كلّ ذي شرّ داخل أو خارج وعارض ومتعرّض وساكن ومتحرّك وضربان وصداع وشقيقة وأمّ ملدم والحمى المثلثة والرّبع والغبّ والنافضة والصالبة والداخلة والخارجة ومن شرّ كلّ دابة أنت أخذ بناصيتها ، إنّ ربّي على صراط مستقيم ، وصلى الله على محمّد وآل محمّد وسلّم كثيراً (1) .

أخبرنا جماعة ، عن أبي المفضلّ قال : حدّثنا أبو صالح محمّد بن صالح بن فيض العجلي الساوي قال : حدّثني أبي قال : حدّثني عبدالعظيم ابن عبدالله الحسنّي قال : حدّثنا محمّد بن علي الرضا عن آبائه عليهم السلام ، عن محمّد بن علي أبي جعفر ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنّنا أمرنا معاشر الأنبياء أن نكلّم الناس بقدر عقولهم . قال : وقال النبي صلى الله عليه وآله : أمرني ربّي بمداراة النّاس ، كما أمرني بإقامة

ص: 168

1- . مصباح المتهدّد الجزء الثاني .

بياض أو سواد، أو تمثال أو معاهد أو غير معاهد ممّا سكن الهواء والسحاب والظلمات و النور والظلّ والحُرور و البرّ والبحور و السهل و الوعر والخراب والعمران والآكام والآجام و المغائض والكنائس والنواويس والفلوات والجبانات من الصادرين والواردين ممّن يبدو و بالليل و ينتشر بالنهار، و بالعشيّ والأبكار والغدوّ والأصال والمريبين والأسامرة والأفاترة والفراعنة و الأبالسة و من جنودهم و أزواجهم و عشائهم و قبائلهم، و من همزهم و لمزهم و نفثهم و وقاعهم، و أخذهم و سحرهم و ضربهم و عبثهم و لحمهم و احتيالهم و أخلاقهم.

و من شرّ كلّ ذي شرّ داخل أو خارج و عارض و متعرّض و ساكن و متحرّك و ضربان و صداع و شقيقة و أمّ ملدم و الحمى المثلثة و الربع والغبّ و النافضة و الصالبه و الداخلة و الخارجة و من شرّ كلّ دابة أنت آخذ بناصيتها، إنّ ربّي على صراط مستقيم، و صلّى الله على محمّد و آل محمّد و سلّم كثيرا.

[36] حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ما جماعت پیغمبران مأموریم به اندازہ فهم و شعور مردم سخن گوئیم . و نیز فرمود: خداوند مرا فرمان داده که بامردم مدارا نمایم همانطور که مرا به پیاداشتن واجبات مأمور نموده است .



[37] بإسنادنا إلى أبي المفضل محمد بن عبد الله الشيباني ، فيما رواه بإسناده إلى عبد العظيم ابن عبد الله الحسني رحمه الله بالري ، قال :  
صلى أبو جعفر محمد بن علي الرضا عليهما السلام صلاة المغرب في ليلة رأى فيها هلال شهر رمضان ، فلما فرغ من الصلاة ونوى الصيام  
رفع يديه فقال : اللهم يا من يملك التدبير وهو على كل شيء قدير ، يا من يعلم خائنة الأعين وما تخفي الصدور وتجنّ الضمير وهو  
اللطيف الخبير .

اللهم اجعلنا ممن نوى فعل ، ولا تجعلنا ممن شقي فكسل ، ولا ممن هو على غير عمل يتكل .

اللهم صحح أبداننا من العلل ، وأعنا على ما افترضت علينا من العمل ، حتى ينقضي عنا شهرك هذا وقد أدينا مفروضك فيه علينا .

اللهم أعنا على صيامه ، ووفقنا لقيامه ، ونشطنا فيه للصلاة ، ولا تحجبنا من القراءة ، وسهل لنا فيه إيتاء الزكاة .

اللهم لا تسلط علينا وصباً ولا تعباً ، ولا سقماً ولا عطباً .

اللهم ارزقنا الإفطار من رزقك الحلال .

اللهم سهل لنا فيه ما قسمته من رزقك ، ويسر ما قدرته من أمرك ، واجعله حلالاً طيباً نقيّاً من الآثام ، خالصاً من الآصار والأجرام .

اللهم لا تطعمنا إلاّ طيباً غير خبيث ولا حرام ، واجعل رزقنا لنا حلالاً لا يشوبه دنس ولا أسقام ، يا من علمه بالسرّ كعلمه بالأعلان ، يا  
متفضلاً

[37]عبدالعظیم حسنی روایت می کند که: امام جواد علیه السلام در شبی که در آن هلال ماه رمضان را دیده بودند نماز مغربشان را خوانده، پس از آن تبت روزه نموده، دستهای خود را بالا بردند و چنین دعا کردند.

اللّٰهُمَّ يا من يملك التدبير و هو على كلّ شيء قدير، يا من يعلم خائنة الأعين و ما تخفي الصدور و تجرّ الضمير و هو اللطيف الخبير.

اللّٰهُمَّ اجعلنا ممّن نوى فعل، و لا تجعلنا ممّن شقي فكسل، و لا ممّن هو على غير عمل يتكل.

اللّٰهُمَّ صحّ ابداننا من العلل، و اعتنا على ما افترضت علينا من العمل، حتّى ينقضي عتّا شهرک هذا و قد اذينا مفروضك فيه علينا.

اللّٰهُمَّ اعتنا صيامه، و وفقنا لقيامه، و نشطنا فيه للصلاة، و لا تحجبنا من القراءة، و سهّل لنا فيه ايتاء الزكاة.

اللّٰهُمَّ لا تسلط علينا و صبا و لا تعباً، و لا سقماً و لا عطبا.

اللّٰهُمَّ ارزقنا الإفطار من رزقك الحلال.

اللّٰهُمَّ سهّل لنا فيه ما قسمته من رزقك، و يسّر ما قدرته من أمرک، و اجعله حلالاً طيباً نقياً من الآثام، خالصاً من الآصار و الأجرام.

اللّٰهُمَّ لا- تطعمنا إلاّ- طيباً غير خبيث و لا حرام، و اجعل رزقنا لنا حلالاً لا يشوبه دنس و لا أسقام، يا من علمه بالسرّ كعلمه بالأعلان، يا متفضلاً

على عباده بالإحسان، يا من هو على كل شيء قدير، وبكل شيء عليم خبير، ألهمنا ذكرك، وجنّبنا عسرك، وأنلنا يسرك، واهدنا للرشاد، ووقفنا للسداد، واعصمنا من البلى، وصدّنا من الأوزار والخطايا، يا من لا يغفر عظيم الذنوب غيره، ولا يكشف سوء إلا هو، يا أرحم الراحمين وأكرم الأكرمين، صلّ على محمّد وأهل بيته الطيّبين، واجعل صيامنا مقبولاً، وبالبرّ والتقوى موصولاً، وكذلك فاجعل سعينا مشكوراً، وقيامنا مبروراً، وقرآننا مرفوعاً، ودعائنا مسموعاً، واهدنا للحسنى، وجنّبنا العسرى، ويسّرنا لليسرى، واعل لنا الدرجات، ضاعف لنا الحسنات، واقبل منّا الصوم والصلاة، واسمع منّا الدعوات، واغفر لنا الخطيئات، وتجاوز عنّا السيئات، واجعلنا من العاملين الفائزين، ولا تجعلنا من المغضوب عليهم ولا الضالّين، حتّى يتقضي شهر رمضان عنّا وقد قبلت فيه صيامنا وقيامنا وزكّيت فيه أعمالنا، وغفرت فيه ذنوبنا، وأجزلت فيه من كلّ خير نصيبنا، فإنّك الإله المجيب والربّ القريب، وأنت بكلّ شيء محيط (1).

[37]عبدالعظيم، عن إبراهيم بن أبي محمود قال: قال الرضا عليه السلام: ثمانية أشياء لا يكون إلا بقضاء الله وقدر: النوم واليقظة، والقوّة والضعف، والصحّة والمرض، والموت والحياة (2).

[38]حدّثنا علي بن أحمد رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفي، عن سهل بن زياد الآدمي، عن عبدالعظيم ابن عبد الله الحسنى، عن علي بن محمّد بن علي

ص: 172

1- . إقبال الأعمال 1/76 ؛ مستدرک الوسائل 7 / 444 .

2- . مستدرک الوسائل 3/614 .

على عباده بالإحسان، يا من هو على كل شيء قدير، وبكل شيء عليم خبير، ألهمنا ذكرك، وجنّبنا عسرك، وألّنا يسرك، واهدنا للرشاد، ووفّقنا للسداد، واعصمنا من البلياء، وصدّنا من الأوزار والخطايا، يا من لا يغفر عظيم الذنوب غيره، ولا يكشف سوء إلا هو، يا أرحم الراحمين وأكرم الأكرمين، صلّ على محمد وأهل بيته الطيبين، واجعل صيامنا مقبولاً، وبالبرّ والتقوى موصولاً، وكذلك فاجعل سعينا مشكوراً، وقيامنا مبروراً، وقرآننا مرفوعاً، ودعائنا مسموعاً، واهدنا للحسنى، وجنّبنا العسرى، ويسرنا ليسرى، واعل لنا الدرجات، ضاعف لنا الحسنات، واقبل منّا الصوم والصلاة، واسمع منّا الدعوات، واغفر لنا الخطيئات، وتجاوز عنّا السيئات، واجعلنا من العاملين الفائزين، ولا تجعلنا من المغضوب عليهم ولا الضالّين، حتّى ينقضي شهر رمضان عنّا وقد قبلت فيه صيامنا وقيامنا وزكّيت فيه أعمالنا، وغفرت فيه ذنوبنا، وأجزلت فيه من كلّ خير نصيبنا، فإنّك الإله المجيب والربّ القريب، وأنت بكلّ شيء محيط .

[37] ابراهيم بن ابى محمود گوید : حضرت رضا عليه السلام فرمود : هفت چیز است که جز به قضا و قدر پروردگار انجام نمی گیرد : خواب و بیداری ، توانایی و عجز ، تندرستی و ناخوشی ، مرگ و زندگی .

[38] عبدالعظیم حسنی از حضرت هادی علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود : هنگامی که خداوند با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت ، موسی عرض کرد :

بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام قال : لَمَّا كَلَّمَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ موسى بن عمران عليه السلام ، قال موسى : إلهي ! ما جزاء من شهد أنّي رسولك ونبّيك وأنك كلّممتني ؟

قال : يا موسى ! تأتيه ملائكتي فتبشّره بجنّتي .

قال موسى عليه السلام : إلهي ! فما جزاء من قام بين يديك يصلّي ؟

قال : يا موسى ! أباهي به ملائكتي راکعاً وساجداً ، وقائماً وقاعداً ، ومن باهيت به ملائكتي لم أعذّبه .

قال موسى عليه السلام : إلهي ! فما جزاء من أطعم مسكيناً ابتغاء وجهك ؟

قال : يا موسى ! أمر منادياً ينادي يوم القيامة على رؤوس الخلائق : إنّ فلان بن فلان من عتقاء اللّهِ من النّار .

قال موسى عليه السلام : إلهي ! فما جزاء من وصل رحمه ؟

قال : يا موسى ! أنسأ له أجله ، وأهوّن عليه سكرات الموت ، ويناديه خزنة الجنّة : هلّمّ إلينا فادخل من أيّ أبوابها شئت .

قال موسى عليه السلام : إلهي ! فما جزاء من كفّ أذاه عن النّاس وبذل معروفه لهم ؟

قال : يا موسى ! تناديه النّار يوم القيامة : لا سبيل لي عليك .

قال : إلهي ! فما جزاء من ذكرك بلسانه وقلبه ؟

قال : يا موسى ! أظنّه يوم القيامة بظلّ عرشي ، وأجعله في كنفي .

قال : إلهي ! فما جزاء من تلا حكمتك سرّاً وجهراً ؟

قال : يا موسى ! يمرّ على الصراط كالبرق .

خدایا! پاداش کسی که گواهی دهد من پیغمبر و رسول تو هستم و تو با من سخن گفتی چیست؟

فرمود: یا موسی! فرشتگانم در نزد او حاضر شوند و وی را به بهشت من مژده دهند.

موسی عرض کرد: خدایا! پاداش کسی که در پیشگاه تو بایستد و نماز بخواند چیست؟

فرمود: به قیام و رکوع و سجود او به فرشتگانم مباحات خواهم کرد، البته کسی را که من به عمل او مباحات نمایم او را عذاب نخواهم نمود.

بار دیگر عرض کرد: پروردگارا! پاداش کسی که نیازمندی را سیر کند و این عمل را برای رضای تو انجام دهد چیست؟

فرمود: روز قیامت امر می‌کنم فریاد بزنند که این شخص از آزادشدگان دوزخ است.

عرض کرد: خدایا! پاداش کسی که با خویشاوندانش به نیکی رفتار نماید چیست؟

فرمود: مرگ او را بتأخیر خواهم انداخت و سختیهای مرگ را بر او آسان خواهم نمود، و کارگزاران بهشت او را فریاد خواهند زد: بسوی ما شتاب کن و از هر دری که میل داری به بهشت درآی.

عرض کرد: خدایا! پاداش کسی که از آزار مردم دست بردارد و با آنها به نیکی رفتار نماید چیست؟

فرمود: آتش جهنم به او فریاد خواهد زد: از من دور شو، تو را بطرف من راهی نیست.

موسی عرض کرد: خداوندا! پاداش کسی که تو را به زبان و دل خود یاد کند چیست؟

فرمود: ای موسی! او را روز قیامت در سایه عرش خود قرار دهم و در تحت حمایت خویش حفظ کنم.

گفت: خدایا پاداش کسی که کتاب حکمت تو را در نهان و آشکارا بخواند چیست؟

فرمود: ای موسی! او از صراط مانند برق خواهد گذشت.

عرض کرد: پروردگارا! پاداش کسی که بر اذیت و آزار مردم و دشنام آنها بخاطر تو شکیبایی ورزد چیست؟

فرمود: ای موسی! او را در شدائد و سختیهای روز قیامت کمک خواهم کرد.

گفت: خدایا! پاداش کسی که از خوف تو گریه کند چیست؟

فرمود: ای موسی! چهره او را از آتش نگهداری خواهم کرد و او را از وحشت روز قیامت ایمن خواهم ساخت.

موسی گفت: خداوندا! پاداش کسی که برای شرم از تو خیانت را ترك کند چیست؟

فرمود: ای موسی! او در روز قیامت در آسایش و راحتی است.

عرض کرد: پاداش کسی که اطاعت کنندگان تو را دوست بدارد چیست؟

فرمود: ای موسی! بدن او را بر آتش غضب خود حرام خواهم ساخت.

گفت: پروردگارا! پاداش کسی که از روی قصد و عمد مؤمنی را بکشد چیست؟

فرمود: در روز قیامت نظر رحمت به او نخواهم داشت و از لغزش وی در نخواهم گذشت.

ص: 175

قال : إلهي ! فما جزاء من صبر على أذى الناس وشتمهم فيك ؟

قال : أعينه على أهوال يوم القيامة .

قال : إلهي ! فما جزاء من دمعت عيناه من خشيتك ؟

قال : يا موسى ! أقي وجهه من حرّ النَّار ، وأومنه يوم الفزع الأكبر .

قال : إلهي ! فما جزاء من ترك الخيانة حياء منك ؟

قال : يا موسى ! له الأمان يوم القيامة .

قال : إلهي ! فما جزاء من أحبَّ أهل طاعتك ؟

قال : يا موسى ! أحرمه على ناري .

قال : إلهي ! فما جزاء من قتل مؤمناً متعمداً ؟

قال : لا أنظر إليه يوم القيامة ولا أقبل عشرته .

قال : إلهي ! فما جزاء من صلَّى الصلوات لوقتها ؟

قال : أعطيه سؤله ، وأبيحه جنّتي .

قال : إلهي ! فما جزاء من أتمَّ الوضوء من خشيتك ؟

قال : أبعثه يوم القيامة وله نور بين عينيه يتلألأ .

قال : إلهي ! فما جزاء من صام شهر رمضان لك محتسباً ؟

قال : يا موسى ! أقيمه يوم القيامة مقاماً لا يخاف فيه .

قال : إلهي ! فما جزاء من صام شهر رمضان يريد به النَّاس ؟

قال : يا موسى ! ثوابه كشواب من لم يصمه (1) .

ص: 176



گفت: پروردگارا! پاداش کسی که کافری را به اسلام دعوت کند چیست؟

فرمود: او را در روز قیامت اذن خواهم داد برای هر کسی که بخواهد شفاعت کند.

عرض کرد: پاداش کسی که نمازها را در اوقاتش ادا کند چیست؟

فرمود: خواسته های او را اجابت خواهم کرد و بهشت خود را بر او مباح خواهم ساخت.

گفت: خدایا! پاداش کسی که از خوف تو وضوء را کامل کند چیست؟

فرمود: او را در روز قیامت برانگیزم در حالی که نور درخشانی در میان دو چشمانش باشد.

عرض کرد: پروردگارا! پاداش کسی که برای رضای تو روزه ماه رمضان را بگیرد چیست؟

فرمود: ای موسی! او را در روز قیامت در جایی قرار خواهم داد که از هول و وحشت آن روز نترسد.

گفت: خداوندا! پاداش کسی که برای مردم روز بگیرد چیست؟

فرمود: ای موسی! جزاء وی مانند کسی است که روزه نگرفته باشد.

[40] مجالس الصدوق: عن علي بن أحمد بن موسى، عن محمد بن جعفر الأسدي، عن سهل بن زياد، عن عبدالعظيم الحسيني، عن أبي الحسن العسكري عليه السلام قال: لما كلم الله عز وجل موسى عليه السلام قال: إلهي ما جزاء من أتم الوضوء من خشيتك؟ قال: أبعثه يوم القيامة وله نور بين عينيه يتلألأ. (1)

[41] مجالس الصدوق: عن محمد بن موسى، عن محمد بن جعفر الاسدي عن سهل بن زياد، عن عبدالعظيم الحسيني، عن أبي الحسن العسكري عليه السلام قال: كلم الله عز وجل موسى بن عمران عليه السلام قال موسى: إلهي ما جزاء من صلى الصلوات لوقتها؟ قال: أعطيته سؤلته و ابيحه جنتي الخبر. (2)

[42] لى: علي بن أحمد، عن الاسدي، عن سهل، عن عبدالعظيم الحسيني عن أبي الحسن الثالث عليه السلام قال: كان فيما ناجى الله موسى بن عمران أن قال: إلهي ما جزاء من كف أذاه عن الناس، وبذل معروفه لهم؟ قال: يا موسى تناديه النار يوم القيامة: لا سبيل لي عليك. (3)

[43] لى: علي بن أحمد، عن الاسدي، عن سهل، عن عبدالعظيم الحسيني عن أبي الحسن الثالث عليه السلام قال: لما كلم الله موسى بن عمران عليه السلام قال موسى: إلهي ما جزاء من أطعم مسكينا ابتغاء وجهك؟ قال: يا موسى أمر مناديا ينادي يوم القيامة على رؤس الخلائق إن فلان بن فلان من عتقاء الله من النار. (4)

[44] لى: علي بن أحمد: عن الاسدي، عن سهل، عن عبدالعظيم الحسيني عن أبي

ص: 178

1- بحار الأنوار، ج 77، ص 301.

2- بحار الأنوار، ج 79، ص 204.

3- بحار الأنوار، ج 72، ص 52.

4- بحار الأنوار، ج 71، ص 382.

[40] امام هادی علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند عزوجل با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت، موسی عرض کرد: خدایا، پاداش کسی که از خوف تو، وضو را کامل کند چیست؟ خداوند فرمود: او را در روز قیامت در حالی برمی انگیزانم که نوری در میان دو چشمش می درخشد.

[41] امام هادی علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند عزوجل با موسی بن عمران علیه السلام سخن می گفت: موسی عرض کرد: خدایا، پاداش کسی که نمازها را در وقتش به جا آورد چیست؟ خداوند فرمود: خواسته و حاجتش را اجابت می کنم و بهشتم را بر او مباح می کنم.

[42] حضرت هادی علیه السلام فرمود: در مناجاتی که موسی با خداوند می کرد، عرض کرد: خدایا، پاداش کسی که از آزار مردم، دست کشد و با آنان به نیکویی رفتار کند، چیست؟ خداوند فرمود: آتش جهنم بر سر او فریاد می کشد که از من دور شود، تو را به سوی من راهی نیست.

[43] حضرت هادی علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند با موسی سخن می گفت، موسی عرض کرد: خدایا، پاداش کسی که به خاطر تو، نیازمندی را سیر کند چیست؟ خداوند فرمود: روز قیامت، امر می کنم که فریاد بزنند این شخص از آزادشدگان از دوزخ است.

[44] حضرت هادی علیه السلام فرمود: در مناجاتی که موسی با خدا می کرد، عرض کرد:

الحسن الثالث عليه السلام قال: كان فيما ناجى موسى ربه: إلهي ما جزاء من ترك الخيانة حياء منك؟ يا موسى له الامان يوم القيامة. (1)

[45]لى:ابن موسى، عن الاسدي، عن سهل، عن عبدالعظيم، عن أبي الحسن العسكري عليه السلام قال: لما كلم الله عزوجل موسى بن عمران عليه السلام قال: موسى: إلهي ما جزاء من دمعت عيناه من خشيتك؟ يا موسى أقي وجهه من حر النار، و اومنه يوم الفزع الاكبر. (2)

[46]لى:علي بن أحمد، عن الاسدي، عن سهل، عن عبدالعظيم الحسيني عن أبي الحسن الثالث (عليه السلام) قال: كان فيما ناجى الله موسى بن عمران (عليه السلام) أن قال: إلهي ما جزاء من صبر على أذى الناس و شتمهم فيك؟ قال: اعينه على أهوال يوم القيامة. (3)

[47]حدّثنا علي بن أحمد رحمه الله قال :حدّثنا محمّد بن هارون الصوفي ، عن أبي تراب عبيدالله بن موسى الروياني ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسيني ، عن سهل بن سعد قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : الصوم للرؤية والفطر للرؤية وليس منّا من صام قبل الرؤية للرؤية وأفطر قبل الرؤية للرؤية . قال : فقلت له : يا بن رسول الله ! فما ترى في صوم يوم الشك ؟ فقال : حدّثني أبي عن جدّي عن أبائه عليهم السلام قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام لأن أصوم يوماً من شعبان أحبّ إليّ من أن أفطر يوماً من شهر رمضان (4) .

ص: 180

- 1- .بحار الأنوار، ج 72، ص 107 .
- 2- .بحار الأنوار، ج 90، ص 328 .
- 3- .بحار الأنوار، ج 68، ص 421 .
- 4- .فضائل الأشهر الثلاثة للصدوق 63 .

خدایا، پاداش کسی که از تو شرم کند و خیانت را رها کند چیست؟ خداوند فرمود: جزایش، ایمنی روز قیامت است.

[45] حضرت هادی علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند با موسی سخن می گفت، موسی عرض کرد: خدایا، پاداش کسی که از خوف تو گریه کند، چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، صورتش را از آتش بازخواهم داشت و او را از وحشت روز قیامت درامان می دارم.

[46] حضرت هادی علیه السلام فرمودند: در مناجاتی که موسی با خداوند می کرد، عرض کرد: خدایا، پاداش کسی که بر اذیت و آزار مردم و دشنام آنان، به خاطر تو، صبر کند چیست؟ خداوند فرمود: او را در سختی های روز قیامت، کمک خواهم کرد.

[47] سهل بن سعد گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرمود: روزه گرفتن منوط به دیدن ماه است، و افطار نمودن نیز این چنین است (تا هلال رؤیت نگردد تیت روزه نمی توان کرد)، از ما نیست کسی که قبل از دیدن ماه رمضان تیت روزه کند و یا پیش از رؤیت هلال شوال افطار نماید. راوی گوید: عرض کردم: پس درباره یوم الشک چه می فرمایید؟ حضرت فرمود: پدرم از جدم و او از آباء گرامش از امیرالمؤمنین علیهم السلام برای من روایت نمود که آن حضرت فرمود: اگر يك روز از شعبان را روزه داشته باشم گوارتر است بر من که يك روز از ماه رمضان را افطار نمایم.

[48] بعض أصحابنا ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني ، عن مالك بن عامر ، عن المفصل بن زرارة ، عن المفصل بن عمر قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : من دان الله بغير سماع من صادق ألزمه الله \_ البتة \_ إلى العناء ، ومن ادعى سماعاً من غير الباب الذي فتحه الله فهو مشرك وذلك الباب المأمون على سرّ الله المكنون (1) .

[49] حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق ومحمد بن أحمد السناني والحسين بن إبراهيم أحمد المكتب رحمهم الله قالوا : حدثنا أبو محمد بن أبي عبدالله الكوفي ، عن سهل بن زياد الأدمي ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني ، عن محمود بن أبي البلاد قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عز وجل (2) .

[50] روي عن عبدالعظيم ، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال : يا عبدالعظيم ! أبلغ عني أوليائي السلام وقل لهم أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سيلاً ، ومُرهم بالصدق في الحديث وأداء الأمانة ، ومُرهم بالسكوت وترك الجدل فيما لا يعنيههم ، وإقبال بعضهم على بعض والمزاورة ؛ فإن في ذلك قربة إليّ ، ولا يشتغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً ، فإنّي آليت على نفسي أنه من فعل ذلك وأسخط ولياً من أوليائي دعوت الله ليعذب في الدنيا أشدّ العذاب وكان في الآخرة من الخاسرين ، وعرفهم أنّ الله قد غفر لمحسنهم وتجاوز عن مسيئتهم إلا من أشرك به أو آذى ولياً من أوليائي ، أو أضمر له سوءاً ؛ فإنّ الله لا يغفر له حتّى يرجع عنه فإن رجع وإلا نزع روح الإيمان عن قلبه وخرج عن

ص: 182

1- الكافي 1/377 .

2- عيون أخبار الرضا عليه السلام 1/27 .

[48] مفضل بن عمر گوید: حضرت صادق علیه السلام می فرمود: هرکس خداوند را عبادت کند بدون اینکه احکام عبادی را از امام صادقی بشنود پروردگار او را به مشقت و سختی گرفتار خواهد کرد، و کسی که مسائل دینی را از غیر محلی که خداوند تعیین فرموده اخذ کند و مدعی شود که دین صحیح همین است این چنین آدمی در زمره مشرکین خواهد بود.

[49] محمود بن ابی البلاد گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم می فرمود: کسی که از مردمان منعم سپاسگزاری ننماید مانند این است که از خداوند بزرگ در برابر الطاف و مراحم او شکرگزاری نکرده است.

[50] عبدالعظیم حسنی از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: دوستان مرا از جانب من سلام برسان، و به آنان بگو: در دلهای خود از برای شیطان راهی باز نکنند، و آنها را امر کن به راستگویی در گفتار و اداء امانت، و سکوت و ترك منازعه و جدال در کارهای بیهوده، و آنان را امر نما که با یکدیگر آمیزش و آمد و شد نمایند، و این عمل آنها موجب نزدیکی به من می شود. دوستان من نباید اوقات خود را به مخالفت و دشمنی با یکدیگر مشغول سازند، من با خویشان پیمان بسته ام که هرکس مرتکب این گونه کارها شود و یا یکی از دوستانم را مورد خشم و غضب قرار دهد، از خداوند بخواهم تا وی را در دنیا به سخت ترین عذاب گرفتار سازد، این نوع اشخاص در آخرت از زیانکاران خواهند بود. دوستان مرا متوجه کن که خداوند نیکوکاران آنان را آمرزیده، و از بدکاران آنان در گذشته مگر کسانی که شرك آورده اند، و یا یکی از دوستان مرا رنجانده اند، و یا در دل خود نسبت به وی کینه و عداوت دارند، پروردگار از این گونه اشخاص نخواهد گذشت و آنها را نمی بخشد، مگر اینکه از تبت خود برگردد، اگر از این کار زشت خود برگشت مورد آمرزش خداوند قرار خواهد گرفت و اگر در این عمل باقی ماند خداوند روح ایمان را از دل او خارج خواهد ساخت، و از ولایت من نیز بیرون می رود،

ولايتي ، ولم يكن له نصيباً في ولايتنا ، وأعوذ بالله من ذلك (1) .

[51] ابن المتوكل عن السعدآبادي عن البرقي عن عبدالعظيم ابن عبداللّه ، عن الحسن بن الحسين ، عن شيبان ، عن جابر ، عن أبي عبداللّه عليه السلام قال : جاء رسول الله صلى الله عليه وآله إلى نفر وهم يجزّون دلاء زمزم ، فقال : نعم العمل الذي أنتم عليه لولا أنّي أخشى أن تغلبوا عليه لجررت معكم ، أنزعوا دلوّاً ، فتناوله فشرب منه (2) .

[52] كتب عبدالعظيم الحسيني إلى أبي جعفر يسأله عن الغائط وتنته . فقال عليه السلام : إنّ الله خلق آدم فكان جسده طيناً وبقي أربعين سنة ملقى تمرّ به الملائكة تقول : لأمرٍ ما خلقت ؟ وكان إبليس يدخل في فيه ويخرج من دبره ؛ فلذلك صار ما في جوف ابن آدم منتناً خبيثاً غير طيب (3) .

[53] حدّثنا الشيخ الجليل أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ رضی الله عنه قال : حدّثنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق رضی الله عنه قال : حدّثنا محمّد بن أبي عبداللّه الكوفي قال : حدّثنا أبو سعيد سهل بن زياد الآدمي الرازي قال : حدّثني عبدالعظيم ابن عبداللّه الحسيني قال : سمعت محمّد بن علي الرضا عليه السلام يقول : ما زار أبي عليه السلام أحد فأصابه أذى من مطر أو برد أو حرّاً إلا حرّم الله جسده على النار (4) .

[54] حدّثنا علي بن محمّد الدقاق رحمه الله قال : حدّثنا محمّد بن هارون الصوفي ، عن عبيدالله بن موسى الروياني ، عن عبدالعظيم بن عبداللّه الحسيني ، عن سليمان

ص : 184

1- الاختصاص 247 .

2- علل الشرائع 2/599 .

3- مناقب آل أبي طالب 3/490 .

4- الأمالي للصدوق 752 .



و در دوستی ما اهل بیت هم بهره ای نخواهد داشت ، و من به خدا از این زلّات مردم پناه می برم .

[51] جابر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود : حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد جماعتی که از چاه زمزم آب می کشیدند آمدند و به آنها فرمودند : این کاری که در صدد انجام آن هستید خوب است ، اگر شما قادر به آب کشیدن نبودید من به شما کمک می کردم ، اکنون يك دلو آب برایم بکشید . آنان برای آن جناب دلو آبی کشیدند ، حضرت آب را گرفت و از آن میل فرمود .

[52] عبدالعظیم حسنی برای حضرت جواد علیه السلام نامه ای نوشت و از ایشان پرسید : چرا مدفوع انسان متعفن است ؟ حضرت در پاسخ فرمودند : خداوند آدم را آفرید و بدن او را پاکیزه و خوشبو نمود ، پس از آفریدن بدن او مدّت چهل سال او را افکندند و فرشتگان بر وی می گذشتند و می گفتند : این برای چه آفریده شده ؟! در این هنگام شیطان در بدن او آمد و رفت می کرد و از این جهت مدفوع آدمی متعفن است .

عبدالعظیم حسنی گوید : از حضرت جواد علیه السلام شنیدم می فرمود : هرکس پدرم را زیارت کند و او را در راه زیارت آن جناب باران و یا سردی و گرمی برسد ، خداوند بدن او را بر آتش حرام خواهد نمود .

[53] سلیمان بن جعفر جعفری گوید : از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم می فرمود :

بن جعفر الجعفري قال : سمعت موسى بن جعفر عليهما السلام يقول : حدّثني أبي ، عن أبيه ، عن سيّد العابدين علي بن الحسين ، عن سيّد الشهداء الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام قال : مرّ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام برجل يتكلّم بفضول الكلام ، فوقف عليه ، ثمّ قال : إنك تملي علي حافظيك كتاباً إلى ربك ؛ فتكلّم بما يعينك ودعّ ما لا يعينك (1) .

[55] حدّثني أبي رحمه الله ، عن سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري ، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي ، عن أبيه محمّد بن خالد ، عن عبدالعظيم بن عبدالله بن علي الحسني ، عن الحسن بن الحسين العمري ، عن الحسين بن شداد الجعفي ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لا يقاتل الأنبياء وأولاد الأنبياء إلاّ ولد زنا (2) .

[56] عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عبدالعظيم بن عبدالله قال : سمعت أبا الحسن عليه السلام يخطب بهذه النخبة : الحمد لله العالم بما هو كائن من قبل أن يدين له من خلقه دائن ، فاطر السماوات والأرض ، مؤلّف الأسباب بما جرت به الأقلام ومضت به الأحتام من سابق علمه ومقدّر حكمه ، أحمدته على نعمه ، وأعوذ به من نقمه ، وأستهدي الله الهدى ، وأعوذ به من الضلالة والردى ، من يهده الله فقد اهتدى ، وسلك الطريقة المثلى ، وغنم الغنيمة العظمى ، ومن يضلل الله فقد حار عن الهدى وهوى إلى الردى .

وأشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له وأنّ محمّداً عبده ورسوله

ص: 186

1- الأُمالي للصدوق 85 .

2- كامل الزيارات 164 .

پدرم از پدرش و او از آباء گرامش علیهم السلام روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام به شخصی عبور کرد در حالی که وی سخنانی بی فایده بر زبان می راند ، حضرت در نزد او توقف نموده به او فرمود : تو با این سخنان نامه ای را بواسطه فرشتگان موکل بر خودت نوشته و بسوی پروردگارت می فرستی ؛ پس در مورد آنچه که به تو مربوط است سخن بران و از غیر آن درگذر .

[55] جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که آن جناب گفت : حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند : انبیاء و فرزندان ایشان را نمی گُشد مگر زنا زاده .

[56] عبدالعظیم حسنی گوید : شنیدم از حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام که در هنگام عقد نکاح این خطبه را قرائت می فرمود :

ستایش مخصوص خداوندی است که به موجودات عالم بود پیش از آنکه مخلوقاتش در برابر او خضوع کرده باشند ، خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و اسباب و علل را بهم پیوند داد بر همان طریق و روشی که قلم تقدیر و آفرینش به او جاری گردید ، و قضا و قدر و حکم پروردگار بر او پیشی گرفت . ستایش می کنم او را به نعمتهایی که عطا فرموده ، و به او پناه می برم از خشم و غضبش ، از او طریق هدایت و راه مستقیم را طالبم ، و از گمراهی و کجروی به آستانش پناه می برم ، هرکس را پروردگار رهنما باشد او رهایی خواهد یافت و طریق روشنی را پیدا خواهد کرد و سود فراوانی خواهد برد ، و هرکس که از طریق پروردگار دور افتاده و یا منحرف گردد خداوند هم او را به حال خود واگذاشته سرانجام سرگردان شده در چاه گمراهی سقوط خواهد کرد .

گواهی می دهم که خدایی نیست جز پروردگار یکتای بی همتا ، برای او شریک و انبازی وجود ندارد ، و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و رسول اوست که وی را از میان مردمان برگزید ، ساخت و برای هدایت و ارشاد

المصطفى، ووليّه المرتضى، وبعثه بالهدى، أرسله على حين فترة من الرسل واختلاف من الملل وانقطاع من السبل ودروس من الحكمة وطموس من أعلام الهدى والبيّنات فبلّغ رسالة ربّه وصدع بأمره وأدى الحقّ الذي عليه، وتوفي فقيداً محموداً صلى الله عليه وآله .

ثم إن هذه الأمور كلّها بيد الله تجري إلى أسبابها ومقاديرها فأمر الله يجري إلى قدره وقدره يجري إلى أجله وأجله يجري إلى كتابه ولكلّ أجل كتاب، « يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ » (1).

أمّا بعد؛ فإنّ الله جلّ وعزّ جعل الصهر مألّفة للقلوب ونسبة المنسوب، أوشج به الأرحام وجعله رافة ورحمة إنّ في ذلك لآيات للعالمين، وقال في محكم كتابه: « وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا » (2)، وقال: « وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ » (3) وإنّ فلان بن فلان ممّن قد عرفتم منصبه في الحسب ومذهبه في الأدب، وقد رغب في مشاركتكم، وأحبّ مصاهرتكم، وأتاكم خاطباً فتاتكم فلانة بنت فلان وقد بذل لها من الصداق كذا وكذا، العاجل منه كذا والآجل منه كذا، فشفّعوا شافعنا وأنكحوا خاطبنا وردّوا ردّاً جميلاً وقولوا قولاً حسناً، وأستغفر الله لي ولكم ولجميع المسلمين (4).

حدّثنا محمّد بن موسى المتوكّل رحمه الله قال: حدّثنا علي بن الحسين السعدآبادي،

ص: 188

1- الرعد/39 .

2- الفرقان/54 .

3- النور/32 .

4- الكافي 5/372 .

بندگان خود مبعوث فرمود ، وی را در هنگامی برانگیخت که پیغمبری در میان مردم نبود ، و ملتهای جهان با هم در نزاع و اختلاف بودند و طرق هدایت از هم گسیخته شده و حکمت و فضیلت و محاسن اخلاق کهنه گردیده و اعلام هدایت و راههای روشن از بین رفته بود . در این هنگام که طوفان جهل و اوهام سراسر زمین را فراگرفته بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای اجرای فرمان پروردگار بپاخواست و احکام خداوند را به مردمان ابلاغ نمود.

به تحقیق زمام تمام امور در دست قدرت پروردگار است ، و از طرف خداوند در مجاری طبیعی و اسباب و وسایل ظاهری قرار می گیرد پس امر خداوند است که در قضا و قدر جاری شده است.

و بعد خداوند بزرگ برای ارتباط و پیوند خانوادگی و نزدیک شدن دلها به یکدیگر وصلت و خویشاوندی را مقرر فرمود و بوسیله آن قرابت و پیوستگی ارحام را به یکدیگر مربوط نمود ، خداوند در قرآن شریف فرموده : «اوست آن خدایی که از آب بشری آفرید و او را وسیله خویشاوندی و نسب قرار داد» ، و نیز فرمود : «برای زنان بی شوهر و مردان بی زن که در خانه های شما هستند وسیله ازدواج و نکاح فراهم کنید و هم چنین برای کنیزان و غلامان که در خدمت شما می باشند برای آنها هم وسایل ازدواج فراهم سازید» . بدرستی که فلان فرزند فلان از کسانی است که شما قدر و اندازه و مقام او را از جهت خانوادگی می شناسید ، و روش و طریقه او را از نظر ادب و اخلاق می دانید ، وی مایل شده و تصمیم گرفته که با شما در زندگی شرکت کند ، و مصاهرت و خویشاوندی شما را بپذیرد ، اکنون نزد شما آمده و دختر جوان شما را خطبه می کند ، مهریه او را طبق مقررات می پردازد ، مقداری اکنون می پردازد و بقیه را در آینده خواهد پرداخت ، اینک شفیع ما را شفاعت کنید و خطبه کننده ما را تزویج نمایید و او را به طرز نیکویی برگردانید و بگفتار خوبی وی را از خود راضی سازید ، از خداوند برای خود و شما و همه مسلمانان آمرزش می خواهیم.

عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني ، عن محمد بن عمر بن يزيد ، عن حماد بن عثمان ، عن عمر بن يزيد قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : جاءت امرأة من أهل البادية إلى النبي صلى الله عليه وآله ومعها صبيان حامله واحداً وآخر يمشي ، فأعطاها النبي صلى الله عليه وآله قرصاً ففلقته بينهما ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : الحاملات الرحيمات لولا - كثرة لعبهنّ لدخلت مصليّاتهنّ الجنة (1) .

[58] وبهذا الإسناد ، عن عبد العظيم ابن عبد الله الحسيني ، عن حرب ، عن شيخ من بني أسد يقال له عمرو ، عن ذريح ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : أصاب بعير لنا علة ونحن في ماء لبني سليم ، فقال الغلام : يا مولاي ! أنحره .

قال : لا تريث .

فلما سرنا أربعة أميال قال : يا غلام ! فانحره ، ولأعن تأكله السباع أحب إليّ من أن تأكله الأعراب (2) .

[59] حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال : حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي ، عن أحمد بن أبي عبد الله ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني ، عن سليمان بن سفيان ، عن صباح الحدّاء ، عن يعقوب بن شعيب قال : قال لي أبو عبد الله عليه السلام : من أشدّ الناس عليكم ؟

فقلت : كلّ الناس .

فأعادها عليّ .

فقلت : كلّ الناس .

ص : 190

1- .علل الشرائع 2/598 .

2- .علل الشرائع 2/599 .

[57] عمر بن یزید گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: زنی از بادیه نشینان خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید، در حالی که دو کودک همراه داشت؛ یکی از آن دو را بغل گرفته و دیگری با او راه می رفت، حضرت به آن زن قرص نانی مرحمت فرمود، زن قرص نان را بین آن دو کودک تقسیم کرد، پیغمبر فرمود: زنان که کودکان خود را در بغل می گیرند و به آنان مهر و محبت می ورزند، اگر کثرت لعب و لهو آنان نبود و هوی و هوس نداشتند اکثر نمازگزاران از زنها داخل بهشت می شدند.

[58] ذریح گوید: در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که ناگهان شتر ما را مرضی رسید در حالی که بر سر چاهی از بنی سلیم بودیم، غلام گفت: این شتر را نحر کن. حضرت فرمود: حرکت کن. چون حرکت کردیم و چهار میل دور شدیم، فرمود: ای غلام! از مرکب به زیر آی و شتر را نحر نما، زیرا خوردن درندگان این شتر را خوشتر دارم دارم از اینکه اعراب بادیه از گوشت او بخورند.

[59] یعقوب بن شعیب گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: سخت گیرترین مردم بر شما چه کسانی هستند؟

گوید: عرض کردم: همه مردمان.

حضرت دو مرتبه این سخن را تکرار کردند.

من نیز پاسخ اولی را عرض کردم.

فقال : أتدري لِمَ ذاك ؟

قلت : لا أدري .

قال : إنَّ إبليس دعاهم فأجابوه وأمرهم فأطاعوه ودعاهم فلم تجيبوا وأمركم فلم تطيعوا فأغرا بكم النَّاس (1) .

[60] ابن المتوكل عن السعدآبادي عن البرقي عن عبدالعظيم ابن عبداللّٰه الحسني ، عن ابن أبي عمير ، عن عبداللّٰه بن الفضل ، عن خاله محمّد بن سليمان ، عن رجل ، عن محمّد بن علي أنّه قال لمحمّد بن مسلم : يا محمّد بن مسلم ! لا يغرّتك النَّاس من نفسك ، فإنَّ الأمر يصل إليك دونهم ، ولا تقطع النهار عنك كذا وكذا فإنَّ معك من يحصي عليك ، ولا تستصغرنَّ حسنة تعمل بها فإنَّك تراها حين تسرك ، ولا تستصغرنَّ سيئة تعمل بها فإنَّك تراها حين تسوءك ، وأحسن فإنِّي لم أر شيئاً قطُّ أشدَّ طلباً ولا أسرع دركاً من حسنةً محدثةً لذنب قديم (2) .

[61] حدّثنا محمّد بن موسى ، عن علي بن الحسن السعدآبادي ، عن أحمد بن أبيعبدالله ، عن عبدالعظيم ابن عبداللّٰه الحسني ، عن محمّد بن علي ، عن أبيه ، عن جدّه قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : عقوق الوالدين من الكبائر ؛ لأنَّ الله تعالى جعل العاق عصياً شقيّاً (3) .

[62] عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن النوفلي ، عن عبدالعظيم ابن عبداللّٰه بن الحسن العلوي رفعه قال : كان النبي صلى الله عليه وآله يجلس ثلاثاً : القرفصا ؛ وهو أن يقيم ساقيه ويستقبلهما بيديه ويشدّ يده في ذراعه ، وكان

ص: 192

1- .علل الشرائع 2/598 .

2- .علل الشرائع 2/599 .

3- .علل الشرائع 2/479 .



بعد از این فرمود: آیا می دانی مردم برای چه با شما دشمن هستند؟

عرض کردم: علت آن را نمی دانم.

فرمود: شیطان آنها را بطرف خود دعوت کرد آنان او را پاسخ دادند و به آنها فرمان داد فرمان و اوامرش را پذیرفتند و او را اطاعت کردند لیکن شما را دعوت کرد جواب او را ندادید، شما را امر نمود اطاعت نکردید، برای این عدم اطاعت مردم را بر علیه شما برانگیخته است.

[60] حضرت باقر به محمد بن مسلم فرمود: ای محمد بن مسلم! مردم تو را گول زنند زیرا که مسئولیت کارهایت بخودت متوجه است و به آنها ارتباط ندارد، ایام عمرت را به کارهای بیهوده نگذران، روزهای زندگی را به چون و چرا به هدر نده زیرا با تو افرادی هستند که کارهای روزانه تو را احصا می کنند، اگر عمل نیکی را انجام دادی اگرچه کوچک باشد حقیر مشمار برای اینکه او را خواهی دید در جاییکه تو را خوشنود سازد، و اگر کار زشتی از تو صادر شد او را نیز کوچک ندان زیرا که به شما خواهد رسید، در وقتی که تو را بدحال سازد نیکی نما، بدرستی که من چیزی را ندیدم که انسانی را زودتر به مقصد رساند از عمل خوبی جدیدی که در مقابل گناه کهنه ای انجام دهد.

[61] عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد از پدرش و او از جدش روایت کرد که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: سرپیچی از فرمان و دستورات پدر و مادر از گناهان بزرگ است؛ زیرا خداوند «عاق» را ستمگر و بدبخت معرفی فرموده و او را به سخت ترین عذاب و شکنجه وعده داده است.

[62] عبدالعظیم حسنی مرفوعاً روایت می کند که امام علیه السلام می فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله به سه طرز جلوس می کردند: اول «قرصاء» و آن این است که

يجثو على ركبتيه ، وكان يثني رجلاً واحدة ويبسط عليها الأخرى ولم ير صلى الله عليه وآله متربّعاً قط (1) .

[63] الحسن بن علي العلوي ، عن سهل بن جمهور ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله العلوي ، عن الحسن بن الحسين العرنبي ، عن عمرو بن جميع قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن الصلاة في المساجد المصوّرة . فقال : أكره ذلك ولكن لا يضرّكم ذلك اليوم ولو قد قام العدل رأيتم كيف يصنع في ذلك (2) .

[64] عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن أبي عبدالله ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله العلوي ، عن الحسين بن علي ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : تارك الزكاة وقد وجبت له كمانعها وقد وجبت عليه (3) .

[65] وعنه قال : أخبرنا جماعة ، عن أبي المفضل قال : حدّثنا أبو أحمد عبيدالله بن الحسين بن إبراهيم العلوي النصيبي قال : حدّثنا أبي قال : حدّثنا عبدالعظيم ابن عبدالله الحسن بن علي بالري قال : حدّثنا أبو جعفر محمد بن علي بن موسى الرضا ، عن أبيه ، عن آبائه ، عن علي بن الحسين ، عن الحسين بن علي ، عن أمير المؤمنين عليهم السلام أنّه قال : المرض لا أجر فيه ، ولكنّه لا يدع على العبد ذنباً إلاّ حطّه ، وإنّما الأجر في القول باللسان والعمل بالجوارح ، وإنّ الله بكرمه وفضله يدخل العبد بصدق النيّة والسريّة الصالحة الجنّة (4) .

ص : 194

- 1- الكافي 2/661 .
- 2- الكافي 3/369 .
- 3- الكافي 3/563 ؛ ثواب الأعمال وعقاب الأعمال 236 .
- 4- الأمالي للطوسي /602 .

ساقهای خود را قائم بدن قرار می داد و دستها را به ساق پا قلاب می کرد ، دوم آنکه پیغمبر گاهی روی خود می نشستند ، سوم این بود که یکی از پاهای خود را روی هم قرار می داد و پای دیگر را روی آن می انداخت ، و حضرت رسول در حالی که نشسته باشند دیده نشدند .

[63] عمرو بن جمیع گوید : از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام پرسیدم از نماز گزاردن در مساجدی که در آنها صورت کشیده اند . حضرت فرمود : من از نماز خواندن در این گونه مساجد کراهت دارم ، ولیکن امروز خواندن نماز برای شما در این مساجد مانعی ندارد ، ولی اگر حکومت عدل بر سر کار آید خواهید دید که با این گونه مساجد چگونه عمل خواهد شد .

[64] بعضی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود : تارك زكات در حالی که بر او واجب شده باشد مانند کسی است که به پرداختن زكات معتقد نباشد در صورتی که بر او واجب شده باشد و او از روی عناد و انکار از پرداخت زكات خودداری نماید .

[65] حضرت امام حسین از پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علیهما السلام روایت کرده که فرمود : ناخوشی موجب اجر و ثواب نمی شود ولیکن سبب از بین رفتن گناهان بندگان می گردد ، همانا پاداش در گفتار به زبان و عمل به ارکان است ، خداوند به فضل و کرمش بندگان خود را بخاطر نیتهای درست و دلهای پاک به بهشت داخل می کند .

[66] حدّثنا علي بن عبدالله الورّاق رضى الله عنه قال : حدّثنا محمّد بن أبي عبدالله الكوفي ، عن سهل بن زياد الآدمي ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله الحسيني ، عن محمّد بن علي الرضا ، عن أبيه الرضا ، عن أبيه موسى بن جعفر ، عن أبيه جعفر بن محمّد ، عن أبيه محمّد بن علي ، عن أبيه علي بن الحسين ، عن أبيه الحسين بن علي ، عن أبيه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهم السلام قال : دخلت أنا وفاطمة على رسول الله صلى الله عليه وآله فوجدته يبكي بكاءً شديداً ، فقلت : فذاك أبي وأمّي يا رسول الله ! ما الذي أبكاك ؟

فقال : يا علي ! ليلة أسري بي إلى السماء رأيت نساء من أمّتي في عذاب شديد فأنكرت شأنهنّ فبكيت لما رأيت من شدّة عذابهنّ .

ورأيت امرأة معلّقة بشعرها يغلي دماغ رأسها .

ورأيت امرأة معلّقة بلسانها والحميم يُصبّ في حلقها .

ورأيت امرأة معلّقة بثديها .

ورأيت امرأة تأكل لحم جسدها والنّار توقد من تحتها .

ورأيت امرأة قد شدّ رجلاها إلى يديها وقد سلّط عليها الحيّات والعقارب .

ورأيت امرأة صمّاء عمياء خرساء في تابوت من نار يخرج دماغ رأسها من منخرها وبدنها متقطّع من الجذام والبرص .

ورأيت امرأة معلّقة برجليها تنور من نار .

ورأيت امرأة تقطّع لحم جسدها من مقدّمها ومؤخّرها بمقاريض من نار .

ورأيت امرأة تحرق وجهها ويدها وهي تأكل أمعائها .

[66] عبدالعظیم حسنی از حضرت رضا و او از آباء گرامش از امیرالمؤمنین علیهم السلامکه فرمود: من و فاطمه بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل شدیم، و او را در حالی که سخت می گریست مشاهده کردیم، گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد! علت گریه شما چیست؟

فرمود: یا علی! شبی که مرا به آسمان بردند عده ای از زنان امت خود را دیدم در حالیکه به عذاب سختی گرفتار بودند، از این گرفتاری که از برای آنها بود بسیار ناراحت شدم و لذا از دیدن این منظره و شدت عذاب اینها به گریه افتادم.

حضرت فرمود: زنی را دیدم که از موهای خود آویزان بود و مغز سرش می جوشید.

دیگری را دیدم که از زبان معلّق شده و آب داغ بر حلق او می ریختند.

یکی را دیدم که از پستان آویزان گردیده است.

زنی را دیدم که از گوشت بدن خود می خورد در حالی که آتش در زیر او شعله می کشید.

زنی را دیدم که پاهای خود را بر دست خویش محکم فشرده و مار و عقرب بر او مسلط شده بودند.

دیگری را مشاهده کردم در حالی که گنگ و کر و لال بود و در میان تابوتی از آتش قرار داشت و مغز سرش از دو سوراخ بینی او بیرون می ریخت و بدن او از جذام و برص از هم پاشیده بود.

فرمود: زنی را دیدم که از پا به تنوری از آتش معلّق شده بود.

دیگری را مشاهده کردم که گوشت بدنش را از جلو و عقب با مقراض ها می بریدند.

زنی را دیدم که صورت و دستهای او می سوخت و وی امعاء خود را می خورد.

ورأيت امرأة رأسها رأس الخنزير وبدنها بدن الحمار وعليها ألف ألف لون من العذاب .

ورأيت امرأة على صورة الكلب والنار تدخل في دبرها وتخرج من فيها والملائكة يضربون رأسها وبدنها بمقامع من نار .

فقال فاطمة عليها السلام : حبيبي وقرة عيني ! أخبرني ما كان عملهم وسيرتهم حتى وضع الله عليهم هذا العذاب ؟ فقال : يا بنيتي ! أما المعلقة بشعرها فإنها كانت لا تغطي شعرها من الرجال .

وأما المعلقة بلسانها فإنها كانت تؤذي زوجها .

وأما المعلقة بثديها فإنها تمتنع من فراش زوجها .

وأما المعلقة برجليها فإنها كانت تخرج من بيتها بغير إذن زوجها .

وأما التي تأكل لحم جسدها فإنها تزين بدنها للناس .

وأما التي شدَّ يداها إلى رجليها وسدَّ لُطَّ عليها الحيات والعقارب فإنها كانت قدرة الوضوء قدرة الثياب وكانت لا تغتسل من الجنابة والحيض ولا تنتظف وكانت تستهين بالصلاة .

وأما الصماء العمياء الخرساء فإنها كانت تلد من الزنا فتعلقه في عنق زوجها .

وأما التي تقرض لحمها بالمقاريض فإنها كانت تعرض نفسها على الرجال .

وأما التي كانت تحرق وجهها وبدنها وتأكل أمعائها فإنها كانت قوادة .

ص: 198

دیگری را دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن الاغ و او را هزار هزار انواع عذاب فرا گرفته بود .

زنی را دیدم به هیئت سگ در حالی که آتش در اسافل اعضای وی می رفت و از دهان او بیرون می شد و فرشتگان با عمود به سر و بدن او می زدند .

حضرت زهرا سلام الله علیها عرض کرد : ای پدر بزرگوار ! بفرمایید کارهای آنان در دنیا چه بوده که خداوند این عذابها را بر آنها مقرر ساخته است ؟

حضرت فرمود : ای دختر من ! آن زنی که از موها آویزان بود برای این است که وی سر خود را از نامحرمان نمی پوشید و موهای خود را پنهان نمی ساخت .

زنی که از زبان معلّق بود بخاطر این است که وی از تمکین و فراس شوهرش خودداری می کرد .

زنی که از پا آویزان گردیده برای این بود که بدون اذن شوهرش از خانه خارج می شد .

اما زنی که از گوشت بدن خود می خورد او از این جهت معذب بود که خود را آرایش می داد و در انظار مردم جلوه می کرد .

زنی که پاهای او را بدستش چسبانیده و مار و عقرب بر او مسلط گردیده بود به خاطر این است که از کثافت و آلودگیها خود را تمیز نمی کرد و لباسهای خویش را چرکین نگه می داشت ، و از جنابت و حیض غسل نمی کرد و به نظافت و پاکیزگی اهمیت نمی داد و نماز را سبک می داشت .

زنی که گنگ و کر و کور بود از این جهت است که فرزندان را از زنا می زاید و به شوهرش نسبت می داد .

زنی که گوشتهای بدنش با مقراض بریده می شد از این جهت بود که او خود را در معرض خواهشهای مردان می گذاشت .

اما زنی که صورت و بدنش می سوخت و روده های خود را می خورد

وأما التي كان رأسها رأس الخنزير وبدنها بدن الحمار فإنها كانت نَمّامة كذّابة .

وأما التي كانت على صورة الكلب والنّار تدخل في دبرها وتخرج من فيها فإنها كانت قينة نواحة حاسدة .

ثم قال عليه السلام : ويل لامرأة أغضبت زوجها وطوبى لامرأة رضي عنها زوجها (1) .

[67] حدّثنا علي بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق رضى الله عنه قال : حدّثنا محمّد بن هارون الصوفي قال : حدّثنا عبيدالله بن موسى أبو تراب الروياني ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله الحسني ، عن إبراهيم بن أبي محمود قال : قلت للرضا عليه السلام : يا ابن رسول الله ! ما تقول في الحديث الذي يرويه الناس عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال : إنّ الله تبارك وتعالى ينزل كلّ ليلة إلى السماء الدنيا ؟ فقال عليه السلام : لعن الله المحرّفين الكلم عن مواضعه ، والله ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كذلك ، إنّما قال صلى الله عليه وآله وسلم : إنّ الله تبارك وتعالى ينزل ملكاً إلى السماء الدنيا كلّ ليلة في الثلث الأخير ، وليلة الجمعة في أوّل الليل فيأمره فينادي : هل من سائل فأعطيه ؟ هل من تائب فأتوب عليه ؟ هل من مستغفر فأغفر له ؟ يا طالب الخير أقبل ، يا طالب الشر أقصر ، فلا يزال ينادي بهذا حتّى يطلع الفجر ، فإذا طلع الفجر عاد إلى محلّه من ملكوت السماء ، حدّثني بذلك أبي عن جدّي ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (2) .

حدّثنا محمّد بن أحمد السناني رحمه الله قال : حدّثنا محمّد بن أبيعبدالله الكوفي قال :

ص: 200

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام 1/13 ؛ بحار الأنوار 8/309 .

2- .التوحيد 176 ؛ الأملالي للصدوق 495 ؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام 1/116 ؛ من لا يحضره الفقيه 1/421 .



برای این بود که وی زنها و مردها را بهم مربوط می ساخت تا کارهای زشت و فحشاء انجام دهند .

زنی که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن الاغ بود علتش این بود که سخن چینی و نمامی می کرد .

زنی که صورتش مانند سگ بود و آتش در اسافل او داخل می شد و از دهانش بیرون می رفت از این جهت است که وی زنی آوازه خوان و حسود بود .

پس از آن حضرت فرمود : وای بر زنی که شوهرش را به خشم آورد ، و خوشبخت آن زنی که زوج او از وی خوشنود باشد .

[67] ابراهیم بن ابی محمود گوید : به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم : ای پسر پیغمبر ! چه می فرمایی درباره حدیثی که مردم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کنند که آن حضرت فرمود : خداوند هر شب به آسمان دنیا فرود می آید ؟

حضرت رضا علیه السلام فرمودند : خداوند از رحمت و آمرزش خود دور سازد کسانی را که کلمات و گفتارها را از جای خود تغییر و تبدیل می دهند و آنها را تحریف می نمایند ، به پروردگار سوگند رسول خدا چنین نفرموده است ، بلکه آن حضرت فرموده : خداوند در ثلث آخر هر شبی و هر شب جمعه از اول آن فرشته ای را به آسمان دنیا می فرستد ، و او را فرمان می دهد تا ندا کند : آیا کسی هست از من چیزی بخواهد تا به او عطا کنم ؟ آیا تائبی هست که از گناهان خود توبه و انابه نماید و من از اعمال ناشایست وی درگذرم ؟ آیا کسی هست که از من طلب آمرزش کند و من گناهان او را ببخشم و از وی درگذرم ؟ آن فرشته فریاد می زند : ای جوینده خیر و برکت بطرف خداوند روی آور ، و ای طالب شر از ظلم و ستم خود دست بکش ، این فرشته همواره به این سخنان ادامه می دهد تا صبح شود ، در هنگام طلوع آفتاب به جایگاه خود در ملکوت آسمانها برمی گردد . حضرت رضا علیه السلام در پایان فرمود : این حدیث را پدرم از جدم و او از آباء گرامش علیهم السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم برای من روایت نمود .

حدّثنا سهل بن زياد الآدمي ، عن عبدالعظيم ابن عبداللّه الحسني قال : حدّثني علي بن محمّد العسكري ، عن أبيه محمّد بن علي ، عن أبيه الرضا علي بن موسى ، عن أبيه موسى ، عن أبيه جعفر ، عن أبيه عليهم السلام قال : يكره للرجل أن يجامع في أوّل ليلة من الشهر وفي وسطه وفي آخر ؛ فإنّه من فعل ذلك خرج الولد مجنوناً ، ألا ترى أنّ المجنون أكثر ما يصرع في أوّل الشهر ووسطه وآخره .

وقال عليه السلام : من تزوّج والقمر في العقرب لم ير الحسنى .

وقال عليه السلام : من تزوّج في محاق الشهر فليسلم لسقط الولد (1) .

[69] حدّثنا علي بن أحمد بن عمران الدقاق قال : حدّثنا محمّد بن هارون الصوفي قال : حدّثني أبو تراب عبيدالله بن موسى الروياني ، عن عبدالعظيم ابن عبداللّه الحسني قال : قلت لأبي جعفر محمّد بن علي الرضا عليهما السلام : يابن رسول الله ! حدّثني بحديث عن آبائك عليهم السلام .

فقال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام

قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام : لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا فإذا استوتوا هلكوا .

قال : فقلت له : زدني يابن رسول الله .

قال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه

قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام : لو تكاشفتهم ما تدافنتهم .

قال : فقلت له : زدني يابن رسول الله .

قال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام :

ص : 202

[68] عبدالعظیم حسنی گوید: روایت کرد برای من حضرت علی بن محمد از پدرانش از جعفر بن محمد علیهم السلام که فرمود: مکروه است مجامعت و آمیزش با زنان در اوّل و وسط و آخر هر ماه، هرکس مرتکب این عمل گردد فرزند دیوانه متولد خواهد شد، آیا نمی بینی که اکثر دیوانگان در اوّل و یا وسط و یا آخر ماه جنون آنان شدّت پیدا می کند.

و آن حضرت فرمود: کسی که عقد ازدواج انجام دهد در حالی که قمر در عقرب باشد نیکی نخواهد دید.

و فرمود: کسی که تزویج کند در وقتی که ماه در محاق باشد (مقصود اواخر ماه است که چون با خورشید طلوع و غروب می کند شعاع آن مانع از رؤیت هلال است، محاقش گویند) مرتکب این عمل باید در انتظار سقط ولد باشد.

[69] عبدالعظیم حسنی گفت: به حضرت ابو جعفر جواد علیه السلام عرض کردم: از پدرانت برای من حدیثی روایت فرما.

حضرت فرمود: پدرم از جدم و او از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: مردم همواره در خیر هستند تا آن وقت که با یکدیگر تفاوت داشته باشند، هرگاه با هم مساوی شدند از بین خواهند رفت.

عرض کردم: بیش از این بفرمایید.

فرمودند: پدرم از جدم و او از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: شما هرگز نمی توانید مردم را بوسیله ثروت و مالی که در دست دارید بخود متوجه سازید، بلکه آنان را بوسیله اخلاق و روش صحیح به خود نزدیک کنید؛ چراکه من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: شما نمی توانید با اموال خود به مردم رسیدگی نمایید پس با اخلاق خود به آنان یاری دهید.

گوید: عرض نمودم: زیادتر بیان نمایید.

فرمود: پدرم از جدم و او از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم بطلاقة الوجه وحسن اللقاء فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم بأخلاقكم .

قال : فقلت له : زدني يابن رسول الله .

قال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من عتب على الزمان طالت معتبته .

فقلت له : زدني يابن رسول الله .

فقال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام :

مجالسة الأشرار تورث سوء الظنّ بالأخيار .

قال : فقلت له : زدني يابن رسول الله .

قال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام :

بسّ الزاد إلى المعاد العدوان على العباد .

قال : فقلت له : زدني يابن رسول الله .

فقال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام :

قيمة كلّ امرئ ما يحسنه .

قال : فقلت له : زدني يابن رسول الله .

فقال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام :

المرء مخبوء تحت لسانه .

قال : فقلت له : زدني يابن رسول الله .

فقال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ما

شما نمی توانید با اموال خود به مردم رسیدگی نمایید پس با اخلاق خود به آنان یاری دهید .

گوید : عرض نمودم : زیادتر بیان نمایید .

فرمود : پدرم از جدم و او از پدراش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود : کسی که به زمان خود خشمگین گردد ناراحتی او زیاد به طول خواهد انجامید .

گفتم : زیادتر توضیح دهید .

فرمود : پدرم از جدم و او از پدراش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود : همنشینی با بدان موجب بدبینی نسبت به نیکان است .

گفتم : زیادتر بفرمایید .

گفتند : پدرم از جدم و او از پدراش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود : بد توشه ای است برای روز قیامت دشمنی کردن با بندگان خدا .

عرض کردم : بیشتر بفرمایید .

گفتند : پدرم از جدم و او از پدراش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود : ارزش هر انسانی بسته به اعمالی است که موجب نیکنامی او گردد .

عرض کردم : بیشتر بفرمایید .

فرمودند : پدرم از جدم و او از پدراش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود : مردم در زیر زبان خود مستور و مخفی هستند .

گفتم : باز هم بیان نمایید .

فرمودند : پدرم از جدم و او از پدراش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود : مردمانی که اندازه و ارزش خود را بدانند هیچ گاه از بین نخواهند رفت .

گفت : پدرم از جدم و او از پدراش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود : یکی از دوراحتی و آسایش قَلت اهل و عیال است .

گوید : گفتم : زیادتر بیان فرمایید .

گفت : پدرم از جدم و او از پدراش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود : هرکس گرفتار خودبینی گردد هلاک خواهد شد .

فرمودند: عرض کردم: ای پسر پیغمبر زیادتر بیان فرمایید.

گفتند: پدرم از جدم و او از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که یقین داشته باشد اعمال و افعال او پس از مرگ به او خواهد رسید در بذل و بخشش و احسان به همنوعان خود کوتاهی خواهدکرد.

گوید: گفتم: باز هم بفرمایید.

ص: 205

هلك امرء عرف قدره .

قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله .

قال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام :

التدبير قبل العمل يؤمنك من الندم .

قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله .

فقال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام : من وثق بالزمان صُرع .

قال فقلت له : زدني يا بن رسول الله .

فقال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام خاطر بنفسه من استغنى برأيه .

قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله .

فقال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام : قلّة العيال أحد اليسارين .

قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله .

فقال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام : من دخله العجب هلك .

قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله .

فقال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام : من أيقن بالخلف جاد بالعطيّة .

قال : فقلت له : زدني يا بن رسول الله .

فقال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام قال : قال أميرالمؤمنين عليه السلام : من رضي بالعافية ممّن دونه رزق السلامة ممّن فوقه

فرمودند: پدرم از جدم و او از پدرانم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: مردمانی که اندازه و ارزش خود را بدانند هیچ گاه از بین نخواهند رفت.

گفت: پدرم از جدم و او از پدرانم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: یکی از دو راحتی و آسایش قلت اهل و عیال است.

گوید: گفتم: زیادتر بیان فرمایید.

گفت: پدرم از جدم و او از پدرانم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرکس گرفتار خودبینی گردد هلاک خواهد شد.

فرمودند: عرض کردم: ای پسر پیغمبر زیادتر بیان فرمایید.

گفتند: پدرم از جدم و او از پدرانم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که یقین داشته باشد اعمال و افعال او پس از مرگ به او خواهد رسید در بذل و بخشش و احسان به همنوعان خود کوتاهی خواهد کرد.

گوید: گفتم: باز هم بفرمایید.

اظهار نمود: پدرم از جدم و او از پدرانم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: هرکس با درگذشت از زیر دستان خوشنود گردد از اذیت و آزار مافوق خود در آرامش و سلامتی خواهد بود.

حضرت عبدالعظیم حسنی فرمود: در این هنگام به حضرت ابو جعفر جواد علیه السلام عرض کردم: از این فرمایشات شما کمال استفاده را بردم و همین اندازه از برای من بس است.



قال : فقلت له : حسبي (1) .

[70] حدّثنا علي بن أحمد بن عمران الدقاق رضى الله عنه قال : حدّثنا محمّد بن هارون الصوفي قال : حدّثنا أبو تراب محمّد بن عبد الله ابن موسى الروياني قال : حدّثنا عبد العظيم ابن عبد الله الحسنى ، عن الإمام محمّد بن علي ، عن أبيه الرضا علي بن موسى ، عن أبيه موسى بن جعفر ، عن أبيه الصادق جعفر بن محمّد ، عن أبيه عن جدّه عليهما السلام قال : دعا سلمان أباذر رحمة الله عليهما إلى منزله فقَدّم إليه رغيّفين ، فأخذ أبوذر الرغيّفين فقلّبهما .

فقال سلمان : يا أباذر ! لأيّ شيء تقلّب هذين الرغيّفين ؟

قال : خفت أن لا يكونا نضيجين .

فغضب سلمان من ذلك غضباً شديداً ثمّ قال : ما أجراكَ حيث تقلّب هذين الرغيّفين ، فوالله لقد عمل في هذا الخبز الماء الذي تحت العرش وعملت الملائكة حتّى ألقوه إلى الريح ، وعملت فيه الريح حتّى ألقته إلى السحاب ، وعمل فيه السحاب حتّى أمطره إلى الأرض ، وعمل فيه الرعد والبرق والملائكة حتّى وضعوه مواضعه ، وعملت فيه الأرض والخشب والحديد والبهايم والنار والحطب والملح وما لا أحصيه أكثر فكيف لك أن تقوم بهذا الشكر ؟

فقال أبوذر : إلى الله أتوب وأستغفر إليه ممّا أحدثت ، وإليك أعتذر ممّا كرهت .

قال : ودعا سلمان أباذر رحمهما الله ذات يوم إلى ضيافة فقَدّم إليه جرابة كسرة

ص: 208

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام 1/58 ؛ الأماي للصدوق 531 .

[70] عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد و او از پدرانش روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام فرمود: سلمان ابوذر را به منزل خود دعوت نمود و در مقابل او دو قرص نان گذاشت، ابوذر آن دو گرده نان را برانداز کرد.

سلمان گفت: برای چه این نانها را برانداز می کنی؟

ابوذر گفت: ترسیدم که این نانها تازه نباشند!

در این هنگام سلمان خشمناک شد و سپس فرمود: چه چیز تو را جرأت داد که این دو نان را برانداز کنی، به خداوند سوگند که در عمل آوردن این نان، آب زیر عرش بکار رفته، و فرشتگان در او عمل کرده تا او را به دست باد سپرده اند، و باد او را به ابرها سپرده، و ابرها در او عمل نموده و بوسیله باران او را به زمین آورده اند، و رعد و برق و فرشتگان در او خدمت کرده تا او را به این جا رسانیده اند، و زمین و آهن و چوب در او عمل کرده و چهارپایان و آتش و هیزم و نمک در او بکار رفته، و نیز چیزهایی که از شماره کردن آن عاجزم، پس چگونه توانی شکر همه این نعمت ها را بگذاری؟

ابوذر گفت: من از این عمل خود استغفار می کنم، و بسوی پروردگار بازگشت می نمایم و از این کار که موجب کراهت شما شد پوزش می خواهم.

حضرت فرمود: روزی سلمان ابوذر را به مهمانی خواند و از میان انبانی يك تکه نان خشکی بیرون آود، و سپس مقداری آب بر آن پاشید.

يابسة وبلها ركوته .

فقال أبوذر : ما أطيب هذا الخبز لو كان معه ملح .

فقام سلمان وخرج ورهن ركوته بملح وحمله إليه .

فجعل أبوذر يأكل ذلك الخبز ويذر عليه ذلك الملح ويقول : الحمد لله الذي رزقنا هذه القناعة .

[70] فقال سلمان : لو كانت قناعة لم تكن ركوتي مرهونة (1) .

حدّثني الشريف الصالح أبو محمّد الحسن بن حمزة رحمه الله قال : حدّثني أبو الحسن علي بن الفضل قال : حدّثني أبو تراب عبيدالله بن موسى قال : حدّثني أبو القاسم عبدالعظيم ابن عبدالله الحسيني رحمه الله قال : سمعت أبا جعفر محمّد بن علي بن موسى عليهم السلام يقول : ملاقاته الإخوان نشرة وتلقيح للعقل وإن كان نزرًا قليلاً (2) .

[72] حدّثنا محمّد بن يعقوب الكليني ، عن بعض رجاله ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله الحسيني ، عن مالك بن عامر ، عن المفضّل بن زائدة ، عن المفضّل بن عمر قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : من دان بغير سماع من صادق ، وذكر مثله سواء (3) .

[73] حدّثنا محمّد بن المتوكل قال : حدّثنا علي بن الحسين السعدآبادي ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسيني ، عن محمّد بن أبي عمير ، عن عبدالله بن الفضل ، عن شيخ من أهل الكوفة ، عن جدّه من قبّل أمّه واسمه

ص : 210

1- عيون أخبار الرضا عليه السلام 1/57 ؛ الأماي للصدوق رحمه الله 527 .

2- الأماي للمفيد 328 ؛ الأماي للطوسي 94 .

3- الغيبة للنعماني 135 .

ابوذر گفت: چه قدر خوب است این نان اگر مقداری نمک همراه داشت.

در این هنگام سلمان بیرون شد و ظرف آب خود را گرو گذاشت و مقداری نمک تهیه کرد و در پیش ابوذر نهاد.

ابوذر از آن نمک به آن نان پاشید و میل می کرد و می گفت: ستایش می کنم خداوند را که به ما این اندازه قناعت روزی فرموده است.

سلمان گفت: اگر قناعتی در بین بود مشک آب گرو نمی رفت!

[71] عبدالعظیم حسنی گوید: شنیدم امام جواد علیه السلام می فرمود: دیدار برادران با یکدیگر موجب انبساط خاطر و پربار شدن عقل می گردد هر چند که آن کوتاه باشد.

[72] محمد بن یعقوب کلینی از برخی کسان از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از مالک بن عامر از مفضل بن زائده از مفضل بن عمر نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس به چیزی بی آنکه از شخص راستگو بشنود معتقد شود...

[73] سلیمان بن عبدالله هاشمی گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حالیکه مردم نزد آن بزرگوار اجتماع کرده بودند، فرمود:

سليمان بن عبدالله الهاشمي قال : سمعت محمّد بن علي يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله للناس وهم مجتمعون عنده : أحبّوا الله لما يغدوكم به من نعمه ، وأحبّوني لله تعالى ، وأحبّوا قرابتي لي (1) .

[74] أحمد بن مهراّن ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني ، عن علي بن أسباط والحسن بن محبوب ، عن أبي أيّوب ، عن أبي خالد الكابلي قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله تعالى : « فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا » (2) . فقال : يا أبا خالد ! النور والله الأئمّة عليهم السلام . يا أبا خالد ! لنور الإمام في قلوب المؤمنين أنور من الشمس المضيئة بالنهار وهم الذين ينوّرون قلوب المؤمنين ، ويحجب الله نورهم عمّن يشاء فتظلم قلوبهم ويغشاهم بها (3) .

[75] حدّثنا محمّد بن علي ماجيلويه رضی الله عنه قال : حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم ، عن أبيه ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله الحسني ، عن أبي جعفر محمّد بن علي الرضا عليه السلام قال : اضمن لمن زار أبي عليه السلام بطوس عارفاً بحقّه الجتّة على الله تعالى (4) .

[76] حدّثني أبي رحمه الله ، عن سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري ، عن أحمد بن محمّد بن خالد البرقي ، عن أبيه ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله بن الحسن ، عن

ص : 212

1- .علل الشرائع 2/599 .

2- .التغابن/8 .

3- .الكافي 1/195 .

4- .عيون أخبار الرضا عليه السلام 1/286 .

خداوند را دوست بدارید برای نعمت هایی که در معرض شما قرار داده ، و مرا نیز برای خداوند دوست بدارید ، و خویشاوندان و اهل بیتم را هم برای من دوست بدارید .

[74] ابو خالد کابلی گفت : از حضرت باقر علیه السلام از معنی قول خدای تعالی : « فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا » سؤال کردم . فرمود : یا ابا خالد ! به خداوند سوگند مقصود از این «نور» ائمه علیهم السلام هستند . یا اباخالد ! نور امام در دلهای اهل ایمان از نور آفتاب تابان روشن تر است ، و ائمه هستند که دلهای مؤمنین را روشن می کنند ، و خداوند هرگاه مشیتش تعلق بگیرد از تابش این نور به قلوب جماعتی جلوگیری می کند و در نتیجه دلهای آنان تاریک و ظلمانی می شود .

[75] عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد روایت کرده که آن جناب فرمود : کسی که پدرم را در طوس زیارت کند و عارف به او باشد و او را امام مفترض الطاعه دانسته و ملزم به اجرای دستورات وی باشد، من برای او بهشت را ضمانت می کنم .

ص: 213

الحسن بن الحكم النخعي ، عن أبي حمّاد الأعرابي ، عن سدير الصيرفي قال : كُنّا عند أبي جعفر عليه السلام فذكر فتى قبر الحسين عليه السلام . فقال له أبو جعفر عليه السلام : ما أتاه عبد فخطا خطوة إلا كتب الله له حسنة وحطّ عنه سيئة (1) .

[77] حدّثنا أحمد بن محمّد الشيباني رضى الله عنه قال : حدّثنا محمّد بن أحمد الأسدي الكوفي ، عن سهل بن زياد الأدمي ، عن عبد العظيم ابن عبد الله الحسيني قال : سمعت علي بن محمّد العسكري عليهما السلام يقول : إنّما اتخذ الله عزّ وجلّ إبراهيم خليلاً لكثرة صلواته على محمّد وأهل بيته صلوات الله عليهم (2) .

[78] عن محمّد بن يعقوب عن الحسن بن علي العلوي ، عن سهل بن جمهور ، عن عبد العظيم ابن عبد الله الحسيني ، عن الحسن بن الحسين العرنبي ، عن غياث بن إبراهيم ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : نهى أمير المؤمنين عليه السلام أن يتيمّم الرجل بتراب من أثر الطريق (3) .

[79] وحدثني أبي رحمه الله ، عن سعد بن عبد الله ، عن أحمد بن محمّد ، عن البرقي ، عن عبد العظيم ، عن الحسن ، عن أبي سلمة قال : قال جعفر بن محمّد عليهما السلام : ما بكت السماء والأرض إلا على يحيى بن زكريّا والحسين عليهما السلام (4) .

[80] حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضى الله عنه قال : حدّثنا علي بن الحسين السعدآبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ، عن عبد العظيم ابن عبد الله الحسيني ، عن محمّد

ص: 214

1- . كامل الزيارات 256 .

2- . علل الشرائع 1/34 .

3- . الكافي ، كتاب الطهارة ، باب صفة التيمّم ، الحديث 6 ؛ تهذيب الأحكام 1/187 .

4- . كامل الزيارات 186 ، بحار الأنوار 45/213 .

[76] سدیر صیرفی گوید: در خدمت امام باقر علیه السلام بودیم، در این هنگام جوانی متذکر قبر امام حسین علیه السلام شد. ابو جعفر به آن جوان فرمود: هیچ بنده ای در این طریق گام بردارد مگر اینکه خداوند برای او حسنه ای بنویسد، و از وی گناهی محو فرماید.

[77] عبدالعظیم حسنی گفت: شنیدم از حضرت هادی علیه السلام که می فرمود: خداوند حضرت ابراهیم را از این جهت برای خود دوست گرفت که آن جناب به خاتم النبیین و اهل بیتش بسیار صلوات می فرستاد.

[78] غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن جناب فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام نهی فرمود از تیمم نمودن بر خاکی که پا روی آن نهاده می شود.

[79] ابو سلمه گوید: حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود: آسمان جز به حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهما السلام برای دیگری گریه نکرده است.

ص: 215



بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام عن أبيه الرضا عليه السلام قال : دخل موسى بن جعفر عليهما السلام على هارون الرشيد وقد استحفه الغضب على رجل ، فقال : إنما تغضب لله عز وجل فلا تغضب له بأكثر مما غضب على نفسه (1) .

[81] حدّثني أبي رحمه الله ، عن سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن محمد بن خالد البرقي ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله الحسيني العلوي ، عن الحسن بن الحكم النخعي ، عن كثير بن شهاب الحارثي قال : بينما نحن جلوس عند أمير المؤمنين عليه السلام بالرحبة إذ طلع الحسين عليه السلام . قال : فضحك علي عليه السلام حتّى بدت نواجده ، ثمّ قال : إنّ الله ذكر قوماً فقال : « فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ » (2) والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ليقتلنّ هذا ولتبيكينّ عليه السماء والأرض (3) .

[82] حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال : حدّثنا علي بن الحسين السعدآبادي ، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله الحسيني قال : حدّثني الحسن بن عبدالله بن يونس بن ظبيان قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : لفاطمة تسعة أسماء عند الله عز وجل : فاطمة ، والصدّيقة ، والمباركة ، والطاهرة ، والزكيّة ، والرضيّة ، والمرضيّة ، والمحدّثة والزهراء .

ثمّ قال : أتدري أيّ شيء تفسير فاطمة عليها السلام ؟

قلت : أخبرني ياسيدي .

ص: 216

1- عيون أخبار الرضا عليه السلام 2/262 ؛ الأماي للصدوق 71 .

2- الدخان/29 .

3- كامل الزيارات 186 \_ 187 ؛ بحار الأنوار 45/212 .

[80] عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد و او از پدرش روایت نموده که فرمود: پدرم موسی بن جعفر بر هارون داخل شد در حالی که او بر مردی غضبناک بود، حضرت فرمود: در صورتی که غضب برای خدا باشد بر این مرد غضب نکن؛ زیرا اضطراب حالی که اکنون در او هست از خشم افزون است.

[81] کثیر بن شهاب حارثی گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام در «رحبه» نشستیم بودیم که ناگهان حسین علیه السلام از دور پیداشد. راوی گفت: در این هنگام علی بن ابی طالب خنده اش گرفت به اندازه ای که دندانهایشان نمایان شد، پس از این فرمود: خداوند اقوامی را در قرآن ذکر کرده فرمود: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ» آسمان و زمین بر آنان گریه نکردند و آنها مهلت داده نشدند، لکن به خداوندی که دانه را از هم شکافت این - یعنی حسین بن علی علیهما السلام - را خواهند کشت و آسمان و زمین بر او خواهند گریست.

[82] حسن بن عبدالله گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: برای حضرت فاطمه علیها السلام در نزد خداوند نه نام است: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهرا.

بعد فرمود: آیا می دانی تفسیر «فاطمه» چیست؟

عرض کردم: بفرمایید.

قال : فطمت من الشر . قال : ثم قال : لولا أن أمير المؤمنين عليه السلام تزوّجها ما كان لها كفو إلى يوم القيامة على وجه الأرض ؛ آدم فمن دونه (1) .

[83] حدّثنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق رضى الله عنه وعلي بن عبدالله الورّاق جميعاً قالا : حدّثنا محمّد بن هارون الصوفي قال : حدّثنا أبو تراب عبيدالله بن موسى الروياني ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسيني قال : دخلت على سيّدي علي بن محمّد ابن علي بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام ، فلما بصر بي قال لي : مرحباً بك يا أبا القاسم ، أنت وليّنا حقّاً .

قال : فقلت له : يا بن رسول الله ! إنّي أريد أن أعرض عليك ديني ، فإن كان مرضياً ثبتّ عليه حتّى ألقى الله عزّ وجلّ .

فقال : هات يا أبا القاسم .

فقلت : إنّي أقول إنّ الله تعالى واحد ليس كمثله شيء ، خارج من الحدّين : حدّ الإبطال وحدّ التشبيه ، وأنّه ليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر ، بل هو مجسّم الأجسام ، ومصوّر الصور ، وخالق الأعراض والجواهر ، وربّ كلّ شيء ومالكه وخالقه ، وجاعله ومحدثه ، وأنّ محمّداً عبده ورسوله خاتم النبيّين ، فلا نبيّ بعده إلى يوم القيامة ، وأنّ شريعته خاتمة الشرائع ، فلا شريعة بعدها إلى يوم القيامة ، وأقول إنّ الإمام والخليفة ووليّ الأمر بعده أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ، ثمّ الحسن ، ثمّ الحسين ، ثمّ عليّ بن الحسين ، ثمّ محمّد بن علي ، ثمّ جعفر بن محمّد ، ثمّ موسى بن جعفر ، ثمّ علي

ص : 218

فرمود: یعنی از شر منقطع شده.

پس از آن حضرت فرمود: اگر امیرالمؤمنین علیه السلام نبود برای حضرت فاطمه تا روز قیامت از آدم تا خاتم کفوی پیدا نمی شد.

[83]عبدالعظیم حسنی فرمود: بر آقا و مولای خود علی بن محمد علیهماالسلام وارد شدم، چون نظر آن حضرت بر من افتاد، فرمود: مرحبا ای ابوالقاسم! براستی تو از دوستان ما هستی.

عبدالعظیم گفت: عرض کردم: ای پسر پیغمبر! میل دارم عقائد دینی خود را بر شما عرضه بدارم، اگر مورد پسند باشد بر او ثابت باشم تا به لقای خداوند برسم.

امام علیه السلام فرمود: عقائد خود را اظهار نما.

گفت: عرض کردم: من معتقدم خدا یکی است و مانند او چیزی نیست، و از دو حدّ ابطال و تشبیه بیرون است، خداوند جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، بلکه پروردگار اجسام را جسمیت داده و صورت ها را تصویر فرموده، و اعراض و جواهر را آفریده است، او خداوند همه چیز و مالک و محدث اشیاء است. عقیده دارم محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او خاتم پیغمبران است، و پس از وی تا روز قیامت پیغمبری نخواهد بود، شریعت وی آخرین شرایع بوده و پس از او دینی و مذهبی نخواهد آمد. عقیده من درباره امامت این است که امام بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، بعد از او حسن، پس از وی حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی علیهم السلام، بعد از اینها امام مفترض الطاعه شما هستید.

ص: 219

بن موسى ، ثمّ محمّد بن علي ، ثمّ أنت يا مولاي .

فقال علي عليه السلام : ومن بعدي الحسن ابني ، فكيف للتّاس بالخلف من بعده ؟

قال : قلت : وكيف ذاك يا مولاي ؟

قال : لأنّه لا يُرى شخصه ، ولا يحلّ ذكره باسمه حتّى يخرج فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً .

قال : فقلت : أقررت ، وأقول أنّ وليّهم وليّ الله ، وعدوّهم عدوّ الله ، وطاعتهم طاعة الله ، ومعصيتهم معصية الله ، وأقول أنّ المعراج حقّ ، والمسألة في القبر حقّ ، وأنّ الجنّة حقّ ، والنّار حقّ ، والصراط حقّ ، والميزان حقّ ، وأنّ الساعة آتية لا ريب فيها ، وأنّ الله يبعث من في القبور ، وأقول أنّ الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلاة ، والزكاة ، والصوم ، والحج ، والجهاد ، والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر .

فقال علي بن محمّد عليهما السلام : يا أبا القاسم ! هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده ، فاثبت عليه ، ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة (1) .

[84] حدّثنا محمّد بن أحمد السناني رضی الله عنه قال : حدّثنا أبو الحسين محمّد بن جعفر الأسدي قال : حدّثني سهل بن زياد الأدمي ، عن عبد العظيم ابن عبد الله الحسيني قال : سمعت علي بن محمّد العسكري عليه السلام يقول : أهل قم وأهل آبة مغفور لهم لزيارتهم لجدي علي بن موسى الرضا عليه السلام بطوس ، ألا ومن زاره فأصابه في طريقه قطرة من السماء حرّم الله جسده على النّار (2) .

ص: 220

1- .الأمالی للصدوق 419 ؛ روضة الواعظین 31 ؛ كفاية الأثر 286 .

2- .عيون أخبار الرضا عليه السلام 1/291 .

در این هنگام حضرت هادی علیه السلام فرمود: پس از من فرزندانم حسن امام است لیکن مردم درباره امام بعد از او چه خواهند کرد؟ گوید: عرض کردم: ای مولای من! مگر جریان زندگی امام بعد از او از چه قرار است؟ فرمود: امام بعد از فرزندانم حسن شخصش دیده نمی شود و اسمش در زبانها جاری نمی گردد تا آن گاه که از پس پرده غیب بیرون شود و زمین را از عدل و داد پر نماید، همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد.

عبدالعظیم گفت: عرض کردم: به این امام غائب هم معتقد شدم و اکنون می گویم: دوست آنان دوست خدا، و دشمن ایشان دشمنان خدا هستند، طاعت آنان طاعت پروردگار و معصیت و نافرمانی از آنها موجب معصیت اوست.

من عقیده دارم که معراج و پرسش در قبر و هم چنین بهشت و دوزخ و صراط و میزان حقند، و روز قیامت خواهد آمد و در وجود آن شکی نیست، و خداوند همه مردگان را زنده خواهد کرد، و نیز عقیده دارم که واجبات بعد از اعتقاد به ولایت و امامت عبارت اند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

در این هنگام حضرت هادی علیه السلام فرمود: ای ابوالقاسم! به خدا سوگند این معتقدات شما دین خداست که برای بندگانش برگزیده، بر این عقیده ثابت باش خداوند تو را به همین طریق در زندگی دنیا و آخرت پایدار بدارد.

[84]عبدالعظیم حسنی گوید: شنیدم از حضرت هادی علیه السلام که می فرمود: مردمان قم و آبه آمرزیده هستند؛ زیرا که آنها قبر جدّم علی بن موسی علیهما السلام را زیارت می کنند، آگاه باش هرکس او را زیارت کند و در راه قطره از آسمان به او برسد خداوند بدن او را بر آتش حرام می کند.

[85] حدّثنا محمّد بن همام قال : حدّثني أبو عبد الله محمّد بن عصام قال : حدّثنا أبو سعيد سهل بن زياد الآدمي قال : حدّثنا عبد العظيم بن عبد الله الحسيني ، عن أبي جعفر محمّد بن علي الرضا عليهما السلام أنّه سمعه يقول : إذا مات ابني علي بدا سراج بعده ثمّ خفي ، فويل للمراتب ، وطوبى للغريب الفار بدينه ، ثمّ يكون بعد ذلك أحداث تشيب فيها النواصي ، ويسير الصمّ الصلاب ، أي حيرة أعظم من هذه الحيرة التي أخرجت من هذا الأمر الخلق الكثير والجَمّ الغفير ، ولم يبق عليه ممّن كان فيه إلاّ النزر اليسير ، وذلك لشكّ التّاس وضعف يقينهم وقلة ثباتهم على صعوبة ما ابتلي به المخلصون الصابرون والثابتون والراسخون في علم آل محمّد عليهم السلام الراوون لأحاديثهم هذه ، العالمون بمرادهم فيها ، الدارون لما أشاروا إليه في معانيها الذين أنعم الله عليهم بالثبات وأكرمهم باليقين ، والحمد لله ربّ العالمين . (1)

[86] عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني ، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام ، عن أبيه ، عن جدّه صلوات الله عليهم قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنّ الله خلق الإسلام فجعل له عرصة وجعل له نوراً وجعل له حصناً وجعل له ناصرًا ؛ فأما عرصته فالقرآن ، وأما نوره فالحكمة ، وأما حصنه فالمعروف ، وأما أنصاره فأنا وأهل بيتي وشيعتنا ؛ فأحبّوا أهل بيتي وشيعتهم وأنصارهم فإنّه لما أسري بي إلى السماء الدنيا فنسبني جبرئيل عليه السلام لأهل السماء استودع الله حبّي وحبّ أهل بيتي وشيعتهم في قلوب الملائكة ، فهو عندهم وديعة إلى يوم القيامة ، ثمّ هبط بي إلى الأرض فنسبني إلى أهل الأرض فاستودع الله عزّ وجلّ حبّي وحبّ أهل بيتي وشيعتهم

ص: 222

[85] عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: هنگامی که فرزندم «علی» وفات کند، چراغی پس از وی ظاهر می شود و بعد از مدتی پنهان می گردد، وای بر کسی که در عقیده خود متزلزل شود و در مذهبش به شك افتد، کدام سرگردانی بزرگتر از این است که انسان در عقائد خویش دچار حیرت و تردید گردد، و جماعت زیادی در نتیجه این حیرت از مذهب حق اعراض خواهند کرد، و جز عده قلیلی بر عقیده خود ثابت نخواهند بود. این تزلزل و تردید برای ضعف عقائد مذهبی و عدم تحقیق در امور دینی، و صبر نکردن بر مشکلات و مصائب است؛ زیرا شکیبایی در مشکلات جز برای مردم ثابت العقیده و خوش قلب که در علوم آل محمد علیهم السلام مطلع و بصیر هستند، و در اخبار و روایات آنها تخصص دارند برای مردمان دیگر که از این مطالب دورند امکان پذیر نیست. جماعتی که از احادیث اهل بیت استفاده برده اند و معانی کلمات و مقاصد ائمه اطهار علیهم السلام را درک کرده، و لطائف و رقائق گفته های معصومین را بخوبی دریافته اند مورد نعمت های پروردگار قرار گرفته و مشمول عنایات و اکرام خداوند شده اند، و سپاس و ستایش مخصوص خداوند است.

[86] عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد و او از پدرش از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند اسلام را پدید آورد، و از برای او فضا و عرصه ای قرار داد، و نوری و حصنی و ناصری مقرر داشت؛ فضایش قرآن، نورش حکمت، حصنش کارهای نیک، و انصار او من و اهل بیتم و شیعیان ما هستند؛ پس دوست دارید اهل بیت مرا و شیعیان و انصار آنها را؛ چراکه هنگامی که مرا به آسمانها بردند جبرئیل مرا به اهل آسمانها معرفی کرد، خداوند دوستی من و خاندانم و شیعیان آنها را در دلهای فرشتگان به ودیعه نهاد، این محبت تا روز قیامت در نزد آنها محفوظ است، پس از این جبرئیل مرا به زمین آورد و به اهل زمین معرفی نمود، پروردگار محبت من و اهل بیتم



في قلوب مؤمني أمتي ؛ فمؤمنوا أمتي يحفظون وديعتي في أهل بيتي إلى يوم القيامة ، ألا فلو أن الرجل من أمتي عبد الله عز وجل عمره أيام الدنيا ثم لقي الله عز وجل مبغضاً لأهل بيتي وشيعتي ما فرّج الله صدره إلا عن النفاق (1) .

[87] عن عبدالعظيم ابن عبدالله قال :قلت لأبي جعفر عليه السلام : قد تحيّرت بين زيارة قبر أبي عبدالله عليه السلام وبين زيارة قبر أبيك عليه السلام بطوس ، فما ترى ؟ فقال لي : مكانك ، ثم دخل وخرج ودموعه تسيل على خديّه ، فقال : زوّار قبر أبيعبدالله عليه السلام كثيرون وزوّار قبر (أبي \_ ظ) عليه السلام بطوس قليلون (2) .

[88] حدّثنا علي بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق رضی الله عنه قال : حدّثنا محمّد بن أبيعبدالله الكوفي ، عن سهل بن زياد الآدمي ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسيني ، عن سليمان بن حفص المروزي قال : كان موسى بن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين ابن علي بن أبي طالب عليهم السلام ليسمي ولده عليّاً عليه السلام الرضا وكان يقول : ادعوا لي ولدي الرضا ، وقلت لولدي الرضا ، وقال لي ولدي الرضا ، وإذا خاطبه قال : يا أبا الحسن (3) .

[89] الحسين بن علي العلوي ، عن سهل بن جمهور ، عن عبدالعظيم ابن عبدالله الحسيني ، عن الحسن بن الحسين العرني ، عن علي بن هاشم ، عن أبيه ، عن أبيجعفر عليه السلام قال : ما ضرّ من مات منتظراً لأمرنا ألا يموت في وسط فسطاط

ص : 224

1- الكافي 2/46 ؛ بشارة المصطفى ، ص 134 .

2- عيون أخبار الرضا عليه السلام 1/287 .

3- عيون أخبار الرضا عليه السلام 2/22 ؛ بحار الأنوار 49/4 .

و شیعیان آنها را در دل‌های مؤمنین اُمّت به ودیعه نهاد، مؤمنین اُمّت تا روز قیامت ودیعه مرا در خاندانم نگهداری خواهند کرد، آگاه باشید اگر مردی از اُمّت من تمام عمر خود را در عبادت و پرستش خدا بپایان رساند، پس از این در پیشگاه پروردگار حاضر گردد و بغض خاندانم را در دل داشته باشد و یا شیعیان آنها را دشمن دارد، خداوند او را به حال خود واگذاشته و سینه او هیچ وقت از نفاق خالی نخواهد بود.

[87] عبدالعظیم حسنی گوید: به حضرت ابو جعفر جواد عرض کردم: من راجع به زیارت قبر ابو عبدالله علیه السلام در کربلا و زیارت قبر پدرت در طوس متحیرم، در این مورد چه می فرمایید؟ حضرت فرمود: در این جا توقف کن، بعد از این فرمایش داخل اتافی شد و فوراً بیرون آمد در حالیکه اشک از دیدگانش جاری بود و به گونه هایش می ریخت، فرمود: زائرین قبر سیدالشهداء زیادند، لیکن قبر پدر من زائرین کمی دارد.

[88] سلیمان بن حفص مروزی گوید: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرزند خود «علی» را رضا خطاب می کرد و می فرمود: فرزندم رضا را برایم بخوانید، و یا به فرزندم رضا این چنین گفتم، و فرزندم رضا به من چنین گفت، و هرگاه او را مورد خطاب قرار می داد می فرمود: «یا اباالحسن».

[89] علی بن هاشم از پدرش از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: کسی که در انتظار «امر» ما باشد زبانی به او نخواهد رسید، و این شخص مانند این است که در وسط خیمه حضرت مهدی و در میان لشکر آن جناب مرده باشد.

[90] حدّثنا محمّد بن أحمد الشيباني رضى الله عنه قال : حدّثنا محمّد بن جعفر الكوفي قال : حدّثنا سهل بن زياد الأدمي قال : حدّثنا عبدالعظيم ابن عبداللّه الحسني رضى الله عنه ، عن محمّد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين بن علي بن أبيطالب عليهم السلام عن أبيه عن آبائه عن أميرالمؤمنين عليهم السلام قال : للقائم منّا غيبة أمدها طويل ، كأني بالشيعّة يجولون جولان النعم في غيبته ، يطلبون المرعى فلا يجدونه ، ألا فمن ثبت منهم على دينه ولم يقس قلبه لطول أمد غيبة إمامه فهو معي في درجتي يوم القيامة . ثمّ قال عليه السلام : إنّ القائم منّا إذا قام لم يكن لأحد في عنقه بيعة فلذلك تخفى ولادته ويغيب شخصه . حدّثنا علي بن أحمد بن موسى رضى الله عنه قال : حدّثنا محمّد بن جعفر الكوفي ، عن عبداللّه بن موسى الروياني ، عن عبدالعظيم بن عبداللّه الحسني ، عن محمّد بن علي الرضا ، عن أبيه ، عن آبائه ، عن أميرالمؤمنين عليهم السلام بهذا الحديث مثله سواء (2) .

حديث هشام بن الحكم ودلائله على أفضليّة علي عليه السلام

[91] أحمد بن الحسن قال : حدّثنا عبدالعظيم ابن عبداللّه قال : قال هارون الرشيد لجعفر بن يحيى البرمكي : إني أحبّ أن أسمع كلام المتكلّمين من حيث لا يعلمون بمكاني فيحتجّون عن بعض ما يريدون .

ص: 226

1- الكافي 1/372 .

2- كمال الدين وتمام النعمة 303 .

[90] عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد علیه السلام و او از آباء گرامش از امیرالمؤمنین روایت نموده که آن بزرگوار فرمود: برای قائم ما غیبتی است که زمان آن به طول خواهد انجامید، من شیعیان را می بینم در غیبت او مانند گوسفندان که در جستجوی چراگاه این طرف و آن طرف می روند سرگردان خواهند شد، و هرگز به وجود شریف آن حضرت راه پیدا نخواهند کرد. اکنون متوجه باشید هرکس از شیعیان ما در زمان غیبت بر دین و عقیده خود ثابت بماند، و دلش از طول غیبت خسته نگردد، وی در روز قیامت در نزد خودم قرار خواهد بگرفت. بعد از آن حضرت فرمود: قائم ما هرگاه قیام نماید تحت تبعیت احدی نخواهد بود، و برای این است که ولادت او از مردم مخفی می مماند، و وجود مقدسش از انظار غایب می گردد.

[91] عبدالعظیم حسنی فرمود: هارون الرشید به یحیی برمکی گفت: دوست دارم متکلمین در مکانی که مرا نبینند گرد هم جمع شوند و پیرامون مسائلی که در نظر دارند بحث نمایند و من نیز سخنان آنها را گوش دهم و مناظرات آنان را بشنوم.

جعفر برمکی فرمان خلیفه را مورد عمل قرار داد و متکلمین را در خانه خود گرد هم آورد، و هارون نیز در مکانی که وی را نمی دیدند نشست و به مذاکرات و مباحثات آنان گوش می داد. در این هنگام که همه اجتماع کرده و مجلس از آنان پر شده بود، در انتظار هشام بن حکم بودند، در این وقت که همه چشم به راه او داشتند هشام وارد شد در حالیکه پیراهنی که تا زانوی وی را پوشیده در برداشت، هم چنین شلواری که تانصف ساق او را گرفته بود، وی به همه اهل مجلس سلام نمود و برای جعفر برمکی امتیازی قائل نشد.

فأمر جعفر المتكلمين فأحضروا داره وصار هارون في مجلس يسمع كلامهم ، وأرعى بينه وبين المتكلمين سترًا ، فاجتمع المتكلمون وغصّ المجلس بأهله ينتظرون هشام بن الحكم ، فدخل عليهم هشام وعليه قميص إلى الركبة وسراويل إلى نصف الساق ، فسلم على الجميع ولم يخصّ جعفرًا بشيء . فقال له رجل من القوم : لِمَ فضّلت عليًّا على أبي بكر والله يقول : « ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا » (1) ؟ فقال هشام : فأخبرني عن حزنه في ذلك الوقت أكان لله رضى أم غير رضى ؟ فسكت . فقال هشام : إن زعمت أنّه كان لله رضى فلم نهاه رسول الله صلى الله عليه وآله فقال : « لا تحزن » أنهاه عن طاعة الله ورضاه ؟ وإن زعمت أنّه كان لله غير رضى فلم تقتخر بشيء كان لله غير رضى ؟ وقد علمت ما قد قال الله تبارك وتعالى حين قال : « فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ » (2) . ولكنكم قلتم وقلنا وقالت العامة : الجِدَّة اشتاقت إلى أربعة نفر : إلى عليّ بن أبيطالب عليه السلام والمقداد بن الأسود وعمّار بن ياسر وأبي ذر الغفاري ، فأرى صاحبنا قد دخل مع هؤلاء في هذه الفضيلة وتخلّف عنها صاحبكم ؛ ففضّ لنا صاحبنا على صاحبكم بهذه الفضيلة .

وقلتم وقلنا وقالت العامة : إنّ الذّائبن عن الإسلام أربعة نفر : علي بن

ص: 228

1- .التوبة/40 .

2- .الفتح/26 .

در این هنگام مردی از میان جمعیت گفت: چرا علی را بر ابوبکر فضیلت می دهی در حالیکه خداوند می فرماید: دومی دو نفر وقتی که در غار بودند به رفیقش گفت: اندوهگین مباش خدا با ماست؟! در این هنگام هشام از آن مرد پرسید: مرا از حزن ابوبکر آگاه نما آیا خداوند از اندوه و غم او راضی بود یا از حزن وی رضایت نداشت؟! آن مرد ساکت شد و از پاسخ هشام خودداری کرد. هشام گفت: اگر گمان کردی که خداوند از حزن او راضی بود، پس چرا پیغمبر او را نهی کرد و فرمود: اندوهگین مباش؟ آیا وی را از اطاعت خداوند بازداشت؟! و از عملی که رضای خداوند در او بود منع کرد؟! و اگر پنداشتی که خداوند از این حزن ابوبکر رضایت نداشت، پس چگونه افتخار می کنی به مطلبی که پروردگار از او راضی نیست؟! ای سائل تو خود نیک دانی که خداوند در این مقام فرموده: پس پروردگار از طرف خود آرامش و اطمینانی به پیغمبرش و به مؤمنین فرو فرستاد \_ مقصود این است که این آیه هیچ دلالتی بر فضل ابوبکر ندارد، اهل سنت گویند « فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ » که در آیه غار آمده راجع به ابوبکر است و این خود شرافتی از برای اوست لیکن آیه دیگری در قرآن هست که خداوند می فرماید: « فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ » از این آیه می توان شاهد گرفت که ضمیر «سکینته» در آیه «غار» به حضرت رسول راجع است \_ .

هشام به سائل گفت: شما روایت کرده اید و ما هم روایت کرده ایم و مردم هم می دانند که بهشت در اشتیاق چهار نفر است:

أبيطالب عليه السلام والزبير بن العوام وأبو دجانة الأنصاري وسلمان الفارسي ، فأرى صاحبنا قد دخل مع هؤلاء في هذه الفضيلة وتخلّف عنها صاحبكم ؛ ففضّلنا صاحبنا على صاحبكم بهذه الفضيلة . وقلتم وقلنا وقالت العامّة : إنّ القراء أربعة نفر : علي بن أبيطالب عليه السلام وعبدالله ابن مسعود وأبي بن كعب وزيد بن ثابت ، فأرى صاحبنا قد دخل مع هؤلاء في هذه الفضيلة وتخلّف عنها صاحبكم ؛ ففضّنا لنا صاحبنا على صاحبكم بهذه الفضيلة . وقلتم وقلنا وقالت العامّة : إنّ المطهّرين من السماء أربعة نفر : علي بن أبيطالب عليه السلام وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام ، فأرى صاحبنا قد دخل مع هؤلاء في هذه الفضيلة وتخلّف عنها صاحبكم ؛ ففضّنا صاحبنا على صاحبكم بهذه الفضيلة . وقلتم وقلنا وقالت العامّة : إنّ الأبرار أربعة نفر : علي بن أبيطالب عليه السلام وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام ، فأرى صاحبنا قد دخل مع هؤلاء في هذه الفضيلة وتخلّف عنها صاحبكم ؛ ففضّنا صاحبنا على صاحبكم بهذه الفضيلة . وقلتم وقلنا وقالت العامّة : إنّ الشهداء أربعة نفر : علي بن أبيطالب عليه السلام وجعفر وحمزة بن عبدالمطلب وعبيدة بن الحارث بن عبدالمطلب ، فأرى صاحبنا قد دخل مع هؤلاء في هذه الفضيلة وتخلّف عنها صاحبكم ؛ ففضّنا صاحبنا على صاحبكم بهذه الفضيلة . قال : فحرّك هارون الستر وأمر جعفر النَّاس بالخروج فخرجوا مرعوبين ،

علی بن ابی طالب، مقداد بن اسود، عمّار یاسر، ابوذر غفاری، ماصاحب خود را در میان این جماعت دیدیم که در این فضیلت با اینها یکی است، ولی صاحب شما در این فضیلت جایش خالی است؛ لذا ما صاحب خود را بر صاحب شما فضیلت دادیم. شما گفته اید، ما هم گفته ایم، مردم هم می گویند: مدافعین از اسلام چهار نفر بودند: علی بن ابی طالب علیه السلام، زبیر بن عوام، ابودجانه انصاری، سلمان فارسی، ما پیشوای خود را در میان این چهار نفر دیدیم که در این فضیلت با آنها شریک بود ولی پیشوای شما از این فضیلت دور است؛ برای همین جهت پیشوای خود را بر پیشوای شما برتری دادیم برای این فضیلت که در وجود او بود. شما گفته اید، ما هم گفته ایم، مردم هم می گویند: قرّاء چهار نفرند: علی بن ابی طالب، عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب، زید بن ثابت، ما صاحب خود را در میان این عده دیدیم که در این فضیلت با آنها شریک بود، ولی صاحب شما از این فضیلت دور است؛ برای این ما صاحب خود را بر صاحب شما برتری دادیم برای این مقامی که در وی بود. شما گفته اید، ما هم گفته ایم، مردمان هم گفته اند: مطهرین و پاکان چهار نفرند: علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام، ما صاحب خود را در این میان مشاهده کردیم که در این منقبت با اینها شریک است، ولی صاحب شما از این منقبت دور است؛ برای این جهت صاحب خود را بر صاحب شما رجحان دادیم برای این منقبت که در او هست. شما گفتید، ما هم گفتیم، مردم هم گفتند: نیکان چهار نفرند: علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام، ما پیشوای خود را در این میان یافتیم برای این فضیلتی که در وجود او هست، لیکن پیشوای شما از این فضیلت عاری است؛ و ما از این جهت پیشوای خود را بر پیشوای شما برتری دادیم برای این فضیلت که در وجود او بود. شما گفتید، ما هم گفتیم، مردم هم گفتند: شهداء چهار نفرند: علی بن ابی طالب، جعفر، حمزه و عبیده بن حارث، ما صاحب خود را در این میان



وخرج هارون إلى المجلس فقال : من هذا ابن الفاعلة فوالله لقد هممت بقتله وإحراقه بالنار .

قال : كتب المأمون إلى الرضا عليه السلام فقال : عظني .

فكتب عليه السلام إليه :

إنك في دنيا لها مدة\*\*\*يقبل فيها عمل العامل

أما ترى الموت محيطاً بها\*\*\*يسلب منها أمل الآمل

تعجل الذنب بما تشتهي\*\*\*وتأمل التوبة من قابل

والموت يأتي أهله بغتة\*\*\*ماذاك فعل الحازم العاقل (1)

[92] حدّثنا علي بن عبد الله الوراق قال : حدّثنا محمد بن هارون الصوفي ، عن عبد الله بن موسى ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني رضي الله عنه قال : حدّثني صفوان بن يحيى ، عن إبراهيم بن أبي زياد ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن أبي خالد الكابلي قال : دخلت على سيدي علي بن الحسين زين العابدين عليهما السلام فقلت له : يا بن رسول الله ! أخبرني بالذين فرض الله عزّ وجلّ طاعتهم ومودّتهم ، وأوجب على عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلى الله عليه وآله .

فقال لي : يا كابلي ! إنّ أولي الأمر الذين جعلهم الله عزّ وجلّ أئمّة للناس وأوجب عليهم طاعتهم : أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ، ثمّ الحسن ، ثمّ الحسين ابنا علي بن أبي طالب ، ثمّ انتهى الأمر إلينا ، ثمّ سكت .

فقلت له : سيدي ! روي لنا عن أمير المؤمنين (علي) عليه السلام أنّ الأرض

ص: 232

دیدیم که در این فضیلت با آنها شرکت داشت، و صاحب شما از این خالی بود؛ برای این ما صاحب خود را بر صاحب شما فضیلت دادیم برای این فضیلت که در او موجود بود. در این هنگام هارون پرده را برداشت، و جعفر مردم را امر به خروج داد، آنها نیز از آن مجلس بیرون شدند، در حالیکه از این جریان سخت ترسیده بودند، هارون از مجلس بیرون شد و گفت: این که بود؟! به خدا قسم او را خواهم کشت و در آتش خواهم سوزانید. عبدالعظیم حسنی گفت: مأمون به حضرت رضا علیه السلام نوشت: مرا موعظه کن. آن حضرت نیز برای او نوشتند: تو در دنیایی قرار گرفته ای که از برای آن زمان معینی مقرر است، و در او عمل هر عاملی مورد قبول واقع می شود، آیا نمی نگری مرگ بر دنیا احاطه نموده و وی را فرا گرفته، و آرزوی آرزومندان را سلب کرده، در ارتکاب گناهان و مشتهیات نفسانی شتاب بخرج می دهی ولی توبه و بازگشت بسوی خداوند را به آینده محوّل می سازی، مرگ بسوی اهلش ناگهان سر می زند و غفلت از مرگ کار مردم خردمند و عاقل نیست.

[93] ابو خالد کابلی گوید: بر مولایم علی بن الحسین علیهما السلام وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند پیغمبر! از کسانی که خداوند اطاعت از آنها را پس از پیغمبر واجب نموده و بندگان خود را به اقتدای آنان ملزم ساخته است مرا آگاه نما. حضرت فرمود: ای کابلی! اولوالامر که پروردگار آنها را برای مردم پیشوا قرار داده و اطاعت ایشان را واجب نموده است، اولین آنها امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از وی دوفرنندش حسن و حسین علیهما السلام هستند، پس از این دو نفر مقام آنان به ما رسیده، پس حضرت ساکت شدند. ابو خالد گوید: عرض کردم: ای سرور من! برای ما روایت کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده:

لا تخلو من حجة لله عز وجل على عباده ، فمن الحجّة والإمام بعدك ؟

قال : ابني محمّد ، واسمه في التوراة باقر ؛ يقر العلم بقرّاً ، هو الحجّة والإمام بعدي ، ومن بعد محمّد ابنه جعفر ، واسمه عند أهل السماء الصادق .

فقلت له : يا سيّدي ! فكيف صار اسمه الصادق وكنتم صادقون ؟

قال : حدّثني أبي عن أبيه عليهما السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : إذا ولد ابني جعفر بن محمّد ابن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام فسّموه الصادق ؛ فإنّ للخامس من ولده ولداً اسمه جعفر يدّعي الإمامة اجترأ على الله وكذباً عليه فهو عند الله جعفر الكذاب المفترى على الله عز وجل ، والمدّعي لما ليس له بأهل ، المخالف على أبيه والحاسد لأخيه ، ذلك الذي يروم كشف ستر الله عند غيبة وليّ الله عز وجل .

ثمّ بكى عليّ بن الحسين عليهما السلام بكاء شديداً ثمّ قال : كأتني بجعفر الكذاب وقد حمل طاغية زمانه على تفتيش أمر وليّ الله ، والمغيب في حفظ الله والتوكيل بحرم أبيه جهلاً منه بولادته ، وحرصاً منه على قتله إن ظفر به (و) طمعاً في ميراثه حتّى يأخذه بغير حقّه .

قال أبو خالد : فقلت له : يابن رسول الله ! وإنّ ذلك لكائن ؟

فقال : إي وربّي إنّ ذلك لمكتوب عندنا في الصحيفة التي فيها ذكر المحن التي تجري علينا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله .

قال أبو خالد : فقلت : يابن رسول الله ! ثمّ يكون ماذا ؟ قال : ثمّ تمتدّ الغيبة بوليّ الله عز وجل الثاني عشر من أوصياء رسول الله صلى الله عليه وآله .

زمین هیچگاه از حجت خدا خالی نمی ماند پس حجت و امام بعد از تو کیست؟

حضرت فرمود: فرزند من محمد که نام او در تورات باقر است؛ زیرا که علم را از هم خواهد شکافت و حقائق آن را برای مردم بازگو خواهد کرد او امام و حجت بعد از من است، پس از وی فرزندش «جعفر» حجت و امام است و نام او در نزد اهل آسمان «صادق» است.

راوی گوید: عرض کردم: ای سید من! چگونه وی را «صادق» نامیده اند در حالیکه شما اهل بیت همه صادق و راستگو هستید؟

حضرت فرمود: پدرم از پدرش روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه فرزندم جعفر بن محمد متولد شد او را صادق نام بگذارید؛ زیرا که پنجمین فرزند او که جعفر نام خواهد داشت مدعی مقام امامت خواهد شد، وی در نزد پروردگار کذاب و مفتری محسوب است و مدعی مقامی است که اهل بیت آن را ندارد، او با پدرش مخالفت می نماید و به برادرش حسد می ورزد، او در هنگامی که ولی خدا غایب است قصد افشای اسرار پروردگار را خواهد کرد.

پس از این حضرت سجاد علیه السلام گریه زیادی نموده و فرمود: گویا می بینم جعفر کذاب را در حالیکه طاغیه زمان خود را در جستجوی امر ولی خدا راهنمایی می کند، و حال اینکه ولی پروردگار در محافظت خداوند قرار گرفته و وکالت حرم پدرش به عهده وی نهاده شده، جعفر کذاب از روی جهلی که به ولادت ولی عصر دارد حریص است که آن حضرت را بعد از ولادت به قتل برساند برای اینکه به میراث پدرش دست پیدا کند و ارث او را بدون استحقاق دریافت نماید.

ابو خالد گوید: عرض کردم: ای پسر رسول خدا! این اموری که فرمودید انجام شد.

حضرت فرمود: آری به پروردگارم سوگند این مطالب در صحیفه ای که نزد ما موجود است نوشته شده، و در آن صحیفه تمام سختیها و پیش آمدهایی که برای ما پیش آمد خواهد کرد مضبوط است.

ابو خالد گوید: عرض کردم: پس از آن چه خواهد شد؟

حضرت فرمود: پس از آن غیبت ولی خدا و دوازدهمین وصی حضرت رسول و ائمه علیهم السلام بدر از او خواهد کشید.

يا أبا خالد! إنَّ أهل زمان غيبته القائنين بإمامته والمنتظرين لظهوره أفضل من أهل كلِّ زمان؛ لأنَّ الله تبارك وتعالى أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف، أولئك المخلصون حقاً وشيعتنا صدقا، والدعاة إلى دين الله عزَّ وجلَّ سرّاً وجهراً.

وقال علي بن الحسين عليهما السلام: إنتظار الفرج من أعظم الفرج (1).

[93] حدَّثنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق رضى الله عنه قال: حدَّثنا محمّد بن هارون الصوفي قال: حدَّثنا أبو تراب عبد الله بن موسى الروياني قال: حدَّثنا عبد العظيم بن عبد الله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام [الحسني] قال: دخلت على سيدي محمّد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين ابن علي بن أبي طالب عليهم السلام وأنا أريد أن أسأله عن القائم أهو المهدي أو غيره، فابتدأني فقال لي: يا أبا القاسم! إنَّ القائم منّا هو المهدي الذي يجب أن ينتظر في غيبته، ويطاع في ظهوره، وهو الثالث من ولدي، والذي بعث محمّداً صلى الله عليه وآله بالنبوة وخصّنا بالإمامة إنّه لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتّى يخرج فيه فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، وإنَّ الله تبارك وتعالى ليصلح له أمره في ليلة كما أصلح أمر كليمة موسى عليه السلام إذ ذهب ليقتبس لأهله ناراً فرجع وهو رسول نبي. ثمّ قال عليه السلام: أفضل أعمال شيعتنا انتظار الفرج (2).

ص: 236

- 1- كمال الدين وتمام النعمة 319.
- 2- كمال الدين وتمام النعمة 377 باب ما روي عن أبي جعفر الثاني محمّد بن علي [الجواد] في النصّ على القائم وغيبته وأنّه الثاني عشر من الأئمّة عليهم السلام؛ كفاية الأثر 280.

فرمود: ای ابو خالد! مردمان زمان غیبت که به امامت او معتقد گردند و منتظر ظهور او باشند بهترین مردمان هستند؛ زیرا خداوند به اندازه ای به آنان فهم و خرد مرحمت فرموده که غیبت در نزد آنها به منزله مشاهده است، و مردم آن زمان مانند کسانی که در مقابل حضرت رسول صلی الله علیه و آله به جهاد پرداخته باشند محسوب خواهند شد، آنها حقاً بندگان خالص و شیعیان راستگو هستند، و آنانند که مردم را بسوی دین خدا در آشکارا و پنهان دعوت می کنند.

و در پایان حدیث حضرت فرمود: انتظار فرج از بهترین اعمال است.

[93] عبدالعظیم حسنی گفت: بر ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام وارد شدم و قصد داشتم که از آن حضرت راجع به «قائم» که آیا مهدی همان است پرسش نمایم، قبل از این که من موضوع سؤال را مطرح کنم، آن بزرگوار خود آغاز سخن فرمود و گفت: ای ابوالقاسم! بدرستی که قائم از خاندان ما همان «مهدی» است که واجب است انتظار او در غیبتش، و اطاعت گردد در ظهورش، وی سومین فرزند از اولاد من است. سوگند به خدایی که محمد را برآستی برانگیخت، و ما را به امامت مخصوص گردانید اگر از دنیا نماند مگر يك روز، خداوند آن روز را چنان طول خواهد داد که تا مهدی از پرده غیبت بیرون گردد، و زمین را از عدل و داد پر نماید همان طور که از جور و ستم پر شده باشد، خداوند امور ولی عصر را در يك شب اصلاح خواهد نمود، به همان روشی که امر موسی بن عمران را در هنگامی که رفت از کوه آتش بیاورد اصلاح فرمود و او را به اهلس برگردانید در حالیکه پیغمبر بود.

و در پایان حدیث حضرت فرمود: بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است.

[94] حدّثنا صالح بن عيسى بن أحمد بن محمّد العجلي قال : حدّثنا محمّد بن محمّد بن علي قال : حدّثنا محمّد بن الفرّج الروياني قال : حدّثنا عبد الله بن محمّد العجلي قال : حدّثني عبد العظيم بن عبد الله الحسني ، عن أبيه ، عن أبان مولى زيد بن علي ، عن عاصم بن بهدلة قال : قال لي شريح القاضي : اشترت داراً بثمانين ديناراً ، وكتبت كتاباً ، وأشهدت عدولاً ، فبلغ ذلك أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ، فبعث إليّ مولاه قنبراً فأتيته ، فلمّا أن دخلت عليه قال : يا شريح ! اشترت داراً ، وكتبت كتاباً ، وأشهدت عدولاً ، ووزنت مالاً ؟

قلت : نعم .

قال : يا شريح ! اتق الله ، فإنّه سيأتيك من لا ينظر في كتابك ولا يسأل عن بيتك حتّى يخرجك من دارك شاخصاً ، ويسلّمك إلى قبرك خالصاً ، فانظر أن لا تكون اشترت هذه الدار من غير مالكها ، ووزنت مالاً من غير حلّه ، فإذا أنت قد خسرت الدارين جميعاً : الدنيا والآخرة .

ثمّ قال عليه السلام : يا شريح ! فلو كنت عندما اشترت هذه الدار أتيتني ، فكتبت لك كتاباً على هذه النسخة ، إذا لم تشتريها بدرهمين .

قال : قلت : وما كنت تكتب يا أمير المؤمنين !؟

قال : كنت أكتب لك هذا الكتاب : بسم الله الرحمن الرحيم ، هذا ما اشترى عبد ذليل من ميّت أزعج بالرحيل ، اشترى منه داراً في دار الغرور ، من جانب الفانين إلى عسكر الهالكين ، وتجمع هذه الدار حدوداً أربعة : فالحدّ الأوّل منها ينتهي إلى دواعي الآفات ، والحدّ الثاني ينتهي إلى دواعي العاهات ، والحدّ الثالث منها

ص: 238

[94]عاصم بن بهدله گوید: شریح قاضی به من گفت: خانه ای را به هشتاد دینار خریدم و در این باره نوشته ای هم رد و بدل نمودم\_ سندی که حدود و مشخصات منزل در آن یادداشت شده بود\_ و چند نفر عادل را هم شاهد گرفتم، در این موقع قضیه منزل به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام رسیده بود، حضرت غلام خود قنبر را برای احضارم فرستاد و من هم خدمت آن حضرت رسیدم، هنگامی که بر او وارد شدم فرمود: ای شریح! شنیده ام خانه ای خریده ای و نامه ای رد و بدل کرده ای و گواهایی گرفته ای و پولهایی خرج نموده ای.

شریح گوید: عرض کردم: صحیح است.

فرمود: ای شریح! از خدا بترس، همانا در همین زودی کسی پیش تو خواهد آمد که در نامه ات نظر نخواهد کرد، و از گواه و بیّنه ات نمی پرسد، تو را از منزلت بیرون کرده و به قبرستان تسلیمت می کند، اکنون بنگر که این خانه را از غیر مالکش نخریده باشی، و بهای آنها را از غیر حلال نداده باشی که در این صورت در دنیا و آخرت زیان خواهی کرد.

ای شریح! اگر می خواستی خانه ای بخری، می بایست در نزد من حاضر گردی تا برایت نامه ای می نوشتم که در آن صورت خانه را به دو درهم نمی خریدی.

گوید: عرض کردم: چه می خواستی بنویسی؟

فرمود: نامه ای به این مضمون برایت می نوشتم:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این است آنچه خریده است بنده ذلیل از مردی که قریباً از جای خود کوچ می کند، او در دنیای فریبنده منزلی خریده که از او رخت خواهد بست، و حدود اربعه این منزل بترتیب ذیل است: حد اول منتهی است به آفتها، دوم منتهی است به مرضها، سوم منتهی است به مصیبتها،



ينتهي إلى دواعي المصيبات ، والحدّ الرابع منها ينتهي إلى الهوى المردي والشيطان المغوي ، وفيه يشرع باب هذه الدار ، اشترى هذا المفتون بالأمل من هذا المزعج بالأجل جميع هذه الدار ، بالخروج من عزّ القنوع والدخول في ذلّ الطلب ، فما أدرك هذا المشتري فيما اشترى منه من درك ، فعلى مبلي أجسام الملوك ، وسالب نفوس الجبابرة مثل كسرى وقيصر وتبع وحمير ، ومن جمع المال إلى المال فأكثر ، وبنى فشيّد ، ونجد فزخرف ، وادّخر بزعمه للولد ، إشخاصهم جميعاً إلى موقف العرض لفصل القضاء ، وخسر هنالك المبطلون ، شهد على ذلك العقل إذا خرج من أسر الهوى ونظر بعين الزوال لأهل الدنيا ، وسمع منادي الزهد ينادي في عرصاتها : ما أئين الحقّ لذي عينين ! إنّ الرحيل أحد اليومين ، تزوّدوا من صالح الأعمال ، وقربوا الآمال بالآجال ، فقد دنت الرحلة والزوال (1) .

[95] سعد بن عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي قال : حدّثني عبدالعظيم بن عبدالله \_ وكان مريضاً \_ عن محمّد بن عمر ، عن حمّاد بن عثمان ، عن عيسى بن السري اليسري قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهليّة ؟ قال أبو عبدالله عليه السلام : أحوج ما يكون إلى معرفته إذا بلغ نفسه هكذا \_ وأشار بيده إلى صدره \_ فقال : لقد كنت على أمر حسن (2) .

[96] عن أحمد بن محمّد بن خالد البرقي ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسيني ، عن

ص: 240

1- الأماي للصدوق 388 .

2- ثواب الأعمال 205 «عقاب من مات لا يعرف إمامه» .

چهارم منتهی است به پرتگاه و شطان فریب دهنده، و از همین حد چهارم درب این خانه گشوده می شود، این بنده مفتون به آرزوها از بنده ای که مشرف به مرگ است خانه ای را خرید و خود را از قناعت بیرون کرد و در سایه طالبان دنیا درآمد، این خریدار از حالات گذشتگان بی اطلاع بود، این شخص از اجسام پوسیده پادشاهان و قطعات از هم پاشیده ستمگران مانند کسری، قیصر، تبع، و حمیر عبرت نگرفت. آنها که ثروتها را روی هم انباشتند، و اموال را روز به روز افزودند، ساختمانهای رفیع و بناهای محکم ساختند، آنها را زینت داده و آراستند، ثروتها را برای فرزندان ذخیره کردند، این ثروتمندان برای عرض اعمال در پیشگاه پروردگار حاضر شوند تا فصل خصومت گردد، در آنجا به باطل گروندگان زیان خواهند دید، و عقل سلیم به این مطالب و گفتارها شاهد است، هرگاه کسی از اسارت هوای نفس بیرون گردد، و با چشمهای عبرت بین به زوال دنیا نظر افکند، و به منادی زهد که فریاد می زند گوش فرا دهد، و حق بسیار واضح است برای کسی که دو چشم بینا داشته باشد، کوچ نمودن از دنیا از دور روز بیرون نیست - امروز یا فردا از دنیا خواهی رفت - از اعمال شایسته توشه بردارید، و آرزوها را نزدیک کنید، کوچ کردن و فانی شدن نزدیک است.

[95] عیسی بن سری گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده: کسی که از دنیا برود و امام زمان خود را نشناسد این شخص در نادانی و جهالت مردهاست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: بیشترین زمانی که بنده نیاز به چنین معرفتی دارد زمانی است که جانش به اینجا برسد - و اشاره به سینه شریفشان فرمودند - پس فرمود: من بر طریق نیکویی هستم.

محمّد بن عمر ، عن أحمد بن أبي المغراء ، عن ذريح بن أبي حمزة ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : منّا الإمام المفروض ومن جرده مات يهودياً أو نصرانياً ، والله ما ترك الأرض منذ قبض الله عزّ وجلّ آدم إلاّ وفيها إمام يهتدى به إلى الله ، حجّة على العباد ؛ من تركه هلك ومن لزمه نجا حقاً على الله (1) .

[97] الشريّف أبو جعفر محمّد بن أحمد [ بن ] عيسى العلويّ جج ، عن محمّد بن أحمد المكتب ، عن أحمد بن مهراّن ، عن عبد العظيّم بن عبد الله بن الحسين ، عن محمّد بن علي بن محمّد بن كثير ، عن إسماعيل بن زياد البزاز ، عن ابن إدريس ، عن نافع مولى عائشة قال : كنت غلاماً أخدم عائشة ، فكنت إذا كان النبي صلى الله عليه وآله عندها قريباً أُغطيهم .

قال : فينما النبي صلى الله عليه وآله عندها ذات يوم إذ داق يدقّ الباب ، فخرجت إليه فإذا جارية معها طبق مغطى .

قال : فرجعت إلى عائشة فأخبرتها ، فقالت : أدخلها . فدخلت ، فوضعت بين يدي عائشة ، فوضعت عائشة بين يدي النبي صلى الله عليه وآله ، فجعل يتناول منه ويأكل .

ثمّ قال النبي صلى الله عليه وآله : أين أمير المؤمنين وسيد المسلمين وإمام المتقين يأكل معي ؟

فقالت عائشة : ومن أمير المؤمنين وسيد المسلمين ؟

فسكت ، ثمّ أعاد الكلام مرّة أخرى ، فقالت عائشة مثل ذلك ، فسكت ، فإذا داق يدقّ الباب ، فخرجت إليه فإذا عليّ بن أبي طالب عليه السلام ، فرجعت ،

ص : 242

امام صادق علیه السلام فرمودند: آن امامی که اطاعتش واجب است از ماست، و هرکس او را منکر شود یهودی یا مسیحی می‌میرد، به خدا سوگند زمین از روزی که خداوند عزّوجلّ حضرت آدم را میراند خالی از حجّت نیست بلکه در آن امامی است که بواسطه آن به خدا رهنمون می‌شود، او حجّت خدا بر بندگان است؛ هرکس او را ترك کند هلاک گشته، و هرکس ملازم او گردد حقیقتاً نجات می‌یابد.

نافع غلام عائشه گوید: من در نوجوانی خدمتگزار عائشه بودم هنگامی که پیامبر در خانه عائشه بود و نزدیک هم بودند من روی آنها را می‌انداختم. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عائشه بود، کسی در زد، به سوی در رفتم، دختری طبق به دست که روی پوشیده بود را دیدم. به سوی عائشه بازگشتم و جریان را گفتم، عائشه گفت او را به درون خانه راهنمایی کن، آن دختر داخل شد طبق را در مقابل عائشه بر زمین نهاد و عائشه طبق را مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله گزارد رسول اکرم صلی الله علیه و آله شروع کردند به خوردن از آن و می فرمود: کجاست امیرالمؤمنین و سرور مسلمین و امام پرهیزگاران تا با من بخورد! عائشه گفت: امیرالمؤمنین و سرور مسلمانها کیست؟! پیامبر اندکی درنگ کردند سپس دوباره فرمایش خود را تکرار کردند عائشه نیز گفته خود را تکرار کرد. بار پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کردند. در این هنگام کسی درب خانه را به صدا درآورد، من (نافع) به سوی در رفتم علی را بر در خانه یافتم برگشتم به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم علی است پیامبر فرمود:

فقلت له : علي بن أبيطالب !

فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم : مرحباً وأهلاً لقد تمنيتك مرتين حتى لو أبطأت عليّ لسألت الله أن يأتيني بك ، إجلس وكُل .

قال : فجلس وأكل معه .

ثم قال النبي صلى الله عليه وآله : قاتل الله من قاتلك ، وعادى من عاداك .

فقلت عايشة : ومن يقاتله ومن يعاديه ؟

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : أيدي يديهم معك ولا ترضين بذلك وتكرينه (1) .

[98]روينا بإسنادنا أيضاً إلى أبي المفضل محمد بن عبد الله الشيباني قال : حدثنا علي بن نصر السبندنجي قال : حدثنا عبيد الله بن موسى ، عن عبد العظيم الحسيني ، عن أبي جعفر الثاني \_ في حديث \_ قال : من زار الحسين عليه السلام ليلة ثلاث وعشرين من شهر رمضان ، وهي الليلة التي يرجى أن تكون ليلة القدر وفيها يفرق كل أمر حكيم ، صافحه روح أربعة وعشرين ألف ملك ونبى ، كلهم يستأذن الله في زيارة الحسين عليه السلام في تلك الليلة (2) .

[99]ومنها « فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً » (3) أسند عبد العظيم إلى أبي جعفر عليه السلام : فأبى أكثر الناس إلا كفوراً بولاية علي . قال : وهكذا نزلت . قال : ونزلت « فَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ » في ولاية علي عليه السلام (4) .

ص : 244

1- .مائة منقبة 74 ؛ التحصين لابن طاووس 576 ؛ اليقين لابن طاووس 246 .

2- .إقبال الأعمال 1/383 .

3- .الإسراء/89 .

4- .الكافي 1/424 مع اختلاف في المتن؛ الصراط المستقيم 1/291 .

مرحبا به تو خوش آمدی . دوبار آرزوی دیدارت را نمودم چنانچه دیرتر می آمدی از خدا میخواستم تا تو را برای من احضار کند . بنشین و بخور (نافع) گوید : نشست و با پیامبر صلی الله علیه و آله خورد ، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : خدا بکشد کسی را با تو بجنگد ، و خدا دشمن کسی است که با تو دشمن باشد .

عائشه گفت : مگر چه کسی با او جنگ و دشمنی می کند .

پیامبر فرمود : دستهای آنها با توست و توبه امامت علی رضایت نخواهی داد و او را انکار خواهی کرد .

[98]عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام نقل می کند که فرمودند : هرکس امام حسین علیه السلام را در شب بیست و سوم ماه رمضان که امید می رود شب قدر باشد زیارت کند ، ارواح بیست و چهار هزار از ملائکه و انبیا با او مصافحه می کنند و آنان همگی برای زیارت امام حسین علیه السلام در آن شب از خدا اجازه می گیرند .

\*\*\*

[99]عبدالعظیم با سند خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند : آیه « فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا » اینگونه نازل شده : « فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا بِلَوْلَايَةِ عَلِيٍّ » . و نیز فرمود : این آیه « فَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ » درباره ولایت علی علیه السلام است .

ص: 245

[100] حدّثني جعفر بن أحمد بن سعيد الرازي ، عن بكر بن صالح الضبي ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني ، عن علي بن أسباط ، عن يونس بن عبدالرحمن ، عن داود بن فرقد عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إذا حدّثوكم بحديثٍ عن الأئمة فخذوا به حتّى يبلغكم عن الحي ، فإن بلغكم شيء فخذوا به .

ثمّ قال : إنا والله لا ندخلكم فيما لا يسعكم (1) .

[101] حدّثني جعفر بن أحمد بن سعيد الرازي ، عن بكر بن صالح الضبي ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني ، عن علي بن أسباط ، عن داود بن فرقد ، عن عبدالأعلى مولى آل سام عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : إذا جاء الحديث عن أولكم وحديث عن آخركم فبأيّهما نأخذ ؟

فقال : بحديث الأخير (2) .

[102] أخبرني أبو عبيدالله محمّد بن عمر المرزباني قال : حدّثنا أحمد بن محمّد الجوهري قال : حدّثنا الحسن بن عليل العنزي ، عن عبدالكريم بن محمّد قال : حدّثنا حمزة بن القاسم العلوي ، عن عبدالعظيم بن عبدالله العلوي ، عن الحسن بن الحسين العرنبي ، عن غياث بن إبراهيم ، عن الصادق جعفر بن محمّد عليهما السلام قال : أصبحت يوماً أم سلمة رحمها الله تبكي .

ف قيل لها : ممّ بكاءك ؟

فقال : لقد قُتِلَ ابني الحسين عليه السلام الليلة ، وذلك أنّي ما رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم منذ قبض إلاّ الليلة ، فرأيت شاحباً كئيباً .

ص: 246

1- . مختصر بصائر الدرجات 94 .

2- . مختصر بصائر الدرجات 94 .

[100] ابی عبدالله علیه السلام: اگر سخنی از امامان برای شما نقل کردند آن را بگیرید و به آن عمل کنید تا آنکه از امام زنده سخنی بر خلاف آن به شما برسد، پس چنانچه سخنی دیگر از امام زنده به شما رسید به آن عمل کنید سپس حضرت فرمود: به خدا سوگند ما شما را به چیزی که در توان شما نباشد وادار نمی کنیم.

[101] .. به ابی عبدالله عرض کردم: چنانچه سخنی از نخستین شما و سخنی از آخرین شما که با هم مخالف بودند به ما رسید به کدامین سخن عمل کنیم؟ حضرت فرمود: به سخن آخرین عمل کن.

[102] غیاث بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده که آن جناب فرمود: روزی در هنگام صبح ام سلمه، گریه می کرد. به او گفته شد: علت گریه شما چیست؟

گفت: فرزندم حسین علیه السلام شب گذشته به شهادت رسیده؛ زیرا از هنگام وفات حضرت رسول آن بزرگوار را در خواب ندیده بودم جز دیشت که در عالم رؤیا او را مشاهده کردم و او را در حالیکه سخت محزون و متغیرالحال بود دیدم.



قالت : فقلت : مالي أراك يا رسول الله شاحباً كثيراً؟ قال : ما زلت الليلة أحفر قبوراً للحسين وأصحابه عليهم السلام (1).

[103] حدّثني جعفر بن أحمد بن سعيد الرازي ، عن بكر بن صالح الضبي ، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني ، عن علي بن أسباط ، عن يزيد بن عبدالله ، عن عبدالكريم بن عمرو الخثعمي ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام بمثل ذلك (2).

[104] حدّثنا علي بن أحمد بن محمد بن محمد بن أبي عبدالله الكوفي قال : حدّثنا سهل بن زياد الأدمي قال : حدّثنا عبدالعظيم بن عبدالله الحسني قال : سمعت علي بن محمد العسكري عليه السلام يقول : عاش نوح عليه السلام ألفين وخمسمائة سنة ، وكان يوماً في السفينة نائماً ، فهبّت ريح فكشفت عن عورته ، فضحك حام ويافث ، فزجرهما سام عليه السلام ونهاهما عن الضحك ، وكان كلما غطّى سام شيئاً تكشفه الريح كشفه حام ويافث . فانتبه نوح عليه السلام فرآهم وهم يضحكون ، فقال : ما هذا ؟ فأخبره سام بما كان . فرفع نوح عليه السلام يده إلى السماء يدعو ويقول : اللهم غيّر ماء صلب حام حتّى لا يولد له إلاّ السودان ، اللهم غيّر ماء صلب يافث ؛ فغيّر الله ماء صلبهما ، فجميع السودان حيث كانوا من حام ، وجميع الترك والسقالية وبأجوج ومأجوج والصين من يافث حيث كانوا ، وجميع البيض سواهم من سام .

ص: 248

1- الأماي للمفيد 319 ؛ الأماي للطوسي 90 .

2- مختصر بصائر الدرجات 97 .

ام سلمه گفت: عرض کردم: ای رسول خدا! چرا حضرتت را در این حالت می نگرم؟ فرمود: تمام دیشب برای حسین و اصحابش به حفر قبور اشتغال داشتم.

[102]... از امام صادق علیه السلام نیز همانند حدیث قبلی رسیده است.

[103]... از امام عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: حضرت نوح دو هزار و پانصد سال زندگی کرد، روزی روی کشتی خوابیده بود که باد پیراهنش را کنار زد و عورتش پیدا شد، حام و یافث از دیدن صحنه خنده شان گرفت و سام روی عورت پدر را پوشاند. و هر گاه سام روی عورت پدر را می پوشاند حام و یافث آن را کنار می زدند، نوح از خواب بیدار شد و آن دو را در حال خنده دید پرسید چه شده است؟ سام جریان را برای پدر نقل کرد. نوح دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوند! نسل حام را دگرگون کن تا اینکه جز سیاه از او دنیا نیاید. خداوند! نسل یافث را دگرگون کن. پس خداوند نسل آن دو را دگرگون ساخت، پس همه سیاهان از نسل حام می باشند و همه اترک و سقالبه و یاجوج و ماجوج و چینی ها از نسل یافث می باشند، و همه سفیدها از نسل سام می باشند.

ص: 249

وقال نوح عليه السلام لحام ويا فث : جعل الله ذرّيتكما خولاً لذريّة سام إلى يوم القيامة لأنّه برّ بي وعققتماني ، فلا زالت سمة عقوقكما لي في ذرّيتكما ظاهرة ، وسمة البرّ بي في ذرّية سام ظاهرة ما بقيت الدنيا (1) .

[105] حدّثنا علي بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق رضی الله عنه قال : حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفي ، عن سهل بن زياد الأدمي ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني ، عن عبد السلام بن صالح الهروي قال : حدّثني معمر بن خلاد وجماعة قالوا : دخلنا على الرضا عليه السلام فقال له بعضنا : جعلنا الله فداك ! مالي أراك متغيّر الوجه ؟

فقال عليه السلام : إنّي بقيت ليلتي ساهراً متفكراً في قول مروان بن أبي حفصة :

أنّي يكون وليس ذاك بكائن\*\*\* للمشركين دعائم الإسلام

لبنى البنات نصيبهم من جدّهم\*\*\* والعمّ متروك بغير سهام

ما للطلق وللتراث وإنّما\*\*\* سجد الطليق مخافة الصمصام

قد كان أخبرك القرآن بفضلّه\*\*\* فمضى القضاء به من الحكّام

إنّ ابن فاطمة المنوّه باسمه\*\*\* حاز الوراثة عن بني الأعمام

وبقي ابن نثلة واقفاً متردداً\*\*\* يبكي ويسعده ذووا الأرحام (2)

ص: 250

1- .علل الشرائع 1/31 ؛ بحار الأنوار 11/287 .

2- .عيون أخبار الرضا عليه السلام 1/188 .

و نوح به حام و یافث گفت : خداوند نسل شماها را تا روز قیامت برده نسل سام قرار داد ، زیرا او به من نیکی کرد و شما بدرفتاری کردید و تا دنیا باقیست علامت و نشانه نافرمانی شما در حق من در نسل شما هویدا خواهد بود ، و نشانه و علامت نیکی سام به من در نسل او باقی خواهد ماند .

[105] به نقل از معمر بن خلّاد و جماعتی گفتند: بر امام رضا علیه السلام وارد شدیم ، بعضی از ما به حضرت عرض کردند : خداوند ما را فدای تو گرداند چه شده است که سیمای شما را متغیر می بینیم؟

حضرت فرمودند : دیشب را نخوابیدم و درباره گفته مروان بن ابی حفصه فکر می کردم:

چگونه ممکن است و حال آنکه درست نیست ، که به فرزندان دختر ارث عموها برسد؟!

در را گرفته بود و می گفت :

چگونه ممکن است و حال آنکه امکان ندارد ، مشرکین به جایگاه مسلمانان تکیه زنند؟ فرزندان دختر سهم خود را از جدّشان به ارث می برند! و عمو سهمی ندارد .

برده آزاد شده را چه حق ارث دارد در حالی که از ترس شمشیر مسلمانان سجده می کند قرآن از فضل و بزرگواری او به تو خیر می دهد!

این دستوری است که از سوی حاکم بزرگ صادر شده است!

به درستی که فرزند فاطمه که نام او را با اشاره برده شده است ارث را از عمو زاده برده است .

[106] أخبرنا جماعة ، عن أبي المفضل قال : حدثنا أبو أحمد عبيد الله بن الحسين بن إبراهيم العلوي ، قال : حدثني أبي ، قال : حدثني عبد العظيم بن عبد الله الحسيني الرازي في منزله بالري ، عن أبي جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام عن علي بن الحسين ، عن أبيه ، عن جدّه علي بن أبي طالب عليه السلام قال : قلت : أربعا أنزل الله تعالى تصديقي بها في كتابه :

قلت : المرء مخبوء تحت لسانه فإذا تكلم ظهر ، فأنزل الله تعالى : « وَكَتَبْنَا لَهُمُ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ » (1).

قلت : من جهل شيئا عاداه ، فأنزل الله تعالى : « بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ » (2).

قلت : قدر \_ أوقال : قيمة \_ كل امرء ما يحسن ، فأنزل الله في قصة طالوت : « إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ » (3).

قلت : القتل يقلّ القتل ، فأنزل الله « وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ » (4)(5).

[107] عبد العظيم الحسيني عن الصادق عليه السلام في خبر : قال رجل من بني عدي : اجتمعت إليّ قريش فأتينا النبي ، فقالوا : يا رسول الله ! إننا تركنا عبادة الأوثان

ص : 252

1- . محمد صلى الله عليه وآله / 30 .

2- . يونس / 39 .

3- . البقرة / 247 .

4- . البقرة / 179 .

5- . الأمالي للطوسي 494 .

[106] ابراهیم علوی گوید: عبدالعظیم حسنی رازی در خانه اش در شهر ری از امام جواد فرزند امام رضا علیهما السلام از پدران ایشان از علی بن الحسین از پدرش از جدش علی بن ابی طالب علیهما السلام نقل می کند که حضرت فرمود چهار سخن را که گفته ام خداوند مرا در قرآن تأیید فرموده است. من گفته ام: «آدمی در پس زبان خود پنهان است. پس هر گاه زبان به سخن بگشاید شناخته می شود» خداوند می فرماید: «آنها را از سخنانشان می شناسی».

من گفته ام: هر کس چیزی را نداند با آن چیز به مخالفت برمی خیزد، خداوند می فرماید: «من گفته ام: ارزش \_ یا اندازه \_ هر کس به اندازه آن اندازه از دانش و هنر اوست. خداوند در داستان طالوت می فرماید: در حقیقت خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و نیروی بدن بر شما برتری بخشیده است.

گفتم کشتن قاتل (قصاص) کشتار را (در جامعه) کم می کند. خداوند می فرماید: «وای خردمندان، شما را در قصاص زندگانی است».

[107].. به نقل از امام صادق علیه السلام می فرماید: مردی از بنی عدی گفت: قریش نزد من گرد آمدند سپس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدیم و گفتیم: یا رسول الله! اگر پرستش بتان را ترك گوئیم و از تو پیروی کنیم

واتبعناك فأشركنا في ولاية علي فنكون شركاء .

فهبط جبرئيل على النبي فقال : يا محمد! « لئن أشركت ليحبطنَّ عملك » (1) الآية.

قال الرجل : فضاق صدري هارباً لما أصابني من الجهد فإذا أنا بفارس قد تلقاني على فرس أشقر ، عليه عمامة صفراء يفوح منه رائحة المسك ، فقال : يا رجل ! لقد عقد محمد عقدة لا يحلها إلا كافر أو منافق .

قال : فأتيت النبي صلى الله عليه وآله فأخبرته .

فقال : هل عرفت الفارس ؟ ذاك جبرئيل عرض عليكم عقد ولاية إن حللتم العقد أو شككتم كنت خصمكم يوم القيامة (2) .

[108] عن سهل بن زياد، عن عبدالعظيم الحسني، عن اسحاق الناصح مولى جعفر، عن أبي الحسن الاول عليه السلام قال: قم عش آل محمد و ماوى شيعتهم، ولكن سيهلك جماعة من شبابهم بمعصية آبائهم و الاستخفاف و السخرية بكبرائهم و مشايخهم و مع ذلك يدفع الله عنهم شر الاعداء و كل سوء. (3)

[109] عن محمد الاسدي، عن سهل، عن عبدالعظيم الحسني، عن إبراهيم بن أبي محمود قال: سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عزوجل «ختم الله على قلوبهم و على سمعهم» قال: الختم هو الطبع على قلوب الكفار عقوبة على كفرهم كما قال تعالى: «بل طبع الله عليها بكفرهم فلا يؤمنون إلا قليلاً». (4)

ص: 254

1- الزمر/65 .

2- مناقب آل أبي طالب 2/239 .

3- بحار الأنوار، ج 57، ص 214 .

4- بحار الأنوار، ج 5، ص 201 .

آیا ما را در ولایت و سرپرستی که به علی واگذار کرده ای شریک می کنی؟ در این هنگام جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله «چنانچه شریک کنی تمام اعمالت سوخته می شوند»

آن مرد گفت: سینه ام به تنگ آمد و از شدت ناراحتی از آن جا فرار کردم، ناگهان سواری که بر اسبی زرد مایل به سرخ که عمامه ای زرد رنگ که بوی مشک از او پراکنده بود جلوی من هویدا شد.

گفت: ای مرد! محمد عقدی بسته که آن را جز کافر یا منافق فسخ نمی کند. گفت: من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتم و جریان را به عرض حضرت رساندم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا سوار را شناختی؟ او جبرئیل بود. عقد و پیمان ولایتی را بر شما عرضه کرد که چنانچه عقد را فسخ و یا در آن شک کنید من در روز قیامت طرف و خصم شما خواهم بود.

[108].. به نقل از امام کاظم علیه السلام: قم جایگاه و پایگاه آل محمد صلی الله علیه و آله و پناهگاه شیعیانسان می باشد. لیکن گروهی از جوانانسان به خاطر معصیت پدرانسان و مسخره نمودن و بی حرمتی نسبت به بزرگانسان و کهنسالانسان هلاک می شوند! در عین حال خداوند شر دشمنان و هر بلایی را از آنان دور می کند.

[109].. به نقل از ابراهیم بن ابی محمود، گفت: از امام رضا علیه السلام درباره قول پروردگار «خداوند بر دلها و گوشه‌هایشان مهر زد» پرسیدم، حضرت فرمود: مهر زدن همان علامت گذاری و چاپ بر دلهای کفار است به خاطر سزای کفر ورزی آنان است.

همانگونه که خداوند فرمود: «خدا به خاطر کفرشان بر دلهایشان مهر زد و در نتیجه جز شماری اندک (از ایشان) ایمان نمی آورند».



[110] وفي كتاب النبوة بالإسناد عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني قال: كتبت إلى أبي جعفر عليه السلام أسأله عن ذي الكفل، وما اسمه، وهل كان من المرسلين؟ فكتب عليه السلام: إن الله بعث مائة ألف نبي، وأربعة وعشرين ألف نبي، المرسلين منهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، وإن ذا الكفل منهم، وكان بعد سليمان بن داود، وكان يقضي بين الناس، كما يقضي داود عليه السلام، ولم يغضب قط إلا لله تعالى، وكان اسمه عدويا بن أدارين. (1)

[111] ع: ابن المتوكل، عن السعدآبادي، عن البرقي، عن عبدالعظيم الحسني عن ابن أبي عمير، عن عبدالله بن الفضل، عن محمد بن سليمان، عن رجل، عن الباقر (عليه السلام) قال: لا تقطع النهار بكذا وكذا، فإن معك من يحصي عليك. (2)

[112] وفي الحسن بل الصحيح عن عبدالعظيم الحسني، عن أبي جعفر الثاني، عن أبيه، عن أبيه، عن جده موسى عليهم السلام أن الصادق عليه السلام قال لعمر بن عبيد: أكبر الكبائر الإشراك بالله، ثم الياس من روح الله، ثم الامان من مكر الله، وعقوق الوالدين، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، وقذف المحصنة، وأكل مال

ص: 256

---

1- تفسير مجمع البيان، الشيخ الطبرسي، ج 7، ص 107.

2- بحار الأنوار، ج 68، ص 282.

[110] در کتاب النبوة به سند عبدالعظیم الحسنی: به امام جواد علیه السلام نامه ای نوشتم و از آن حضرت در مورد ذی الکفل سؤال کردم: نامش چه بود؟ و آیا از رسولان بود؟ حضرت در جواب نوشتند: خداوند یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاد، رسولان سیصد و سیزده نفر بودند و ذالکفل یکی از آنان بود که پس از سلیمان بن داود فرستاده شده بود، و همانگونه که داود بین مردم قضاوت می کرد قضاوت می نمود. و هیچگاه خشم و غضب نکرد مگر برای خدا، نامش عدویا بن آدارین بود.

[111].. به نقل از امام باقر علیه السلام: روزت را به چنین و چنان (بیهوده) به پایان مرسان، زیرا با تو کسی است که تمام گفته هایت را یاد داشت می کند.

[112].. به نقل از امام کاظم علیه السلام: امام صادق علیه السلام به عمرو بن عبید فرمود: بزرگترین گناهان کبیره شرك به خداوند است پس از آن ناامیدی از رحمت الهی، پس از آن غفلت از مکر خدا و پس از آن عاق والدین و کشتن آدمی که خداوند آن را حرام گردانیده مگر به حق، و تهمت زدن به زن همسر دار و خوردن مال

اليتم، والفرار من الزحف، وأكل الربوا، والسحر، والزنا، واليمين الغموس، والغلول، ومنع الزكاة المفروضة، وشهادة الزور، وكتمان الشهادة، وترك الصلاة متعمداً أو شياً مما فرض الله ونقض العهد، وقطيعة الرحم. (1)

[113] كتاب المسلسلات: حدثني أبو القاسم علي بن محمد بن علي العلوي قال: سمعت محمد بن أحمد السناني، سمعت محمد العلوي العريضي يقول: سمعت عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، يقول: سمعت أحمد بن عيسى العلوي يقول: سمعت أبا صادق يقول: سمعت الصادق جعفر بن محمد عليهم السلام يقول: تمثيل لابي ذر الغفاري

أنت في غفلة وقلبك ساء\*\*\*نفد العمر و الذنوب كما هي

جمعة حصلت عليك جميعاً\*\*\*في كتاب و أنت عن ذاك ساهي

لم تبادر بتوبة منك حتى\*\*\*صرت شيخاً و حبلك اليوم واهي

عجبا منك كيف تضحك جهلاً\*\*\*و خطاياك قد بدت لالهي

فتفكر في نفسك اليوم جهداً\*\*\*وسل عن نفسك الكرى ياتاهي (2)

[114] أو أخبرني عبدالحميد بن عبدالله، عن عمر بن الحسين بن عبدالله بن محمد، عن محمد بن علي بن بابوي بإسناد له أن عبدالعظيم بن عبدالله العلوي كان مريضاً، فكتب إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام: عرفني يا ابن رسول الله عن الخبر المروي أن أبا طالب في ضحضاح من نار يغلي منه دماغه، فكتب إليه الرضا عليه السلام: (بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فإنك إن شككت في إيمان أبي طالب كان مصيرك إلى النار. (3)

[115] محمد بن مسعود العياشي في تفسيره: عن إبراهيم بن علي، عن عبدالعظيم

ص: 258

1- بحار الأنوار، ج 85، ص 26.

2- بحار الأنوار، ج 75، ص 453.

3- بحار الأنوار، ج 35، ص 110.

یتیم و فرار از جنگ و رباخواری و سحر و زنا و سوگند دروغ و زکات واجب را ندادن و به دروغ و به باطل شهادت دادن و از شهادت به حق خودداری کردن و ترك نماز عمدا و یا ترك هر چیزی که خداوند واجب گردانیده است و پیمان شکنی و قطع رَحِم .

[113] از کتاب المسلسلات: ... امام صادق علیه السلام: سخنی تمثیل گونه از ابی ذر غفاری رحمة الله علیه نقل می کند: تو در غفلتی و قلبت در اشتباه، عمرت به پایان رسید و گناهان همچنان ماندگار، در کتابی آنها را جمع آوری کرده ای و تواز آنها غافلی و به فکر توبه نیفتادی، تا اینکه کهنسال شدی و طنابت امروز دیگر پوسیده شده، شگفتا چگونه با نادانی خنده می کنی و گناهانت برای پروردگارم آشکار و پیداست کمی بیاندیش در خود و از پروردگارت بازگشت به خویش را طلب کن ای گم گشتم .

[114] .. محمد بن علی بن بابویه با سند خود نقل می کند که: عبدالعظیم بن عبدالله العلوی مریض بود به امام رضا علیه السلام نامه ای نوشت و از حضرت درباره روایتی سؤال کرد: مرا آگاه کنید یا بن رسول الله از روایتی که گوید: ابو طالب در سرابی از آتش به سرمی برد که مغز سرش از گرمای آن می جوشد، امام رضا علیه السلام در جوابش چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم پس از حمد و ثنای خداوند چنانچه در ایمان ابوطالب شك کنی سرانجام کار تو جهنم است .

الحسني، عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله (عليه السلام): في قول الله: (الحج أشهر معلومات فمن فرض فيهن الحج) قال: «الفريضة: التلبية و الأشعار و التقليد، فأى ذلك فعل فقد فرض الحج، و لا فرض إلا في هذه الشهور التي قال الله تعالى: (الحج أشهر معلومات)». (1)

[116] المتجهد: عن جماعة عن أبي المفضل عن عبد الله بن الحسين العلوي عن عبد العظيم الحسني أن أبا جعفر محمد بن علي عليهما السلام كتب هذه العوذة لأبنيه أبي الحسن عليه السلام و ساق الدعاء الطويل إلى قوله: أمتنع من شياطين الانس والجن و من رجلهم و خيلهم و ركضهم و عطفهم و رجعتهم و كيدهم و شرهم و شر ما يأتون به تحت الليل و تحت النهار من البعد و القرب و من شر الغائب و الحاضر إلى قوله: و من شر الدناش و الحسن و اللبس و اللبس و من عين الجن و الانس و من شر كل صورة و خيال أو بياض أو سواد أو مثال أو معاهد أو غير معاهد ممن يسكن الهواء و السحاب و الظلمات و النور و الظل و الحرور و البر و البحور و السهل و الوعر و الخراب و العمران و الاكام و الآجام و المغائض و الكنائس و النوايس و الفلوات و الجبانات من الصادرين و الواردين ممن يبدو بالليل و ينتشر بالنهار و بالعشي و الأبقار و الغدو و الأصال و المربيين و الاسامرة و الأفاترة و ابن فطرة، و الفراعنة و الابالسة و من جنودهم و أزواجهم و عشائهم و قبائلهم، و من همزهم و لمزهم و نفثهم و وقاعهم و أخذهم و سحرهم و ضربهم و عينهم و لمحهم و احتيالهم و احلافهم و من شر كل

ص: 260

[115].. به نقل از امام صادق علیه السلام درباره قول خدا: «حج در ماه های معینی است پس هر کس در این ماه ها حج را [برخود] واجب گردانید ..» فرمود: فریضه یعنی لبیک گفتن و یا علامت گذاری روی قربانی و یا چیزی بر قربانی خود آویزان نمودن است پس هرگاه یکی از اعمال را انجام داد به درستی که حج را واجب گردانیده و واجبی در غیر از این ماه ها بی که خداوند فرموده است: «حج ماه های معینی است» نمی باشد .

[116].. امام جواد علیه السلام این استعاذه را برای فرزندش ابی الحسن علیه السلام نوشتند . و دعایی طولانی را ذکر فرمودند تا آنجا که فرمودند: (به وسیله این دعا) منع می کنم از شیاطین انس و جن و از پیاده و سواره و دونده و از تحرکشان و از رجعتشان و کید و شرشان و از هر شری که می آورند در زیر شب و زیر روز از دور و نزدیک و از شر غایب و حاضر .. . تا آنجا که می فرماید: و از شر چشم بد و از چشم جن و انس و از شر هر صورت و خیال و یا سفیدی و سیاهی و هر مثال و معاهدی و غیر معاهدی از کسانی که ساکن هوا و ابرها و ظلمات و نور و سایه و گرما و از خشکی و دریا و بیابان و کوهستان و سنگلاخ خراب و آباد و آبگیرها و نزارها و مغائض و کنسیه ها و نوایس و فلوات و جبانات بیرون رفته و وارد شده ها و از هر کس که در شب پیدا می شود و در روز می رود و در شب و سحرگاهان و صبحگاه و میان روز و عصرها به شك اندازان و سبزه ها و بی رنگها و ابن فطرة و فرعونها و ابلیسها و جنودشان و همسرانشان و عشیره شان و قبیله هایشان و از چشمك زدنهایشان و اشاره هایشان و دمیدنشان و بدگوئیهایشان و چشم بندیهایشان و سحرشان و چشم زدنهایشان و چشم زخمشان و اشاره با چشمشان و حيله هایشان و سوگندهایشان (با هم پیمانانشان) و از شرّ هر

ذي شر من السحرة والغيلان وام الصبيان و ما ولدوا و ما وردوا إلى آخر الدعاء. (1)

[117] شى: عن ابراهيم بن علي، عن عبدالعظيم الحسني، عن ابن محبوب عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزوجل «و لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا» قال: هذا لمن كان عنده مال و صحة فان سوفه للتجاره فلا يسعه ذلك، و إن مات على ذلك فقد ترك شريعة من شرايع الاسلام إذا ترك الحج و هو يجد ما يحج به، و إن دعاه أحد إلى أن يحمله فاستحى فلا يفعل فانه لا يسعه إلا أن يخرج و لو على حمار أجدع أبت و هو قول الله «و من كفر فإن الله غني عن العالمين» قال: و من ترك. قلت: كفر؟ قال: و لم لا يكفر و قد ترك شريعة من شرايع الاسلام! يقول الله «الحج أشهر معلومات فمن فرض فيهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال في الحج» و«الفریضة التلبیة و الاشعار و التقليد فأی ذلك فعل فقد فرض الحج، و لا فرض إلا في هذه الشهور التي قال الله: «الحج أشهر معلومات». (2)

[118] عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني قال: قال أبو جعفر عليه السلام: «لا صلاة إلا بطهور». (3)

ص: 262

1- بحار الأنوار، ج 60، ص 266.

2- بحار الأنوار، ج 96، ص 110.

3- بحار الأنوار، ج 8، ص 238.

صاحب شری و غولها و جنیه بچه دزد و از زائیده‌هایشان و آمدن‌هایشان .. تا آخر دعا .

[117] از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند عزوجل «و برای خدا حج آن خانه ، بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد» فرمود این در حق کسی است که مالی داشته باشد و صحت و سلامتی داشته باشد . و اگر چنانچه حج بیت الله را به تأخیر انداخت به خاطر تجارت و کسب و کار حق این کار را ندارد و اگر در این حالت [عقب انداختن حج] بمیرد یکی از واجبات اسلام را ترك گفته در حالی که توان حج را داشته و چنانچه کسی از او دعوت سفر کرد و او به خاطر خجالت اجابت نکرد ، نیز حق این کار را ندارد و باید عزم سفر حج کند گرچه بر الاغی گوش بریده و دم بریده باشد و این به خاطر قول خدای عزوجل است «و هر که کفر ورزد یقیناً خداوند از جهانیان بی نیاز است .

عرض کردم : و هر کس ترك کند کفر ورزیده؟ فرمود چگونه کافر نباشد ، در حالیکه شریعتی از شریعت های اسلام را ترك گفته است . خدا می فرماید : «حج در ماه های معینی است پس هر کس در این ماه ها حج را [برخود] واجب گرداند [بداند که] در اثنای حج همبستری و گناه و جدال [روا] نیست» و واجب گردانیدن یکی از لبیک گفتن یا علامت گذاری بر قربانی و یا چیزی بر قربانی آویزان کردن است پس هر کدام از اینها را انجام داد حج را بر خود واجب گردانیده است . و حج واجبی نیست مگر در این ماه هایی که خدا فرمود : «حج در ماه های معینی است» .

[118] عبدالعظیم حسنی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند: هیچ نمازی بدون پاکی و طهارت پذیرفته نیست.





فهرست آیات...267

فهرست روایات...273

فهرست اعلام...281

فهرست مصادر...303

فهرست موضوعات...311

ص: 265



إِنَّ الدِّينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ، 148

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا، 126، 128

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ، 252

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ \* وَإِنَّهَا لَبَسِيلٌ مُّتَقِيمٌ، 140

إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا، 146

إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ، 144

أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ، 148

أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا، 132

أُولَى لَكَ فَأُولَى \* ثُمَّ أُولَى لَكَ فَأُولَى، 138

أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، 150

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ، 146

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ، 144

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، 132

بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا، 136

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ، 252

ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا، 228

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ، 156

جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ...، 146

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ، 136

فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا، 244

فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا، 142

الْقِتَالِ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ، 146

فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا، 212

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ، 228

فَتَكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ، 148

فَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ، 244

فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ، 144

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ، 216

ص: 268

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ، 122

قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ، 128

قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ، 134

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا، 140

لَئِنِ اشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ، 254

لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ، 146

، 150

فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، 142

فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا، 142

مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ، 144

وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا \* إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا، 142

يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ، 130

فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا، 130

وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ، 132

وَأَلُو اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا، 140

وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ، 124

وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَمْ فِسْقٌ، 124

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ، 188

وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ، 164

وَالْمُنْحَنِفَةَ وَالْمَوْفُوذَةَ وَالْمُتَرَدِّدَةَ وَالنَّطِيحَةَ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ، 124

وَتَرَكَّهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ، 136

وَتَعْيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ، 138

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ، 138

وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ، 128

وَلَا تَقْنُفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، 126

وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ، 252

وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ، 146

وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ (في علي) لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ، 130

وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ، 124

وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ، 136

وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، 148

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا \* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا، 146

وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ، 148

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا، 188

هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ، 142

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً، 132

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ، 188

ص: 271





إلهي ما جزاء من صلى الصلوات لوقتها؟، 178

إذا حدّثوكم بحديثٍ عن الأئمة فخذوا به حتى يبلغكم عن الحي، 246

اضمن لمن زار أبي عليه السلام بطوس عارفاً بحقّه الجتّة، 212

الحمد لله العالم بما هو كائن من قبل أن يدين له، 186

الختم هو الطبع على قلوب الكفار عقوبة على كفرهم كما، 254

السنة سنتان : سنة في فريضة، 158

الصوم للرؤية والفطر للرؤية وليس منّا من صام قبل الرؤية للرؤية، 180

اللهم يا من يملك التدبير وهو على كلّ شيء قدير، 170

المرض لا أجر فيه ، ولكنته لا يدع على العبد ذنباً إلاّ حطّه، 194

إلهي ما جزاء من أتم الوضوء من خشيتك؟، 178

إلهي ما جزاء من أطعم مسكيناً ابتغاء وجهك؟، 178

- إلهي ما جزاء من دمعت عيناه من خشيتك؟، 180
- إلهي ما جزاء من صبر على أذى الناس وشتهم فيك؟، 180
- إنا أمرنا معاشر الأنبياء أن نكلّم الناس بقدر عقولهم، 168
- إنّ الله تبارك وتعالى لا يوصف بالترك كما يوصف خلقه، 136
- إنّ الله خلق آدم فكان جسده طيناً وبقي أربعين سنة، 184
- إنّ الله خلق الإسلام فجعل له عرصة وجعل له نوراً، 222
- إنّ الله ذكر قوماً فقال : ( فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ، 216
- إنّ أبا بكر منّي بمنزلة السمع ، وإنّ عمر منّي بمنزلة البصر، 128
- إنّما اتّخذ الله عزّ وجلّ إبراهيم خليلاً لكثرة، 214
- إنّي أحبّ أن أسمع كلام المتكلّمين من حيث لا يعلمون، 226
- إنّي بقيت ليلتي ساهراً متفكّراً في قول مروان بن أبي حفصة، 250
- أحبّوا الله لما يغدوكم به من نعمه ، وأحبّوني لله ، 212
- أربعاً أنزل الله تعالى تصديقي بها في كتابه ، 252
- أصاب بعير لنا علّة ونحن في ماء لبني سليم، 190
- أصبحت يوماً أم سلمة رحمها الله تبكي، 246
- أكره ذلك ولكن لا يضركم ذلك اليوم، 194
- أمتنع من شياطين الانس والجن و من رجلهم و خيلهم، 260

أمير المؤمنين عليه السلام : لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا فإذا استوتوا هلكوا .، 202

أنت في غفلة وقلبك ساه، 258

بعث الله جلّ ذكره مائة ألف نبي وأربعة وعشرين ألف نبياً، 164

بعد فإنك إن شككت في إيمان أبي طالب، 258

تارك الزكاة وقد وجبت له كمانعها وقد وجبت عليه، 194

ترصدوا مواعيد الآجال وباشروها بمحاسن الأعمال، 152

ثمانية أشياء لا يكون إلا بقضاء الله وقدره، 172

جاءت امرأة من أهل البادية إلى النبي صلى الله عليه وآله ومعها صبيان حامله، 190

جاء رسول الله صلى الله عليه وآله إلى نفر وهم يجزّون دلاء زمزم ،، 184

دخلت أنا وفاطمة على رسول الله صلى الله عليه وآله ، 196

دخل موسى بن جعفر عليهما السلام على هارون الرشيد، 216

دعا سلمان أباذر رحمة الله عليهما إلى منزله فقدم إليه، 208

عاش نوح عليه السلام ألفين وخمسمائة سنة ، وكان يوماً في السفينة نائماً، 248

فأبى أكثر الناس إلا كفوراً بولاية علي، 244

في حديث غيره وإما يُنسى الشيطان فلا تتعد بعد الذكرى مع القوم الظالمين، 126

فقال : بحديث الأخير، 246

فقال له أبو عبد الله عليه السلام : ما أسكتك ؟، 144

ص: 275

قال رجل من بني عدي : اجتمعت إلي قريش فأتينا النبي ، فقالوا، 252

قال : هَذَا صِرَاطُ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ، 142

قتل النفس من الكبائر ؛ لأنّ الله تعالى يقول، 130

قذف المحصنات من الكبائر، 150

قم عش آل محمد و مأوى شيعتهم، 254

كان النبي صلى الله عليه و آله يجلس ثلاثاً، 192

كان فيما ناجى الله موسى بن عمران، 178

كان موسى بن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين ابن علي بن أبي طالب :، 224

كنت غلاماً أخذم عايشة ، فكنت إذا كان النبي صلى الله عليه و آله ، 242

لا تخلو من ثلاث : إمّا أن تكون من الله عزّ وجلّ، 134

لا حول ولا قوّة إلاّ بالله العليّ العظيم، 166

لأشربنا قلوبهم الإيمان ، والطريقة هي، 140

لا مقدراً ولا مكوّناً، 132

لا يقتل الأنبياء وأولاد الأنبياء إلاّ ولد زنا، 186

لفاطمة تسعة أسماء عند الله عزّ وجلّ : فاطمة، 216

للقائم منّا غيبة أمدّها طويل ، كآني بالشيعة يجولون، 226

لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ مُوسَى ، 174

لَمَّا نَزَلَتْ: (وَتَعَيَّهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ)، 138

لَيْسَ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ ، 126

لَيْسَ هَكَذَا هِيَ ، إِنَّمَا هِيَ «وَالْمَأْمُونُونَ» ، 128

مَا بَكَتِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، 214

مَا ذَبَحَ لَصْنَمٍ أَوْ وَثَنٍ أَوْ شَجَرٍ حَرَّمَ اللَّهُ ذَلِكَ كَمَا ، 122

مَا زَارَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدٌ فَأَصَابَهُ أَذَىٌّ مِنْ مَطَرٍ أَوْ بَرْدٍ أَوْ حَرٍّ ، 184

مَا ضَرَّ مِنْ مَاتٍ مُنْتَظَرًا لَأَمْرِنَا إِلَّا يَمُوتُ فِي وَسْطِ فِطْطَا ، 224

مَامَتَا إِلَّا قَائِمًا بِأَمْرِ اللَّهِ ، وَهَادَ إِلَى دِينِ اللَّهِ ، 150

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيَّ وَالْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَحْمَدَ الْمَكْتَبِ 4

، 182

مَرَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَجُلٍ يَتَكَلَّمُ بِفَضُولِ الْكَلَامِ ، 186

مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، أَنْتَ وَلَيْتِنَا حَقًّا ، 218

مَعْنَى الرَّجِيمِ أَنَّهُ مَرْجُومٌ بِاللَّعْنِ ، 158

مَكَانَكَ ، ثُمَّ دَخَلَ وَخَرَجَ وَدَمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى خَدَيْهِ ، 224

مَنَا الْإِمَامَ الْمَفْرُوضُ وَمَنْ جَحَدَهُ مَاتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا ، 242

مَنْ أَشَدُّ النَّاسِ عَلَيْكُمْ ؟ ، 190

مَنْ بَلَغَ أَنْ يَكُونَ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يَنْذَرُ بِالْقُرْآنِ ، 132

ص: 277

من دان الله بغير سماع من صادق ألزمه الله ، 182

من زار الحسين عليه السلام ليلة ثلاث وعشرين من شهر رمضان، 244

من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عزّوجلّ، 182

من مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهليّة؟، 240

نحن المتوسّمون والسبيل فينا مقيم، 140

نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمّد صلى الله عليه وآله هكذا، 134

نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا : ( إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، 142

نزل جبرئيل بهذه الآية هكذا : ( فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ (بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ) إِلَّا الْكُفُورًا، 142

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم إلى محمّد نوره وسفيره، 160

هكذا نزلت هذه الآية، 130

هم المسلّمون لآل محمّد ، الذين إذا سمعوا الحديث لم يزيدوا فيه، 132

أمير المؤمنين عليه السلام أن يتيمّم الرجل بتراب من أثر الطريق، 214

هو الحفوف والشعث، يا أبا القاسم ! إنّ القائم متّاه هو المهدي الذي يجب أن ينتظر في غيبته، 236

يا أبا خالد ! النور والله الأئمّة :، 212

يا بن رسول الله ! ما تقول في الحديث الذي يرويه الناس عن رسول الله صلى الله عليه وآله ، 200

يا عبد العظيم ! أبلغ عني أوليائي السلام وقل، 182

ص: 278

يا علي! ما حار من استخار، ولا ندم من استشار، 160

يا كابلي! إن أولي الأمر الذين جعلهم الله عز وجل، 232

يعني الأوصياء كلهم، 140

يعني لو استقاموا على ولاية علي بن أبي طالب أمير المؤمنين، 140

يعني مشرقة تنتظر ثواب ربها، 138

يقول الله عز وجل: بعداً لك من خير الدنيا بعداً وبعداً لك من خير الآخرة، 138

يكره للرجل أن يجامع في أول ليلة من الشهر وفي وسطه وفي آخره، 202

ص: 279





## فهرست اعلام

آدم، 184، 218، 242

آل سام، 246

إبراهيم، 134، 214

إبراهيم العلوي، 166، 252

إبراهيم بن أبي زياد، 232

إبراهيم بن أبي محمود، 172، 200، 254

إبراهيم بن عبدالحميد، 130

إبراهيم بن علي، 156

إبراهيم بن علي، 258

ابن إدريس، 242

ابن أذينة، 132

ابن المتوكل، 184

ابن أبي عمير، 140

ابن مسكان، 132

ص: 281

أبي بن كعب، 230

إذا مات ابني علي بدا سراج بعده ثم خفي، 222

إسحاق الطالقاني، 160

اسحاق الناصح، 254

إسماعيل بن زياد البزاز، 242

الأسدي، 164

الاسدي، 178، 180

البرقي، 184، 214

الحسن، 162، 214، 218، 220، 230، 232

الحسن الثالث، 180

الحسن الرضا، 182

الحسن بن إسماعيل، 160

الحسن بن الحسين، 184

الحسن بن الحسين العرنبي، 214، 224، 246

الحسن بن الحسين العمري، 186

الحسن بن الحكم النخعي، 214، 216

الحسن بن عبدالله بن يونس بن ظبيان، 216

الحسن بن علي العلوي، 194، 214

الحسن بن عليل العنزى، 246

ص: 282

الحسن بن محبوب، 156، 212، 260

الحسني، 178، 260

الحسين، 162، 218، 232

الحسين، 214، 216، 244، 246

الحسين، 214

الحسين، 230

الحسين بن إبراهيم العلوي النصيبي، 194

الحسين بن شداد الجعفي، 186

الحسين بن عبيدالله، 152

الحسين بن علي، 160، 186، 194، 196، 216

الحسين بن علي العلوي، 224

الحسين بن مياح، 128

الحكم بن أيمن، 132

الرضا، 134، 158، 196، 202، 208، 222، 224، 226، 172، 180، 212، 216، 232، 250، 254، 258

الزبير، 230

السعدآبادي، 184

الصادق، 134، 208، 252، 234، 258

الصادق جعفر بن محمّد، 246

ص: 283

الصدوق، 164، 178  
القائم، 226، 236  
المتوكل، 126، 148  
المتوكل؛، 216  
المظفر العلوي، 156  
المظفر بن جعفر، 156  
المفضّل بن زائدة، 210  
المفضّل بن زرارة، 182  
المفضّل بن عمر، 182، 210  
المقداد بن الأسود، 228  
المهدي، 226، 236  
النجي، 168، 192  
النفلي، 192  
أم سلمة، 246  
امير المؤمنين، 206  
أبالحسن، 158، 224  
أبالحسن، 136، 186  
أبالقاسم، 218، 220  
أبا جعفر، 194، 210، 212، 260

أباخالد، 212، 236

أبازر، 208

أبا صادق، 258

أبا طالب، 258

أبا عبد الله، 126، 130، 132، 192

أبان، 152، 238

أبو الحسن علي بن الفضل، 210

أبو الحسين، 220

أبو الحسين الأسدي، 122

أبو القاسم عبد العظيم ابن عبد الله الحسني؛، 210

أبو القاسم علي بن أحمد، 128

أبو القاسم علي بن محمد بن علي العلوي، 258

أبو أحمد، 252

أبو أحمد عبيد الله، 194

أبو بكر، 128

أبو تراب، 218، 236

أبو تراب عبيد الله بن موسى الروياني، 202

أبو جعفر، 144، 158، 194، 214

أبو جعفر محمد بن أحمد [ بن ] عيسى العلوي، 242

ص: 285

أبو جعفر محمد بن علي، 158

أبو حنيفة، 134

أبو خالد، 234

أبو دجانة الأنصاري، 230

أبوذر، 208، 210

أبوسعيد سهل بن زياد الآدمي، 222

أبو سعيد سهل بن زياد الآدمي الرازي، 184

أبو صالح، 168

أبو صالح محمد بن فيض العجلي، 158

أبو عبد الله، 130، 144، 190، 210، 216، 240

أبو عبد الله محمد بن عصام، 222

أبو عبيد الله، 246

أبو محمد، 182

أبو محمد الحسن بن حمزة، 210

أبي الحسن، 258، 260

أبي الحسن الاول، 254

أبي الحسن الثالث، 178

أبي الحسن الثالث، 180

أبي الحسن العسكري، 178، 180

ص: 286

أبي القاسم، 152

أبي المفضل، 158، 164، 168، 194، 244، 252، 260

أبي بصير، 132، 248

أبي تراب عبیداللہ بن موسى الروياني، 180

أبي جعفر، 122، 130، 134، 140، 142، 158، 184، 186، 212، 214، 224، 244

أبي جعفر الثاني، 164، 222، 244

أبي حمّاد الأعرابي، 214

أبي حمزة، 134، 142

أبي حمزة الشمالي، 232

أبي خالد الكابلي، 232

أبي ذر الغفاري، 228

أبي سلمة، 214

أبيطال، 230، 258

أبي عبد الله، 128، 138، 140، 142، 144، 156، 190، 194، 214، 224، 242، 246، 248، 260

أبي عبد الله الكوفي، 182

أحمد، 132، 142

أحمد ابن أبي عبد الله البرقي، 152

أحمد بن الحسن، 226

ص: 287



أحمد بن أبي المغزاء، 242

أحمد بن أبي عبدالله، 190، 192، 194

أحمد بن أبي عبدالله البرقي، 126، 190، 214، 216، 240

أحمد بن عيسى العلوي، 258

أحمد بن محمّد، 150، 186، 214، 216، 222

أحمد بن محمّد الجوهري، 246

أحمد بن محمّد الشيباني، 2، 214

أحمد بن محمّد العجلي، 238

أحمد بن محمّد بن خالد، 144، 192، 210

أحمد بن محمّد بن خالد البرقي، 212، 240

أحمد بن مهران، 124، 128، 130، 132، 134، 138، 140، 242

أسباط، 140

أمير المؤمنين، 128، 140، 152، 180، 202، 204، 206، 214، 216، 218، 222، 160، 186، 196، 218، 232، 238، 242.

194، 226

أيوب، 162

باقر، 234

جعفر الكذاب، 234

بكار، 130

بكر بن صالح الضبي، 248

ص: 288

بليقيس، 166

بن أبي محمود، 136

جعفر الجعفري، 186

موسى بن جعفر، 174، 218

جابر، 130، 184، 186

جبرئيل، 134، 142، 222، 254

جعفر، 162، 202، 228، 230، 234، 254

جعفر الكذاب، 234

جعفر بن أحمد بن سعيد الرازي، 246، 248

جعفر بن محمد، 136، 196، 208، 218، 226، 234، 250، 258

جعفر بن محمد بن علي بن الحسين، 218

جعفر بن محمد بن مسعود، 156

حام، 248

حرب، 190

حماد بن عثمان، 190، 240

حمزة بن القاسم العلوي، 246

حمزة بن عبدالمطلب، 230

خالد الكابلي، 212

خلف بن حماد، 132

ص: 289

داود بن فرقد، 246

ذريح، 190

ذريح بن أبي حمزة، 242

رسول الله، 122، 128، 202، 204، 206، 232، 234، 248، 252، 258، 122، 148، 158، 160، 168، 184، 186، 190،

196، 212، 222، 228، 234، 236، 240، 244، 122، 196، 126، 134، 204، 138، 200، 200، 246

زيد ابن علي، 160

زيد بن الحسن، 138، 236

زيد بن ثابت، 230

زيد بن علي، 152، 238

زين العابدين، 232

سام، 248، 250، 248

سدير الصيرفي، 214

سعد بن عبدالله، 186، 212، 214، 216، 240

سعيد بن محمد، 160

سلمان، 208، 210

سلمان الفارسي، 230

سليمان، 126، 184

سليمان بن حفص المروزي، 224

ص: 290

سليمان بن سفيان، 190

سليمان بن عبدالله الهاشمي، 212

سهل، 164، 178، 180، 254

سهل بن جمهور، 194، 224

سهل بن زياد، 122، 158، 178، 254

سهل بن زياد الآدمي، 128، 134، 172، 182، 196، 202، 214، 220، 224، 226، 248، 250

سهل بن سعد، 180

سيّد الشهداء، 186

شريح، 238

شيبان، 184

صالح الضبي، 246

صالح بن عيسى، 238

صباح الحدّاء، 190

صفوان بن يحيى، 232

طربال، 126

عاصم بن بهدلة، 152، 238

عائشة، 242، 244

عبدالأعلى، 246

ص: 291

عبد الحميد بن عبد الله ، 258

عبد السلام بن صالح الهروي، 250

عبد العظيم، 122، 128، 130، 132، 142، 150، 152، 164، 172، 180، 182، 214، 244، 258، 130، 134، 138، 184،  
220، 224، 126، 130، 134، 138، 140، 142، 144، 150، 156، 158، 160، 168، 184، 190، 192، 194، 196، 200،  
202، 210، 212، 214، 216، 224، 250، 134، 158، 166، 170، 172

عبد العظيم ابن عبد الله الحسنى، 202، 226

عبد العظيم ابن عبد الله الحسنى العلوى، 216

عبد العظيم ابن عبد الله العلوى، 194

عبد العظيم ابن عبد الله بن الحسن، 212

عبد العظيم ابن عبد الله بن الحسن العلوى، 192

عبد العظيم الحسنى، 132، 164، 178، 180، 184، 244، 252، 254، 260، 178، 254

عبد العظيم بن عبد الله ، 186، 226، 236، 240

عبد العظيم بن عبد الله الحسنى، 124، 128، 180، 182، 184، 190، 210، 212، 218، 222، 224، 226، 238، 240، 246،  
248، 252، 258

عبد العظيم بن عبد الله بن الحسين، 242

عبد العظيم بن عبد الله بن علي الحسنى، 186

عبد الكريم بن عمرو الخثعمى، 248

ص: 292

عبدالكريم بن محمّد، 246

عبدالله ابن الحسين، 166

عبدالله ابن مسعود، 230

عبدالله الحسني، 152

عبدالله بن الحسين العلوي، 260

عبدالله بن الفضل، 210

عبدالله بن جعفر الحميري، 186، 212، 216

عبدالله بن عبدالله، 258

عبدالله بن محمّد، 160

عبدالله بن محمّد العجلي، 238

عبدالله بن موسى، 232

عبدالله بن موسى الروياني، 226، 236

عبيدالله بن الحسين، 252

عبيدالله بن موسى، 210، 244

عبيدالله بن موسى الروياني، 138، 158، 160، 184، 218

عبيدالله بن موسى أبو تراب الروياني، 200

عبيدة بن الحارث بن عبدالمطلب، 230

عثمان، 128

عقوق الوالدين من الكبائر، 192

ص: 293

علي، 138، 160، 196، 244، 160، 162، 216، 220، 244، 232

علي ابن الحسن بن زيد بن الحسن، 160

علي بن إبراهيم بن هاشم، 212

علي بن الحسن، 138، 236

علي بن الحسن السعدآبادي، 192

علي بن الحسين، 126، 158، 186، 194، 196، 226، 232، 234، 218، 234، 236

علي بن الحسين السعدآبادي، 126، 130، 148، 188، 190، 210، 214، 216

علي بن أبي طالب، 128، 242، 138، 140، 224، 140، 232، 160، 168، 174، 196، 234، 236، 186، 218، 232، 238،

244، 230، 228، 226، 252

علي بن أحمد، 138، 158، 178، 180، 182، 200، 224، 172، 180، 178

علي بن أحمد بن عمران الدقاق، 202، 208

علي بن أحمد بن محمد 2، 248

علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق 2، 250

علي بن أحمد بن موسى، 178

علي بن أحمد بن موسى 2، 226

علي بن أحمد بن موسى الدقاق 2، 184، 218

علي بن أسباط، 124، 128، 130، 132، 212، 246، 248

علي بن جعفر، 126

علي بن خالد المراغي، 158

ص: 294

علي بن عبدالله الوّراق 2، 196، 218، 232

علي بن عقبة، 132

علي بن محمّد، 134، 152، 172

علي بن محمّد، 220

علي بن محمّد ابن علي بن موسى بن، 218

علي بن محمّد الدقّاق؛، 184

علي بن محمّد العسكري، 158، 214، 202، 220، 248

علي بن محمّد بن علي الرضا، 128

علي بن موسى، 134، 158، 202

علي بن نصر السبندي، 244

علي بن هاشم، 224

عمّار بن ياسر، 228

عمر، 128

عمر بن الحسين، 258

عمر بن يزيد، 190

عمرو، 144، 148

عمرو بن جميع، 194

عمرو بن عبيد، 144

عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، 186

ص: 295



عن بكر بن صالح الضبي، 246

عن جعفر بن محمد، 158

عن سهل بن جمهور، 214

عويديا، 164

عيسى، 162، 216

عيسى بن السري اليسري، 240

غياث بن إبراهيم، 214، 246

فاطمة، 196، 216، 230

فاطمة 3، 198

فكيف، 234

فيض العجلي الساوي، 168

كثير بن شهاب الحارثي، 216

كلّكم، 234

لأبي جعفر، 224، 202، 258

لأبي عبد الله، 132، 240

لحام، 250

لفاطمة، 216

للحسين، 248

للرضا، 200

ص: 296

لمحمّد بن جعفر، 164

لمحمّد بن علي بن موسى، 150

مالك الجهنبي، 132

مالك بن عامر، 182، 210

محمّد، 134، 150، 160، 162، 168، 214، 234، 254

محمّد ابن أبي عبدالله الكوفي، 128

محمد الاسدي، 254

محمّد العلوي، 152

محمد العلوي العريضي، 258

محمّد بن إبراهيم، 160

محمّد بن الحسن الطوسي، 164

محمّد بن الفرّج الروياني، 238

محمّد بن الفضيل، 134، 142

محمّد بن المتوكل، 210

محمّد بن أبي عبدالله الكوفي، 134، 158، 172، 196، 248

محمّد بن أبيعبدالله الكوفي، 184، 200، 224، 250

محمّد بن أبي عمير، 210

محمّد بن أحمد الأسدي الكوفي، 214

محمّد بن أحمد السناني، 134، 200، 220، 258

محمّد بن أحمد الشيباني، 2، 134، 158، 226

محمّد بن أحمد المكتب، 242

محمد بن جعفر الأسدي، 178، 178، 220

محمّد بن جعفر الكوفي، 226

محمّد بن خالد، 186

محمّد بن خالد البرقي، 216

محمّد بن صالح، 168

محمّد بن عبد الله ابن موسى الروياني، 208

محمّد بن عبد الله الشيباني، 244

محمّد بن علي، 130، 134، 158، 160، 166، 168، 192، 194، 202، 208، 212، 216، 218، 220، 222، 226، 236، 242،

260، 150

محمّد بن علي الرضا، 122، 138، 168، 196، 170، 184، 252

محمّد بن علي بن الحسين، 174، 224، 236

محمّد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ، 2، 184

محمد بن علي بن بابويه، 258

محمّد بن علي بن موسى، 158، 226

محمّد بن علي بن موسى، 210

محمّد بن علي ماجيلويه، 2، 212

ص: 298

محمّد بن عمر، 240، 242

محمّد بن عمر المرزباني، 246

محمّد بن عمران الدقاق؛، 138، 182، 200، 224

محمّد بن عمر بن يزيد، 190

محمّد بن كثير، 242

محمّد بن محمّد، 158

محمّد بن محمّد بن علي، 238

محمد بن مسعود، 258

محمّد بن موسى، 126، 130، 148، 192، 216

محمد بن موسى، 178

محمّد بن موسى الرقي، 152

محمّد بن موسى المتوكّل؛، 188

محمّد بن موسى بن المتوكّل؛، 190

محمّد بن موسى بن المتوكّل 2، 214

محمّد بن هارون الصوفي، 138، 180، 200، 202، 208، 218، 232، 236

محمّد بن همام، 222

محمّد بن يعقوب، 214

محمّد بن يعقوب الكليني، 210

محمود بن أبي البلاد، 182

ص: 299

مروان بن أبي حفصة، 250

معاوية بن عمّار، 156

معاوية بن عمار، 260

معمر بن خلاد، 250

موسى، 162، 174، 176، 178، 180، 202، 220، 174، 236، 178، 174

موسى الرضا، 194

موسى بن جعفر، 126، 136، 144، 158، 196، 208، 216، 224، 236، 134، 186، 216

موسى بن عمران، 174، 178، 180، 178، 180

موسى بن عمران الدقاق، 128

موسى بن محمّد، 138، 140

موسى بن محمّد العجلي، 140

نصر البندنجي، 158

نوح، 248، 250

هارون، 216، 228، 230، 232

هارون الرشيد، 226

هشام، 228

هشام الجواليقي، 126

هشام بن الحكم، 142

ص: 300

هشام بن الحكم، 228

يافث، 248، 250

يحيى بن زكريّا، 214

يحيى بن سالم، 138

يزيد بن عبدالله، 248

يعقوب بن شعيب، 190

يونس بن عبدالرحمن، 246

يونس بن يعقوب، 140

ص: 301



- 1\_ الإحتجاج ، أبو منصور أحمد بن عليّ بن أبي طالب الطبرسي ، (القرن 6)، نشر المرتضى ، مشهد المقدّس .
- 2\_ الإرشاد ، محمّد بن محمّد بن نعمان (413ق) ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، قم .
- 3\_ إرشاد القلوب المنجي مَنْ عمل به مِنْ أليم العقاب ، حسن بن أبي الحسن محمّد الديلمي (القرن 8) ، دار الأسوة للطباعة والنشر .
- 4\_ أساس البلاغة ، جار الله أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري (538ق) ، دار المعرفة للطباعة والنشر ، بيروت .
- 5\_ الإستبصار فيما اختلف من الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن حسن الطوسي (460ق) ، دار الكتب الإسلاميّة ، تهران .
- 6\_ أعلام الدين في صفات المؤمنين ، حسن بن أبي الحسن الديلمي (841ق) ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، قم .
- 7\_ إعلام الورى بأعلام الهدى ، أبو علي فضل بن حسن بن فضل الطبرسيّ



(548ق)، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم .

8\_ الأمالي، محمّد بن علي بن حسين بن بابويه القمي، (381ق)، مكتبة الإسلاميه، تهران .

9\_ الأمالي، أبو جعفر محمّد بن حسن الطوسي (460ق)، انتشارات دار الثقافة، قم .

10\_ الأمالي، محمّد بن محمّد بن نعمان، (413ق)، نشر المؤتمر العالمي للشيخ المفيد، قم .

11\_ بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، أبو جعفر عماد الدين محمّد بن أبي القاسم الطبري (القرن 6)، المطبعة الحيدريه، نجف الاشرف .

12\_ بناء المقالة الفاطميّة في نقض الرسالة العثمانيّة، سيّد جمال الدين أحمد بن موسى بن جعفر بن طاووس الحسيني (673ق)، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم .

13\_ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّه الأطهار عليهم السلام، محمّد بن باقر بن محمّد تقي المجلسي (1110ق)، مؤسسة الوفاء، بيروت .

14\_ تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، سيّد شرف الدين علي الحسيني الاسترآبادي (940ق)، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم .

15\_ تحف العقول، أبو محمّد حسن بن علي بن حسين بن شعبة الحرّاني (قرن 4)، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم .

- 16 \_ ترتيب كتاب العين ، خليل بن أحمد الفراهيدي (175 ق)، دار الأسوه ، تهران .
- 17 \_ تفسير العياشي ، محمد بن مسعود بن محمد بن عياشي السمرقندي الكوفي (320 ق) ، المطبعة العلمية ، تهران .
- 18 \_ تفسير فرات الكوفي ، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (القرن 3) ، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لوزارة الإرشاد الإسلامي .
- 19 \_ ثواب الأعمال ، محمد بن علي بن حسين بن بابويه القمي (381 ق) ، نشر شريف الرضي ، قم .
- 20 \_ جامع الأخبار ، تاج الدين محمد بن محمد بن حيدر الشعيري (القرن 6) ، نشر الشريف الرضي ، قم .
- 21 \_ الجعفریات = الأشعثيات ، أبو علي محمد بن محمد بن أشعث الكوفي (القرن 4) ، مكتبة نينوى الحديثة ، تهران .
- 22 \_ خصائص الأئمة عليهم السلام ، أبو الحسن محمد بن حسين بن موسى الموسوي البغدادي (406 ق) ، مجمع البحوث الإسلامية .
- 23 \_ الخصال ، محمد بن علي بن حسين بن بابويه القمي (381 ق) ، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين ، قم .
- 24 \_ دعائم الإسلام ، أبو حنيفة محمد بن منصور بن أحمد بن حيون التميمي المغربي (362 ق) ، دار المعارف ، مصر .
- 25 \_ الدعوات ، قطب الدين أبو الحسن سعيد بن عبد الله بن حسين بن هبة الله بن

حسن الراوندي الكاشاني (573 ق)، نشر المدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم .

26 \_ رجال النجاشي، أحمد بن علي بن أحمد بن عباس بن محمد بن عبد الله بن إبراهيم بن محمد بن عبد الله النجاشي (450 ق)، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم .

27 \_ روضة الواعظين وبصيرة المتعظين، محمد بن حسن بن علي بن أحمد بن علي القتال النيسابوري (508 ق)، نشر الشريف الرضي، قم .

28 \_ الزهد، أبو محمد حسين بن سعيد بن حماد بن مهران الأهوازي (القرن 3)، الناشر: سيد أبو الفضل الحسينيان .

29 \_ شرح نهج البلاغة، أبو حامد عبد الحميد بن هبة الله بن أبي الحديد (656 ق)، مكتبة آية الله المرعشي، قم .

30 \_ صحيفة الإمام الرضا عليه السلام، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم .

31 \_ الصراط المستقيم إلى مستحقّي التقديم، زين الدين محمد علي بن يونس النباطي البياضي (877 ق)، المطبعة الحيدريّة، النجف .

32 \_ صفات الشيعة، محمد بن علي بن حسين بن بابويه القمي (381 ق)، مؤسسة الأعلمي، تهران .

33 \_ الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، سيد علي بن طاووس الحسيني الحلّي (664 ق)، مطبعة الخيام، قم .

34 \_ عدّة الداعي ونجاح الساعي، جمال الدين أحمد بن محمد بن فهد الحلّي (841 ق)، دارالكتب الإسلامي، قم .

35\_ علل الشرائع ، محمّد بن علي بن حسين بن بابويه القمي (381ق) ، مكتبة الداوري ، قم .

36\_ العمدة ، يحيى بن حسن بن حسين الأسدي الحلّي (ابن بطريق \_ 600ق) ، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين ، قم .

37\_ عوالي اللآلي ، أبو جعفر محمّد بن علي بن إبراهيم (ابن أبي جمهور الإحسائي) ، سيّد الشهداء عليه السلام ، قم .

38\_ عيون أخبار الرضا عليه السلام ، محمّد بن علي بن حسين بن بابويه القمي (381ق) ، انتشارات العالم ، تهران .

39\_ الغارات ، أبو إسحاق إبراهيم بن محمّد بن سعيد بن هلال الثقفي الإصفهاني (282ق) ، مطبعة بهمن ، تهران .

40\_ غرر الحكم ودرر الكلم ، عبدالواحد بن محمّد التميمي الآمدي (510ق) ، مكتب الإعلام الإسلامي ، قم .

41\_ كتاب الغيبة للحجّة ، أبو جعفر محمّد بن حسن الطوسي (460ق) ، مؤسسة معارف الإسلامي ، قم .

42\_ كتاب الغيبة ، أبو عبدالله محمّد بن إبراهيم بن جعفر الكاتب النعماني ، مكتبة الصدوق ، تهران .

43\_ فرحة الغري بصرحة القري ، سيّد عبدالكريم بن سيّد أحمد بن طاووس (693ق) ، انتشارات الرضي ، قم .

44\_ الفضائل ، سديد الدين أبوالفضل شاذان بن جبرئيل بن أبي طالب القمي

(590ق)، انتشارات الرضوي، قم .

45\_ الفهرست، أبو جعفر محمد بن حسن الطوسي (460ق)، مكتبة المرتضوية، النجف الأشرف .

46\_ الفهرست، منتجب الدين علي بن عبيدالله بن حسن بن بابويه القمي (600ق)، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم .

47\_ قرب الإسناد، أبو العباس عبدالله بن جعفر بن حسين بن مالك بن جامع حميري القمي (القرن 3)، مكتبة النينوي، تهران .

48\_ قصص الأنبياء عليهم السلام، سيد نعمة الله الجزائري (1112ق)، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم .

49\_ قصص الأنبياء عليهم السلام، شيخ قطب الدين أبو الحسن سعيد بن عبدالله بن حسين بن هبة الله بن حسن الراوندي الكاشاني (573ق) .

50\_ الكافي، محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني (329ق)، دارالكتب الإسلامية، تهران .

51\_ كتاب سليم بن قيس، أبو صادق سليم بن قيس الهلالي العامري الكوفي (76ق)، نشر الهادي، قم .

52\_ كشف الغمّة في معرفة الأئمّة عليهم السلام، علي بن عيسى الإربلي (693ق)، نشر المكتبة بني هاشم، تبريز .

53\_ كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، حسن بن يوسف بن علي بن مطهر الحلبي (726ق)، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لوزارة الإرشاد

ص: 308

54\_ كفاية الأثر في النصّ على أئمّة الإثني عشر عليهم السلام، أبوالقاسم علي بن محمّد بن علي الخزاز القمي الرازي (القرن 4)، نشر بيدار، قم.

55\_ كمال الدين وتمام النعمة، محمّد بن علي بن حسين بن بابويه القمي (381ق)، دارالكتب الإسلامي، قم.

56\_ كنز الفوائد، أبوالفتح محمّد بن علي الكراجكي الطرابلسي (449ق)، دارالذخائر، قم.

57\_ مائة منقبة، أبوالحسن محمّد بن أحمد بن علي القمي (قرن 5)، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم.

58\_ مجموعة ورام، ورام بن أبي فراس (605ق)، مكتبة الفقيه، قم.

59\_ مختار الصحاح، محمّد بن أبي بكر بن عبدالقادر الرازي، المكتبة العصريّة للطباعة والنشر، بيروت.

60\_ مستطرفات السرائر، ابن ادريس الحلّي (598ق)، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم.

61\_ مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، أبوالفضل علي بن حسن بن فضل بن حسن الطبرسي (600ق)، دار الحديث، قم.

62\_ مصادقة الإخوان، محمّد بن علي بن حسين بن بابويه القمي (381ق)، نشر الكرمانلي، قم.

63\_ مصباح الشريعة، منسوب إلى الإمام الصادق عليه السلام (148ق)، مؤسسة الأعلمي، بيروت.

- 64\_ مستدرک الوسائل ، میرزا حسین النوری (1320 ق) ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، قم .
- 65\_ مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة والأولاد ، زين الدين بن علي بن أحمد العاملي الجبعي (966 ق) ، مكتبة البصيرتي ، قم .
- 66\_ معاني الأخبار ، محمد بن علي بن حسين بن بابويه القمي (381 ق) ، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين ، قم .
- 67\_ المعجم الوسيط ، إبراهيم أنيس ، عبدالحليم منتصر ، عطية الصوالحي ، محمد خلف الله أحمد ، دفتر نشر الثقافة الإسلامية ، تهران .
- 68\_ المقنعة ، محمد بن محمد بن نعمان (413 ق) ، نشر المؤتمر العالمي للشيخ المفيد ، قم .
- 69\_ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ، رشيد الدين محمد بن شهر آشوب المازندراني (588 ق) ، نشر العلامة ، قم .
- 70\_ من لا يحضره الفقيه ، محمد بن علي بن حسين بن بابويه القمي (381 ق) ، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين ، قم .
- 71\_ النوادر ، سيّد أبو الرضا ضياء الدين فضل الله بن علي بن عبيد الله الحسيني الراوندي (570 ق) ، مؤسسة دار الكتاب ، قم .
- 72\_ النهاية في غريب الحديث والأثر ، مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد الجزري (606 ق) ، دار الفكر ، بيروت .
- 73\_ وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة ، محمد بن حسن بن علي بن محمد بن حسين الحرّ العاملي (1104 ق) ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، قم .

فهرست موضوعات کلی احادیث مسند

1. توحید: 2\_13\_14\_38\_83

2. نبوت: 33\_34\_36\_39\_40\_41\_42\_43\_44\_45\_46\_73\_83\_110

3. امامت: 4\_5\_6\_8\_11\_12\_17\_18\_19\_20\_21\_22\_23\_24\_33\_73\_74\_77\_82\_83\_85  
86\_91\_92\_95\_96\_97\_99\_105\_107

4. مهدویت: 26\_31\_33\_83\_89\_90\_92\_93

5. امام حسین علیه السلام: 76\_79\_81\_87\_98\_102\_103

6. امام رضا علیه السلام: 53\_75\_84\_87\_88

7. تفسیر قرآن: 1\_2\_3\_4\_5\_6\_7\_8\_9\_10\_12\_15\_16\_17\_18\_19\_20\_21\_22\_23\_24\_25  
26\_29\_91\_99\_109

8. اخلاق: 3\_32\_36\_48\_49\_51\_52\_61\_62\_66\_69\_70\_94\_100\_106\_112

9. حکم و مواعظ و دعا: 28\_35\_37\_39\_40\_41\_43\_44\_45\_46\_49\_50\_54\_56\_57\_59\_60\_65  
67\_71\_72\_80\_94\_101\_108\_111\_113\_114\_116

10. احکام: 1\_7\_25\_26\_29\_47\_55\_63\_64\_68\_78\_115\_117\_118

ص: 311



بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

